راه‌حل‌های تبعیض جنسیتی در اسلام

(۱-۲)

اکبر گنجی

زمانه: به همت مارتا نسبام، دانشکده‌ی حقوق دانشگاه شیکاگو، سمینار دو روزه‌ای تحت عنوان «دموکراسی و برابری جنسیتی در جهان مسلمان»، در روزهای ۸ و ۹ می ۲۰۰۹ ، برگزار کرد. در این کنفرانس سخنرانانی از کشورهای هند، پاکستان، مصر، اندونزی، لبنان، ایران، ترکیه و آمریکا شرکت داشتند. مقاله‌ی زیر، متن کامل سخنرانی اکبر گنجی در این کنفرانس است که در روز ۸ می ایراد گردید. این مقاله به علت طولانی بودن، در چند قسمت انتشار می‌یابد.

نابرابری‌های جنسیتی جوامع مسلمان، معلول ده‌ها علت و دلیل است. در این چارچوب، اسلام هم به عنوان یکی از متغیرها در برساختن «جنسیت(gender) »، زنانگی، نقش داشته است .[1]میزان و گستره‌ی این متغیر در جوامع مسلمان فاقد دولت اسلامی، کمتر از جوامع مسلمان دارای دولت دینی بوده است.

در کشوری چون ایران، که دولت دینی بر آن حاکم است و مدعی اجرای احکام اسلامی است، »اسلام فقاهتی» فقیهان نقش تعیین کننده‌ای در ایجاد، تحمیل و تثبیت نابرابری‌های جنسیتی داشته و دارد. پیش از آغاز بحث، توجه را به سه نکته جلب می‌کنم:

اول: قلمرو بحث

مقاله‌ی حاضر فقط ناظر به نابرابری جنسیتی موجود در اسلام است. قلمرو بحث محدود به قرآن است، نه «سنت» (روایات و احادیث)، مگر روایاتی از پیامبر که به توضیح معنای آیات قرآن و نگرش آن کمک کند. سنت قولی و عملی غیر قابل دفاع‌تر از آن است که به بحث گذارده شود؛ ضمن آنکه نوگرایان مسلمان، تمام روایات معارض با مدرنیته را، جعلی به شمار می‌آورند.

اما، پیامبر گرامی اسلام، در تولد و بسط دین، نقش محوری داشته است. سلطان ولد گفته است که هر دینی با خصائل شخصی پیامبرش، تناسب جدی دارد:

»اختلاف شرایع از اختلاف خصائل پیامبران است، بر وفق خصلت و خوی هر پیامبری شریعتی شد. عیسی علیه‌السلام چون خوی او تجرید بود و میل نداشت به زنان و از آرایش و نظافت فارغ بود بر وفق خصلت او راه و دین او آن شد... چون محمد را علیه السلام خصلتش محبت به زنان و طهارت و نظافت بود دین او این شد... زیرا نبی حق مقبول و محبوب حق است، خدا خواست او را می‌خواهد«.[2]...

دوم: اجماع همپوشان

جان راولز نظریه‌ی عدالت انصافی (justice as fairness)خود را نظریه‌ی سیاسی عدالت خوانده است. به تعبیر دیگر، راولز،عدالت و دموکراسی و حقوق بشر را مبتنی و متکی بر هیچ آموزه‌ی جامع فلسفی-

دینی - اخلاقی نمی‌کند. به گمان او، چنین نظریه‌ای می‌تواند برای همه افراد قابل قبول باشد. مشروعیت و دوام نظام دموکراتیک ملتزم به حقوق بشر، متکی بر «حمایت مشتاقانه و آزادانه‌ی اکثریت عمده‌ی شهروندان سیاست آگاه «است.

به گمان راولز، واقعیت پلورالیسم معقول- یعنی تکثر و تنوع آموزه‌های معقول دینی ، فلسفی، و اخلاقی متضاد و آشتی ناپذیر- ویژگی پایدار زندگی کنونی است. در این صورت، نظریه‌ی سیاسی عدالت- از جمله حقوق بشر، دموکراسی، برابری زنان و مردان- باید به گونه‌ای باشد که از سوی شهروندان آزادی که به کثیری از آموزه‌های متضاد و آشتی ناپذیر باور دارند، مورد تأیید قرار گیرد. راولز نام چنین توافقی را اجماع همپوشان (overlapping consensus)گذارده است. اجماعی که از درون آموزه‌ی خاص هر فرد تأیید می‌گردد.[3]

نظریه‌ی قابلیت‌های (capabilities theory) مارتا نسبام، به دنبال آن است که مبنایی عرضه بدارد که همه‌ی افراد را، فارغ از تمایزهای فرهنگی و تاریخی، انسان به شمار آوریم. او قابلیت‌های معینی را شرط لازم انسان بودن به شمار می‌آورد. این نظریه‌ی دو آستانه (threshold) برای انسان بودن در نظر می‌گیرد. مطابق آستانه‌ی اول، زندگی مادون حداقل نیازها و قابلیت‌ها، انسانی نیست.

مطابق آستانه‌ی دوم، زندگی مادون حداقل‌های خاصی، زندگی خوب نیست. قابلیت‌های انسانی نسبام هم از هیچ‌یک از آموزه‌های جامع فلسفی- دینی- اخلاقی درباره‌ی سرشت (nature)انسان استنتاج نمی‌شوند. این نظریه به گونه‌ای برساخته شده است، تا با آموزه‌ی جامع خاصی تعارض نیابد و برای پیروان همه‌ی فرهنگ‌ها و ادیان قابل پذیرش باشد. به تعبیر دیگر، همه‌ی افراد، مستقل از عقاید مختلف شان، بتوانند بر سر اموری ضرورتاً انسانی به اجماع دست یابند.

نظریه‌ی قابلیت‌ها، به شدت ضد نژاد پرستی و ضد جنس گرایی (anti-sexist) است، برای این‌که آن‌ها مفهوم انسانیت مشترک را نفی می‌کنند. نسبام نظریه‌ی قابلیت‌های انسانی را از آن نظر که اساسی برای احترام است، موجب عمل اخلاقی معرفی می‌کند .[4]او قابلیت‌ها را به لحاظ مفهومی «روشن‌تر» از حقوق بشر به شمار می‌آورد و از نظر میان- فرهنگی (cross- cultural) آن را «جذاب‌تر» می‌یابد.[5]

مسأله‌ی اساسی زنان و مردان جوامع توسعه نیافته آن است که حکومت‌های‌شان با توجه به واقعیت تکثر فرهنگی - دینی، حقوق بشر و برابری زنان و مردان را اموری غربی به شمار می‌آورند و ستمگری را به این وسیله توجیه می‌کنند. توجه قابل قبول راولز و نسبام به تفاوت‌های فرهنگی و دینی، نباید به توجیه کننده‌ی ظلم و ستم منتهی شود. حتی دیده می‌شود که گروهی از زنانی که حقوق‌شان بدین ترتیب نقض می‌شود، از ایدئولوژی مشروعیت بخش به ستمگری حمایت می‌کنند.

نسبام داوری این گروه از افراد (قربانیان) را از نظر اخلاقی رد می‌کند، برای این‌که هیچ عدالتی وجود ندارد که افراد را از غذا و تربیت محروم سازد. چنان وضعیتی، توانایی اندیشیدن به راه‌های بدیل زندگی را از افراد سلب می‌کنند، و آرزوها و ترجیحات بدیل را ناممکن می‌سازند .[6]نسبیت گرایی فرهنگی در جوامع توسعه نیافته، به ضرر افراد ضعیف و ستم دیده تمام می‌شود.

عدالت بهترین داور تمامی فرهنگ‌ها است. وقتی فرهنگی افراد را از امکان مخالفت کردن و گفت‌وگوی آزادانه و نقادانه محروم می‌کند، رضایت قربانیان، رضایت کاذب است. به هیچ وجه نباید و نمی‌توان اجازه داد تا فرهنگ یا دین خاصی در پشت نسبیت گرایی فرهنگی مخفی شود و خود را از نقد برهاند.

سوم: راه‌حل های درونی یا متکی بر سنت

اگر حق با راولز و نسبام باشد، نوگرایان مسلمان، باید در دین خود به دنبال آموزه‌هایی بگردند که موید عدالت و حقوق بشر و دموکراسی باشند. از این رو، ما در چارچوب سنت فکری مسلمان‌ها سخن خواهیم گفت و مدعیات خود را با استناد به آن چه فیلسوفان، عارفان، متکلمان و فقیهان مسلمان گفته‌اند، مستند خواهیم کرد.

تا حدی که من می‌فهمم، در چارچوب همین سنت فکری می‌توان نه تنها مسأله‌ی تبعیض جنسیتی را حل کرد، بلکه اگر توجه فقط و فقط به «کشف» پیامبر گرامی اسلام معطوف شود، آن کشف با دموکراسی و آزادی و حقوق بشر مدرن و برابری زنان و مردان ، تعارض ندارد و نخواهد داشت.

۱ -طرح مسأله

اسلام به سه معنای متفاوت به کار رفته است. تفکیک این سه معنا از یکدیگر، در هر بحثی ضرورت دارد. اسلام یک (قرآن و سنت معتبر نبوی)، اسلام دو (فهم و تفسیر مسلمین از قرآن و سنت معتبر نبوی)، اسلام سه (مجموعه‌ی اعمالی که مسلمان‌ها در طول تاریخ بر اساس فهمشان از کتاب و سنت آفریده‌اند.(

تعیین نسبت دین (اسلام) و مدرنیته، مهم‌ترین چالش فکری و عملی مسلمان‌ها در چند قرن اخیر بوده است. در طی این دوران، مسلمان‌ها کوشش فراوانی کرده‌اند تا نسبت (تعارض، سازگاری، تأیید) اسلام با اندیشه‌ی تجدد (مدرنیته) و نظام اجتماعی مدرن را روشن سازند. این چالش فکری و عملی، منتهی به برساختن سه گونه اسلام دو شده است :**اسلام سنت‌گرایانه** (traditionalistic)،**اسلام بنیادگرایانه** (fundamentalistic)و **اسلام تجددگرایانه** .(modernistic)

مسأله‌ی زنان، یکی از مسائل و مصادیق تعارض اسلام و مدرنیته است. متون مقدس ادیان غربی (تورات، انجیل، قرآن) و ادیان شرقی، متعلق به جهان ماقبل مدرن‌اند.از این رو، به طور طبیعی نگاهی مردسالارانه به عالم و آدم دارند. این متون متهم شده‌اند که الگوهای ریشه دار تبعیض جنسی، مردسالاری و زن ستیزی را مجاز، تشویق و ترویج کرده‌اند. به عنوان نمونه، آخرین گفته‌ی انجیل توما، درباره‌ی زنان چنین است:

»شعمون پطرس به ایشان گفت مریم را وانهیم چرا که زنان لایق حیات جاودانی نیستند .عیسی فرمود من خود او را هدایت می‌کنم که مرد شود تا او نیز چونان شما مردان روح زنده گردد. زیرا هر زنی که خود را مرد سازد داخل ملکوت خدا می‌گردد«.[7]

از سوی دیگر برخی از فمینیست‌ها،اعتراض کرده‌اند که متون مقدس دینی، با اصطلاحات مذکر به خداوند اشاره می‌کنند. فمینیست‌هایی چون دافنی همسون (Daphne Hampson) و لیوس ایریگارایی (Luce Irigaray)بین اعتقاد به «خدای پدر در سنت مسیحی- یهودی» و جامعه‌ی مردسالار، پیوند برقرار کرده و مدعی شده‌اند که اعتقاد به خدا، در ستمگری به زن‌ها نقش داشته است.

خدای ادیان، برساخته (به تعبیر فوئر باخ: فرافکنی) و آینه‌ی مردان است. اما «زن آینه‌ای ندارد که با آن زن شود«.[8]

زنان هم باید «خدایی با جنسیت مونث» برسازند .[9]خدای مونث خواهد آمد. دافنی همسون هم خدای متشخص انسان‌وار ادیان ابراهیمی را، نه واقعیتی مستقل از آدمیان، بلکه محصول فرافکنی و برساخته‌ی مردها به شمار می‌آورد که با «جامعه‌ای که فمینیست‌ها در پی ایجاد آن هستند»، سازگار نیست .[10] مسیحیت و خدای انسان‌وار آن، محصول فرافکنی و مسائل و امیال مردانی است که مرد سالارانه زندگی کرده‌اند.[11]

به گمان وی، دو مفهوم خدای متعالی قادر مطلق مجزای از عالم، و «خود (self) «به عنوان هستی «خود بنیاد»، «پیش فرض‌هایی کاملاً مردانه دارند «.[12]این‌ها، نیاز به خدا را انکار نمی‌کنند، بلکه می‌گویند باید خدایی با آرزوهای فمینیستی برساخته شود. مری دیلی هم گفته است که جنبش فمینیستی، یک «جنبش معنوی» است که به تصویری تازه از خدا منتهی خواهد شد که از «تصاویر سنتی از خداوند» به عنوان »پدر» فراتر خواهد رفت.

این نوع مدعیات چه ارتباطی به اسلام دارند؟ بازسازی مدعیات فمینیست‌ها در خصوص اسلام، به دو مدعا تحویل (reduce) می‌شود. اول- خدای قرآن برساخته‌ی مردها است، دوم- خدای قرآن، مردسالار است. اما،عموم مسلمان‌ها، قرآن را «کلام الله» به شمار می‌آورند. اگر باور آن‌ها، باور صادق موجه (true justified belief)باشد، خدای قرآن برساخته‌ی مردها نخواهد بود، بلکه خود قرآن هم سخنان خداوند است.

اگر مسلمان‌ها بتوانند مدعای خود را موجه سازند، مدعای اول فمینیست‌ها، ابطال خواهد شد. در این صورت، مسلمین فقط باید به مدعای دوم فمینیست‌ها- که بنابر آن خداوند برسازنده‌ی مردسالاری و تبعیض جنسی است- پاسخ گویند. بهتر است در ابتدأ شواهد و قرائن قرآنی موید مدعیات فمینیست‌ها را ذکر نماییم.

۱-۱ -زنان ناتوان

مطابق روایت قرآن، خداوند بسیار ناخشنود است از اینکه جمعیت بسیار اندک جزیره العرب زمان ظهور اسلام، پسرها را فرزند خود می‌خوانند، اما دخترها را فرزند خداوند به شمار می‌آورند .[13]قرآن در پاسخ به آن‌ها می‌توانست به این اکتفا کند که خداوند انسان و جسم نیست که دارای فرزند باشد، بدین ترتیب کل مدعای آن تعداد قلیل، باطل می‌گشت.

اما به نظر می‌رسد که دلخوری خداوند دلیل دیگری دارد. اولاً: خدای قرآن این مدعا را بس بزرگ (ناروا) به شمار می‌آورد. ثانیاً: می‌پرسد چرا **زنان که در زر و زیور پرورش یافته و ناتوان از جدل هستند** را فرزند من (خدا) به شمار می‌آورید، اما پسرها را فرزند خود؟ ثالثاً: این تقسیم را، تقسیم ناعادلانه به شمار می‌آورد.

ناتوانی دختران از جدل را مفسران، ناتوانی از اقامه دلیل و برهان معنا کرده‌اند.[14]

۱-۲ -مردان برتر، زنان فروتر

قرآن مردها را برتر از زنان به شمار آورده است (بقره، ۲۲۸ و نسا، ۳۴)، مردها را بر زنان **مسلط** کرده است (نسأ، ۳۴)، زن‌ها را دارای **مکر عظیم** معرفی کرده است (یوسف، ۲۸)، زن‌ها را **کشتزار** مردها قلمداد کرده است (بقره، ۲۲۳).

۱-۳ -مردان خداگرا و آخرت گرا، زنان دنیا و مانع

اخلاق سلوکی قرآن- یعنی اخلاقی که مومن را به خدا و آخرت نزدیک می‌سازد- اخلاق مردسالارانه است. تحقیر و ذم دنیا از ارکان این اخلاق است. زندگی دنیوی از نظر قرآن، لهو و لعب، تکاثر و تفاخر، بازیچه و بیهودگی، آرایش و افزون خواهی است (محمد، ۳۶ -مومن، ۳۹- عنکبوت، ۳۴- حدید، ۱۴- و حدید، ۲۰.(

دوری از دنیا، مترادف با نزدیکی به خداوند و آخرت است. این اخلاق به دو دلیل مردسالارانه است. اول- مخاطب اخلاق سلوکی مردها هستند. به تعبیر دیگر، سالکان طریق، مردان هستند. دوم- زن‌ها بهره‌ی گذرای دنیا به شمار رفته‌اند، که عشق به آن‌ها می‌تواند سالک را از خدا و آخرت دور سازد:

»عشق به خواستنی‌ها از جمله زنان و فرزندان و مال هنگفت اعم از زر و سیم و اسبان نشان‌دار و چارپایان و کشتزاران، در چشم مردم آراسته شده است، اینها بهره‌ی [گذرای] زندگانی دنیاست» (آل عمران، ۱۴).

۱-۴ -نابرابری‌های جنسیتی

نگاه مردسالارانه، انواع و اقسام نابرابری‌های جنسیتی را پدید آورده است. دین، در مقام تحقق خارجی (بسط تاریخی و اجتماعی)، تبعیض‌های ناروایی را تثبیت کرده است: زن بدون اذن شوهر حق سفر یا حتی خروج از منزل ندارد. حجاب بر زنان واجب است ولی پوشش شرعی مردها بسیار کم است. زنان نصف مردان ارث می‌برند (نسأ، ۱۱). مردها بر زنان مسلطاند، مرد حق دارد در مواردی همسر خود را بزند (نسأ، ۳۴).

مرد حق دارد در ازدواج دائمی در زمان واحد تا چهار همسر اختیار کند (نسأ، ۳) و در ازدواج موقت مجاز به هر تعداد است. مرد مسلمان مجاز به ازدواج موقت با زنان اهل کتاب است ولی ازدواج زن مسلمان با مرد غیرمسلمان به طور مطلق ممنوع است. در آمیزش جنسی زن مکلف به تبعیت از مرد است. طلاق و رجوع حق مرد است. دیه زن نصف مرد است .شهادت زنان در بسیاری از حدود مطلقا پذیرفتنی نیست. ریاست و رهبری، قضاوت، مرجعیت تقلید، امامت جمعه و امامت جماعت با مردها است. این فهرست را می‌توان همچنان ادامه داد.

۱-۵ -تقلیل زنان به وسیله

در خصوص قرآن، موضوع دیگری هم مسأله‌ساز شده است. قرآن به مردهایی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، وعده می‌دهد که در بهشت به آن‌ها زنان به خصوصی (حوری) پاداش خواهد داد (نسأ، ۵۷- کهف، ۳۱- حج، ۲۳- ۵۱ تا ۵۵ – طور، ۱۹ تا ۲۴).[15]

توصیف قرآن از حوریان به قرار زیر است: «چشم درشت» (دخان، ۵۴ – طور، ۲۰)، همچون »یاقوت» و «مرجان» که پیش از بهشتیان کسی با آنان «آمیزش نکرده است» (الرحمن، ۵۸ -۵۶(، زنان «خوشخوی» و «خوشرو»ی «نگاهداشته در خیمه‌ها» که پیش از بهشتیان کسی با آنان «آمیزش» نکرده است (الرحمن، ۷۴- ۷۰)، «چشم درشتان» مانند «مروارید نهفته «(واقعه، ۲۳- ۲۲)، «جفت‌های پاکیزه» (بقره، ۲۵)، «دوشیزگان چشم فروهشته»ی «درشت چشم» که گویی مثل «بیضه‌های شتر مرغ نهفته‌اند» (صافات، ۴۹- ۴۸)، «دوشیزه» آفریده شده (واقعه، ۳۸- ۳۵)، «دوشیزگان نارپستان همسال» (نبأ، ۳۳).

پیامبر گرامی اسلام هم در وصف آن‌ها فرموده‌اند: «هریک از آنان هفتاد حله در بر دارند و سپیدی ساق آنان از ورای آن حله‌های هفتاد گانه پیداست، مانند شراب سرخ در آبگینه‌ی سپید، و مانند رشته‌ی سپید در دل دانه‌های یاقوت سرخ. جفت ایشان با انان با نیروی صد مرد و با شهوت چهل سال در می‌آمیزد و آنان همسال و دوشیزه‌اند. پس از هر آمیزشی دوباره باکره می‌شوند«.[16]

نکته‌ی دیگری هم در این خصوص قابل تأمل است. قرآن در سه آیه (طور، ۲۴- واقعه، ۱۷ و ۱۸ - انسان، ۱۹) از موجوداتی به نام «غلمان» و «ولدان» سخن گفته است. آن‌ها پسران نورس خوبرویی هستند که خدمتکار و ساقی مردان راه یافته‌ی به بهشت‌اند. بدین ترتیب، غلمان و ولدان و حورالعین،

پاداش اخروی (لذت جنسی) مردانند، و قرآن سخنی در خصوص پاداش لذت جنسی زنان در بهشت بیان نداشته است.

آنان که قرآن را متنی مردسالارانه به شمار می‌آورند، گفته‌اند، قرآن به زن‌ها به عنوان «غایاتی در خود» نمی‌نگرد، بلکه از آن‌ها صرفاً به عنوان وسیله و ابزار برای ایمان آوردن مردها استفاده کرده است. راجر اسکروتن خیال پردازی جنسی را اخلاقاً مذموم به شمار آورده است، برای اینکه ارزش شخص را تقلیل می‌دهد. شهوت ذهنی باعث می‌شود تا خیال پرداز به جای آنکه اشخاص را به عنوان «دیگری»ای که دارای وجود عینی است، ببیند، آنها را به انگاره‌های مطیع و تابع دخل و تصرفات ذهنی دلخواه خود تبدیل کند. وقتی «دیگری خیالی» (در این مورد زنان) به بازیچه‌ی تخیل شهوت‌ران تبدیل می‌شود، در واقع به «ابژه»ی خیال پردازی‌های خیال پرداز تقلیل یافته است.

دنیای جنسی خیال پرداز، دنیایی است بدون سوژه که در آن دیگران فقط حالت ابژه دارند «.[17]به نظر اسکروتن، خیال پردازی که در چنبره‌ی چنین انگاره‌هایی گرفتار می‌شود، حاصل رفتارش چیزی جز تجاوز جنسی نخواهد بود.

۶-۱ -حقوق ویژه‌ی پیامبر

یکی دیگر از مواردی که مخالفان اسلام، و فمینیست‌ها مطرح کرده‌اند، مسائل ناظر به ازدواج‌های پیامبر گرامی اسلام است. گذشته از تعداد همسران ایشان (پیامبر از این حق بهره مند بود که ۹ همسر داشته باشد، حتی برخی از مفسران گفته‌اند که پیامبر هیچ محدودیتی در تعداد همسر نداشته است.

برای اینکه آیه ۵۰ سوره‌ی احزاب، محدودیت ۹ همسر را نسخ کرده است)، دیگر حقوق ویژه‌ی ایشان در این خصوص (پیامبر از این حق ویژه برخوردار بوده که زن‌ها بتوانند خود را به ایشان هبه کنند. احزاب، ۵۰)، ماجرای ازدواج ایشان با زینب (همسر پسر خوانده‌شان. احزاب، ۳۶ تا ۴۰[18])، ازدواج با عایشه در سن ۶ سالگی، نوع برخورد مردسالارانه با همسران هم مسأله ساز شده است.

مدعیان دو نمونه را به عنوان شاهد ذکر کرده‌اند. مورد اول: قرآن پیامبر گرامی اسلام را از این حق برخوردار می‌کند که، با هر یک از همسرانش که خواست، همبستر شود، و از هر یک که خواست، فاصله بگیرد. حتی مجازند که نوبت همبستری با همسرانش را به دلخواه خود تغییر دهند (احزاب، ۵۱). مورد دوم: آیات اول سوره‌ی تحریم حاکی از آن است که پیامبر گرامی اسلام با یکی از کنیزان خود در منزل یکی از همسران دیگرشان خلوت کرده بودند.

این موضوع باعث اعتراض دیگری شد و پیامبر برای جلب رضای همسرش، کنیز را بر خود حرام کرد. آیات قرآن این عمل (تحریم) را رد می‌کنند و می‌گویند چرا برای رضایت همسرت چیزی را که خداوند بر تو حلال کرده است، بر خود حرام می‌کنی؟

آن‌گاه خداوند به همسران معترض پیامبر می‌گوید: «چه بسا اگر شما را طلاق دهد، پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما جانشین گرداند که زنانی مسلمان، مومن، فرمانبردار، توبه کار، پرستشگر خداوند، روزه دار، اعم ار بیوه و دوشیزه باشند «(تحریم، ۵). ناقدان گفته‌اند که زنان فاقد کمترین حقوق، بعد از کوچکترین اعتراض، تهدید به طلاق و ازدواج با همسران دیگر شده‌اند.

پاورقی‌ها

۱ -طی دهه‌ی گذشته، برخی از فمینیست ها تفکیک کلاسیک جنس (sex) از جنسیت (gender) را نقد و رد کرده‌اند. به نظر آنها، این تفکیک دو شقی جنس را طبیعی و جنسیت را برساخته‌ای اجتماعی نشان می‌دهد. اما، جنس هم برساخته‌ای اجتماعی است، نه زیست شناختی. پس نگاه ها باید به ساخت اجتماعی جنس معطوف گردد. زنانگی، مردانگی، سلطه و سرکوب، همگی برساخته های اجتماعی اند. زنان طبقه ای سرکوب شده هستند که به وسیله ی طبقه ی سلطه گر سرکوب شده و می‌شوند. به عنوان نمونه، مونیک ویتیک می‌گوید:

»جنس وجود ندارد. اما جنسی وجود دارد که سرکوب می‌شود و جنسی که سرکوب می‌کند .سرکوب است که جنس را به وجود می آورد و نه برعکس. عکس آن این خواهد بود که بگوئیم جنس سرکوب را به وجود می آورد، یا این که بگوییم علت(منشأ) سرکوب را باید در خود جنس یافت، در تقسیم بندی طبیعی دو جنس که پیش از تشکیل(یا بیرون از) جامعه وجود داشته است«.

Monique Witting,(1996) The category of sex, in D. Leonard and L. Adkins (eds) Sex in Question : French Materialist Feminism? London : Taylor & Francis. p. 25.

۲ -**معارف سلطان ولد**، به کوشش نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، ۱۳۶۷، صص ۳۱۰- ۳۰۹.

۳ -راولز در **لیبرالیسم سیاسی** نوشته است که عدالت سیاسی:

»با آموزه‌های جامع معقول گوناگونی که در جامعه ای وجود دارند که تنظیماتش بر اساس همین تصور سیاسی از عدالت است، جور در می‌آید و می‌تواند مورد حمایتشان قرار گیرد) «**لیبرالیسم سیاسی**، ص ۱۲.(

»بنابر این، اجماع همپوشان صرفا، اجماعی برای تبعیت از برخی ترتیبات نهادی مبتنی بر همگرایی منافع شخصی یا گروهی نیست. همه‌ی آنهایی که تصور سیاسی از عدالت را می پذیرند از درون آموزه‌ی جامعشان آن را می‌پذیرند و متکی به بنیان‌های دینی، فلسفی، و اخلاقی‌ای هستند که آن آموزه‌ی جامع فراهم می‌آورد) «**لیبرالیسم سیاسی**، ص ۱۴۷.(

راولز به مشکلات عملی تحقق اجماع همپوشان توجه داشت. برداشت سیاسی، سه گونه ارتباط با آموزه‌های جامع می‌تواند داشته باشد. «الف- برداشت سیاسی از آموزه‌ی جامع مشتق می‌شود. ب- برداشت سیاسی از آموزه‌ی جامع مشتق نمی‌شود ولی با آن سازگار است؛ و سرانجام (ج) برداشت سیاسی با آموزه‌ی جامع ناسازگار است» (پیشین، صص ۳۱۸- ۳۱۷) .راولز می‌گوید راه‌های بسیاری برای سازگاری این دو وجود دارد. اگر آموزه‌ی جامع با برداشت سیاسی تعارض داشته باشد، یکی از راه‌های سازگاری آن است که افراد دستاوردهای عملی عدالت انصافی در نظامی دموکراتیک را دیده باشند، در چنین صورتی، ارزش‌های معارض **تحت الشعاع** برداشت سیاسی قرار می‌گیرد (پیشین، ص ۳۲۰). به تعبیر دیگر، «اگر بعداً به ناسازگاری میان این برداشت سیاسی و آموزه‌های خود پی برند، می‌توانند به جای رد برداشت سیاسی، **آموزه‌های جامع خود را تعدیل یا بازنگری کنند**) «پیشین، ص ۳۱۸.(

John Rawls, Political Liberalism(New York: Columbia University Press, 1993).

راولز در کتاب **عدالت به مثابه‌ی انصاف** هم در این خصوص نوشته است:

»منظور ما این است که برداشت سیاسی را آموزه‌های دینی، فلسفی ، و اخلاقی معقول، هر چند مغایری، تأیید می‌کنند که پیروان زیادی دارند و در طول زمان از نسلی به نسل بعد دوام می آورند. به عقیده ی من، این معقول ترین پایه و اساس آن وحدت سیاسی و اجتماعی است که در دسترس شهروندان جامعه ی دموکراتیک قرار دارد» (جان راولز، **عدالت به مثابه انصاف**، ترجمه عرفان ثابتی، انتشارات ققنوس، صص ۶۷- ۶۶.(

۴ -Nussbaum, M. C. 1992: Human functioning and social justice: in defence of Aristotelian essentialism . Political Theory, 20(2), 202- 46.

۵ - Nussbaum, M. C.2000: Women and Human Development: the capabilities approach. Cambridge: Cambridge University press,p. 5, 79, 96-101.

۶ - Nussbaum, M. C.1993: commentary on onoraO,Neil: justice, gender, and international boundaries. In M. Nussbaum and A. Sen (eds), The Quality of Life.Oxford:Clarendon press, 324- 35.

۷ -Gospel of Thomas, saying 114.

برخی گفته‌اند که در جهان کهن مرد پس از ازدواج مالک زن می‌شد و می‌توانست همسر خود را در اختیار دیگری بگذارد. آن‌ها داستان ابراهیم در عهد عتیق را مثال زده اند .ابراهیم در زمان ورود به مصر، به همسرش (سارا) می‌گوید:

»تو زن نیکو منظر هستی. همانا چون اهل مصر تو را ببینند گویند این زوجه‌ی اوست پس مرا بکشند و تو را زنده نگاه دارند پس بگو که تو خواهر من هستی تا بخاطر تو برای من خیریت شود و جانم به سبب تو زنده ماند) **کتاب مقدس**،سفر پیدایش، باب دوازدهم: ۱۳- ۱۲.(

مطابق روایت تورات، ابراهیم را به خاطر زیبایی سارا به دربار فرعون می‌برند، و همسرش را که خواهرش معرفی کرده بود، به همسری فرعون در می‌آورند، و فرعون مال (میش‌ها، گاوان، حماران، غلامان، کنیزان و الاغان وشتران) زیادی به او می‌بخشد .خداوند ناراحت می‌شود و به دلیل ازدواج فرعون با سارا، فرعون و اهل خانه‌اش را به بلای سختی گرفتار می‌کند. نکته‌ی جالب توجه آن است که ابراهیم اعتراضی ندارد، بلکه فرعون به ابراهیم اعتراض می‌کند که چرا حقیقت را (یعنی سارا همسر اوست) نگفته و به او دروغ (سارا خواهرش هست) گفته است:

»فرعون ابرام را خوانده و گفت این چیست که به من کردی؟ چرا مرا خبر ندادی که او زوجه‌ی توست؟ چرا گفتی او خواهر من است که او را بزنی گرفتم و الان اینک زوجه‌ی تو، او را برداشته روانه شو» (کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب دوازدهم: ۲۰- ۱۸). معلوم نیست خداوند چرا به خاطر عمل غیر اخلاقی ابراهیم- یعنی دروغ گویی و بخشش همسرش- فرعون را مجازات می‌کند که پس از اطلاع از حقیقت، همسر ابراهیم را به او باز می‌گرداند؟

داستان دختران لوط در کتاب مقدس هم با مسائلی مشابه دست به گریبان است. وقتی قوم لوط برای عمل تجاوز جنسی به میهمان‌های لوط به خانه‌ی او هجوم می‌آورند، لوط به آن‌ها پیشنهاد می‌کند که به جای عمل تجاوز به میهمانهایش،همان عمل را با دخترانش انجام دهند:

»و گفت ای برادران من زنهار بدی مکنید. اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته اند، ایشان را الان نزد شما بیرون آورم و آنچه در نظر شما پسند آید با ایشان بکنید، لکن کاری به این دو مرد ندارید) «**کتاب مقدس**، سفر پیدایش، باب نوزدهم: ۸.(

این نکته هم باید در نظر گرفته شود که متون مقدس دینی، مولف از داستان هایی هستند که از نظر آدمیان کنونی، اگر اسطوره‌ای (نا واقع گرایانه) به شمار آیند، مسائل کمتری پدید می اورند، تا اینکه واقعی فرض شوند. از این جهت، تورات، بیشتر از قرآن با چنین مسائلی دست به گریبان است. به عنوان نمونه،پس از مجازات قوم لوط توسط خداوند، تنها لوط و دو دخترش نجات می‌یابند. پس از نجات و سکنی گرفتن:

»دختر بزرگ به کوچک گفت پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان به ما درآید. بیا تا پدر را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهداریم. پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمد با پدر خویش هم خواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. و واقع شد که روز دیگر به کوچک گفت اینک دوش با پدرم هم خواب شدم امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا و با وی هم خواب شو تا نسلی از پدرخود نگاهداریم. آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک هم خواب وی شد و او از خوابیدن و از برخاستن وی آگاه نشد. پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند. و آن بزرگ پسری زایید و او را موآب نام نهاد و تا امروز پدر موآبیان است و کوچک نیز پسری بزاد و او را ابن عمی نام نهاد. وی تا به حال پدر بنی موست) «**کتاب مقدس**، سفرپیدایش، باب نوزدهم: ۳۸- ۳۱.(

۸ -Luce Irigray, 1993, Sexes and Genealogies,(trans . G. C. Gill).New York: Columbia University Press. p. 67.

عیسی همه جا خدا را «خدای پدر» (متی، باب ششم: ۹) می‌خواند: پدر کامل (متی، باب پنجم: ۴۸)، پدر قدوس (یوحنا، باب هفدهم: ۱۱)، پدر عادل (یوحنا، باب هفدهم: ۲۵)،پدر آسمانی (متی، باب ششم: ۹).

۹ -Ibid., P. 72.

سوزان سیرد هم دین یهود را دین مرسالارانه معرفی کرده و گفته است:

»یهودیت سنتی با ضمیر مردانه خدا را خطاب قرار می‌دهد، می آموزاد که پیام خدا را در وهله ی نخست مردان(ابراهیم و موسی) گرفتند، امتیاز رهبری روحانی را به مردان می‌دهد(ربن ها و دیگر روحانیون)، و زنان را از حوزه های اصلی فعالیت های دینی، نظیر درس خواندن و هم آوایی در کنیسه کنار می گذارد، و منع هایی برای زنان قاعده و یائسه قرار می‌دهد، و در ارث بردن هم قائل به تبعیض در مورد زنان است. مردان دعاها را می‌نویسند و قانون می‌گذارند... زنان به گونه‌ای سیستماتیک از دسترسی به دانش و شناخت یهودی منع شده‌اند«.

Susan Sered. 1992. Women as Ritual Experts: The Religious Life of Elderly Jewish Women in Jerusalem. New York: Oxford University press.p. 15.

دیگران هم بر این نکته انگشت نهاده اند که بسیاری از دعاهای یهودی که روزانه خوانده می‌شوند، زنان را استثناء می‌کنند یا ذاتاً جنسیتی هستند، برای اینکه خدا با صفات مذکر در آن‌ها یاد می‌شود. یهودیان فمینیست کوشش کرده‌اند تا این دعاها را جنسیت زدایی کنند. به عنوان مثال،در یکی از دعاهای اصلی یهودیت، آمیدا، آمده است:
»رحمت تو بیکران است... خدای ما، آدونایی. خدای پدران ما. خدای ابراهیم، خدای اسحاق، خدای

یعقوب«...

فمینیست ها این دعا را به شکل زیر در آورده‌اند:

»رحمت تو بیکران است... خدای ما، آدونایی. خدای پدران و مادران ما. خدای ابراهیم و سارا. خدای اسحاق و ربکا. خدای یعقوب و راشل، و لیه«...

-Daphne Hampson , After Christianity. London:SCM press. P. 128.۱۰

-Ibid., p. 166.۱۱

-Ibid., p. 239.۱۲

همسون در جای دیگری نوشته است:

»ممکن است دین مردانه، یعنی مسیحیت هیچ نوع عینیتی نداشته باشد، بلکه فرافکنی جنسیت، ترس، آرزوها و نیازهای مردان باشد«.

Daphne Hampson, 1997, 'On being a non-Christian Realist', in God and Reality (ed. C. Crowder). London :Mowbray. P. 94.

مسیحیت ستیزی برخی از فمینیست ها، باور همه‌ی فمینیست ها نیست. برخی از فیلسوفان در مقام رد مدعای زن ستیزی عیسی، و دفاع از او گفته‌اند:

»چه جای شگفتی اگر زنان بر گاهواره ی عیسی اولین و پای صلیب او آخرین بودند؟ آنان هرگز مردی چون این مرد-که هنوز هم چون او نیامده- ندیده بودند. پیامبر و معلمی که هرگز نه آزارشان می‌داد، نه تملقشان را می گفت، نه به قصد اغوایشان چرب زبانی می‌کرد، و نه رفتاری قیم مآبانه با آنان داشت. نه در غیابشان مضمون کوک می‌کرد و نه آنان را با الفاظی چون ضعیفه و امثالهم طرف خطاب قرار می‌داد. سرزنشش عاری از عیب جویی و ستایشش فارغ از برتری طلبی بود. پرسش ها و دلایلشان را جدی می گرفت. برایشان حد و حدود تعیین نمی‌کرد. از آنان نمی‌خواست زنانه رفتار کنند و به سبب زن بودن سرکوفتشان نمی زد. نه سنگ خود را به سینه می زد و نه به مردی اش می نازید. آنان را در کمال راحتی همان طور که بودند قبول داشت. هیچ عمل، موعظه، یا مثلی در انجیل یافت نمی‌شود که گزندگی اش ناشی از شرارت و خیره سری باشد و هیچ کس نمی‌تواند از کلام و کردار عیسی "غیر عادی "بودن طبیعت زنان را استنباط کند«.

Dorothy L. Sayers , Are Women Human? (Grand Rapids, MI: Eerdmans, 1971), 47.

۱۳ -مستندات مدعای متن، به قرار زیرند:

الکم الذکرو له الانثی . تلک اذا قسمه ضیری :آیا شما را پسر باشد و او را دختر؟ این تقسیمی است خلاف عدالت (نجم، ۲۲-۲۱).

ام اتخذ مما یخلق بنات و اصفاکم بالبنین. و اذا بشر احدهم بما ضرب للرحمان مثلاً ظل وجهه مسوداً و هو کظیم. او من ینشوا فی الحلیه و هو فی الخصام غیر مبین. و جعلوا الملئکه الذین هم عبد الرحمن انثاً اشهدوا خلقهم ستکتب شهدتهم و یسئلون:

آیا از آنچه آفریده است برای خود دختران را برگزیده است و شما را به داشتن پسران، برگزیده است؟ و چون هر یک از آنان را به آنچه برای خداوند مثل می زند[دختر] خبر دهند، چهره اش سیاه شود و اندوه خود را فرو خورد. آیا کسی که در زر و زیور پرورش یافته است[دختر] که در جدل هم ناتوان است[شایسته ی نسبت دادن به خداوند است؟]. و مدعی شدند که فرشتگان که خود بندگان خداوند رحمان اند،مادینه اند، آیا آفرینش آنان را شاهد بوده اند؟ که [در این صورت] زودا که شهادت ایشان نوشته شود، و بازخواست شوند(زخرف، ۱۹- ۱۶).

افا صفاکم ربکم بالبنین واتخذ من الملئکه اناثاً انکم لتقولون قولاً عظیما :آیا پروردگارت شما را به داشتن پسران برگزیده ، و خود از میان فرشتگان، دخترانی برای خود پذیرفته است؟ شما سخنی بس بزرگ[و ناروا] می‌گوئید (اسرا، ۴۰).

فاستفتهم الربک البنات و لهم البنون. ام خلقنا الملئکه اناثا و هم شاهدون .الا انهم من افکهم لیقولون.ولد الله و انهم لکاذبون. اصطفی البنات علی البنین. ما لکم کیف تحکمون. افلا تذکرون. ام لکم سلطان مبین. فاتوا بکتابکم ان کنتم صادقین:

از ایشان بپرس: آیا دختران از آن پروردگار تو باشند و پسران از آن ایشان؟ آیا وقتی که ما ملائکه را زن می آفریدیم آنها می دیدند؟ آگاه باش که از دروغگوییشان است که می‌گویند: خدا صاحب فرزند است. دروغ می‌گویند. آیا خدا دختران را بر پسران برتری داده داد؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه قضاوت می‌کنید؟ آیا نمی‌اندیشید؟ یا بر ادعای خود دلیل روشنی دارید؟ اگر راست می‌گویید کتابتان را بیاورید (صافات، ۱۵۷-۱۴۹) .**ام له البنات و لکم البنون :**آیا خداوند را دختران است و شما را پسران (طور، ۳۹).

۱۴ -علامه ی طباطبایی، ناتوانی جدال را، ناتوان از تقریر دلیل و اقامه برهان برای اثبات مدعا معنا کرده است. ابوالفتوح رازی در تفسیر آن نوشته است: «معنی آیت آن است که خدای تعالی طعن زد بر کافران به این حوالت که کردند. گفت آن[کسی را] با خدای اضافه کردند[به خداوند نسبت دادند] که او در میان حریر و زر پرورده شود از دختران؛ و در وقت خصومت و جدل، بیانی نتوانند کرد... گفت آن که محل جلادت و شهامت و آلت جدل و خصومت باشد، به خود حوالت کردید، و آنچه را آلت ضعف و حلیه و**قلت فهم** و حیلت باشد، به من حوالت کردید) «**تفسیر ابوالفتوح**.(

۱۵ -حوری :«به معنی زن یا دختری که چشمانی سیاه و گرد و مدور و پلکهای باریک داشته باشد. یا دارای چشمانی باشد سخت سپید یا سخت سیاه یا دارای بدنی سخت سپید یا دارای چشمانی تمام سیاه. چنانکه چشمان آهوست. و این در انسان نیست بلکه به استعاره بر او اطلاق گردد» (لغت نامه دهخدا).

۱۶ -شیخ مفید، **الاختصاص**، ص ۳۵۲.

این سخن که حوریان بهشتی پس از هر آمیزش جنسی باز هم باکره باقی می‌مانند، در روایات تکرار شده است. سیوطی هم در این خصوص نقل کرده است که مردان در بهشت، »**به هر خلوتی، جفتش را بکر و دوشیزه یابد)** «راهنمای کتاب، پائیز ۱۳۴۷، ص ۱۳۷ .(همچنین در روایات آمده است که به هر مردی از اهل بهشت، نیروی جنسی هشتاد مرد عطا می‌شود (محمد بن سعد کاتب واقدی، طبقات، بخشی از سیره‌ی نبوی، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، ۱۳۶۵، ص ۳۷۷.(

در برخی از روایات آمده است که به مردها در بهشت، علاوه بر همسران دنیوی شان، هفتاد حوری داده می‌شود. مرد بهشتی از صورت هر زنی که خوشش آید،گوید: «پروردگارا همسر مرا بدان صورت در آور، و به منزل خود برگردد و چهره‌ی همسرش به همان صورت شده که خواسته» (ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، الغارات، ترجمه حاج شیخ محمد باقر کمره‌ای ، تهران ۱۳۵۶، ص ۹۷). با توجه

به همین مدعیات بلادلیل، در دعا از خداوند می‌طلبند» :**زوجنا من الحورالعین** .«کتاب‌های بسیاری در این خصوص نوشته شده است.

گزارش‌های پیامبر گرامی اسلام از زندگی اخروی، با گزارش های نقل شده از عیسی مسیح، تفاوت دارند. پیامبر گرامی اسلام با زنان بسیاری ازدواج کرد، اما عیسی بدون زن به صلیب کشیده شد. صدوقی ها که منکر قیامت هستند،عیسی را با این پرسش مواجه می سازند:

»ای استاد،موسی گفت اگر کسی بی اولاد بمیرد می باید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید، باری در میان ما هفت برادر بودند که اول زنی کرفته به مرد و چون اولادی نداشت زن را به برادر خود ترک کرد، و همچنین دومین و سومین تا هفتمین، و آخر همه آن زن نیز به مرد، پس او در قیامت زن کدام یک از آن هفت خواهد بود زیرا که همه او را داشتند) «**کتاب مقدس**، انجیل متی، باب بیست و دوم: ۲۹- ۲۴.(
عیسی در جواب آن‌ها می‌گوید:

»گمراه هستید از این رو که کتاب و قوت خدا را در نیافته‌اید، زیرا که در قیامت نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند بلکه مثل ملائکه‌ی خدا در آسمان می‌باشند) «**کتاب مقدس**، انجیل متی، باب بیست و دوم: ۳۰- ۲۹.(
درباره گزارش های پیامبر گرامی اسلام از زندگی اخروی، پس از این سخن خواهیم گفت.

۱۷ :Roger Scruton, An Interlligent Person’s Guide to Philosophy (New York- Penguin press, 1998),138.

۱۸ -ماجرای ازدواج پیامبر گرامی اسلام با زینب، از صدر اسلام تاکنون، به عنوان مسأله‌ای حل ناشده همچنان طرح می‌شود. قرآن به صراحت تمام در خصوص این واقعه توضیح داده است. البته مفسران در معنا و تفسیر آیات این واقعه اختلاف نظر داشته‌اند.

طبری در توصیف این واقعه نوشته است، زینب «زیباترین زن در دوره‌ی خود بود.» «یک روز پیامبر(ص) برای دیدن زید به خانه‌اش رفت و در را باز کرد. وقتی زینب را با موهای باز آنجا دید که در اطاق نشسته است، سرش را برگرداند از او پرسید زید کجاست؟ زینب در پاسخ گفت که او بیرون رفته است... پیامبر چنان تحت تأثیر قرار گرفته بود که نمی‌خواست برای بار دوم به او بنگرد و در حالی که چشمانش را بسته بود گفت: خدا را می‌پرستم. خدا بزرگ است. او کسی است که به قلب‌ها و چشم‌ها فرمان می‌دهد و بیرون رفت) «**تاریخ طبری**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۱۰۶۴.(

از میان مفسران گذشته، نظر زمخشری در **کشاف**، در این خصوص از اهمیت خاصی برخوردار است. خلاصه‌ی نظر او به شرح زیر است:

الف- پیامبر گرامی اسلام هم یک انسان بود. ب- عشق امر اختیاری نیست. دل به اختیار مجذوب کسی نمی‌شود. معشوق زیبارو، دل را با خود می‌برد. ج- عاشق شدن، عقلاً و شرعاً قابل مذمت نیست. نتیجه: پیامبر گرامی اسلام، زینب را دید و عاشق او شد.

آیه پنجاه و دوم سوره احزاب می‌تواند موید نظر کشاف باشد. وقتی آیه شریفه می‌فرماید: «دیگر هیچ زنی بر تو حلال نیست ...**گر چه زیبایی آنان تو را خوش آید**، مگر آنچه ملک یمینت باشد»، این احتمال را به ذهن متبادر می‌کند که آیه شریفه از امری که قبلاً اتفاق افتاده است (ازدواج با زینب)، پرده بر می‌دارد،

ضمن این‌که، استثنای آیه، کنیزان، می‌رساند که اگر پیامبر گرامی اسلام از زیبایی کنیزان خوشش آید، می‌تواند آن‌ها را برگزیند.

این نوع تبیین حادثه، از نظر مفسر امروز، از جهات عدیده ناپذیرفتنی جلوه می‌کند. به عنوان نمونه، علامه طباطبایی به تندی نظر **کشاف** را نقد و رد می‌کند:

»از اینجا روشن می‌شود که آنچه رسول خدا در دل پنهان می‌داشته همین حکم بوده و معلوم می‌شود این عمل قبلا برای آن جناب واجب شده بود ، نه اینکه رسول خدا آن طوری که بعضی از مفسرین گفته‌اند عاشق زینب شده باشد، و عشق خود را پنهان کرده باشد ، بلکه وجوب این عمل را پنهان می‌کرده .**مفسرین در اثر این اشتباه به حیص و بیص افتاده و در مقام توجیه عشق رسول خدا بر آمده‌اند، که او هم بشر بوده، و عشق هم یک حالت جبلی و فطری است که هیچ بشری از آن مستثنی نیست،** غافل از اینکه اولا با این توجیه نیروی تربیت الهی را از نیروی جبلت و طبیعت بشری کمتر دانسته‌اند، و حال آنکه نیروی تربیت الهی قاهر بر هر نیروی دیگر است، و ثانیا در چنین فرضی دیگر معنا ندارد که آن جناب را عتاب کند، که چرا عشق خودت را پنهان کرده‌ای، چون معنایش این می‌شود که تو باید عشق خود را نسبت به زن مردم اظهار می‌کردی، و چرا نکردی؟ و رسوایی این حرف از آفتاب روشن‌تر است، چون از یک فرد عادی پسندیده نیست که دنبال ناموس مردم حرفی بزند و به یاد آنان باشد و برای بچنگ آوردن آنان تثبیت کند ، تا چه رسد به خاتم انبیاء» (علامه طباطبایی، **المیزان**، ج ۱۶، ص ۴۸۴.(

یکی از دلایل تفاوت نظر مفسر اهل تسنن (زمخشری) با مفسر شیعه (طباطبایی)، اختلاف نظر آن‌ها در خصوص معنا و حدود عصمت انبیأ است. از نظر قرآن پیامبر از زیبایی برخی زنان خوش‌اش می‌آمده است (احزاب، ۵۲)، اما مفسر شیعه نمی‌تواند این خبر قرآن را بپذیرد. از نظر زمخشری سنی مذهب پیامبر عاشق زینب شد، اما طباطبایی شیعه نمی‌تواند این نظر را بپذیرد. از نظر سلطان ولد سنی مذهب، خصلت پیامبر گرامی اسلام این بود که به زنان محبت داشت و این خصلت به شریعت او شکل خاصی بخشید، اما فقها و مفسران شیعه به هیچ وجه نمی‌توانند این نظر را بپذیرند.

برخی کوشش کرده‌اند تا توجیهی سیاسی از ازدواج‌های مکرر پیامبر گرامی اسلام به دست دهند. یعنی این مدعا که پیامبر برای آنکه با قبیله‌های مختلف نزدیک شود و آن‌ها مسلمان شوند، با زنانی از آن‌ها ازدواج می‌کرد. این توجیه با قرآن نمی‌خواند. برای این‌که قرآن درست در جایی که به پیامبر حقوق ویژه در چند همسری می‌بخشد، می‌گوید» :این **حکم ویژه توست** نه دیگر مومنان. ما می‌دانیم درباره زنان‌شان و کنیزان‌شان چه حکمی‌کرده‌ایم تا **برای تو مشکلی پیش نیاید**)احزاب، ۵۰ (و «دیگر هیچ زنی بر تو حلال نیست ...**گر چه زیبایی آنان تو را خوش آید،** مگر آنچه ملک یمینت باشد» (احزاب، ۵۲).

قرآن از اتحاد قبیله‌ای سخن نمی‌گوید، بلکه به صراحت بر دو نکته تأکید می‌نهد :اولاً: این حکم ویژه برای حل مشکل پیامبر گرامی اسلام است، ثانیاً: در عین برخورداری از این حق ویژه، باز هم ممکن است پیامبر گرامی اسلام از زیبایی زنانی خوش‌اش بیاید و بخواهد با آن‌ها ازدواج کند.

راه‌حل‌های تبعیض جنسیتی در اسلام

(۵-۳)

اکبر گنجی

۲ -پیش‌فرض‌های هرمنیوتیکی خوانش متن

اسلام تفسیر ناشده وجود ندارد. پیش انگاشت‌ها، پیش داوری‌ها و پیش‌فرض‌های هرمنیوتیکی مفسران و مومنان به متن (قرآن و سنت معتبر نبوی)، نقش تعیین کننده‌ای در حل مسائل نظری و رفع مشکلات عملی جوامع مسلمان (کشورهایی که اکثریت جمعیت شان مسلمان‌اند) داشته و دارد.

بنیادگرایان، سنت گرایان و نوگرایان مسلمان، با پیش‌فرض‌های متفاوت، متن (قرآن) را می‌خوانند و تفسیر می‌کنند. دو پیش فرض متعارض در این رابطه وجود دارد که نقشی محوری در ایضاح صورت مسأله و حل آن بازی می‌کند:

۲-۱ -خدا موجودی متشخص(individualized) ، انسان‌وار (personal) و خالق کل هستی است، که از خلق عالم و آدم هدفی داشته است. خداوند موجودی اعتبارساز (the author of law and morality) است که اهدافش را از این راه محقق می‌سازد.[19]

خدای قادر مطلق(all powerful) ، عالم مطلق (all knowing) و خیر محض(all good) ، قادر به سخن گفتن و برقراری ارتباط زبانی با انسان‌ها است. به تعبیر دیگر، انواع افعال گفتاری-(speech acts)، یعنی انواع افعال دانسته و خواسته‌ای که به مدد زبان انجام می‌گیرد را انجام می‌دهد. او از طریق سخن گفتن با بعضی از آدمیان (پیامبران)، به انسان‌ها گفته است که چگونه به عالم و آدم بنگرند، مکلف به انجام چه اعمالی هستند، و ممنوع از چه رفتارهایی‌اند.

مطابق این پیش فرض، تمام قرآن (محتوا و الفاظاش)، عیناً سخنان خداوند است. پیامبر اسلام هیچ نقشی جز نقش ضبط صوتی که صدای خداوند را ضبط و پخش کرده، در فرایند برساختن قرآن نداشته است.

۲-۲ -خدا موجودی متشخص و انسان‌وار نیست. تشبیه خداوند به انسان‌ها منجر به آن شده است که صفات انسانی چون خشم، غضب، مهر، دوستی، رحمت، شفقت، محبت، دلسوزی، یاری کردن، و غیره را به خدا نسبت دهند. روشن است که تشبیه را پایه‌ی استدلال کردن، مغالطه‌ای بیش نیست. مطابق نظر مولوی، خداوند «بی صورت (formless) »است.

تمام صورت‌هایی که آدمیان به خداوند نسبت داده و می‌دهند، برساخته‌های خود آنهاست .به تعبیر دیگر، انسان‌ها صورت‌هایی مطابق صفات خود می‌سازند و بر خداوندی که فاقد هرگونه صورتی است، می‌افکنند. اما صورت‌ها از آن ماست، نه از آن خدا:

از همه اوهام و تصویرات دور

نور نور نور نور نور نور

)مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۱۴۶(

صورت تراشی برای خداوند، به معنای در غلتیدن به عالم تشبیه است، اما او، ورای همه تشبیهات است:

گاه خورشید و گه دریا شوی

گاه کوه قاف و گه عنقا شوی

تو نه این باشی نه آن در ذات خویش

ای فزون از وهم ها وز بیش بیش

از تو ای بی نقش با چندین صور

هم مشبه هم موحد خیره سر

گه مشبه را موحد می‌کند

گه موحد را صور ره می زند

نامصور یا مصور گفتنت

باطل آمد بی ز صورت رفتنت

نامصور یا مصور پیش اوست

کو همه مغزست و بیرون شد ز پوست

)مثنوی، دفتر دوم، ابیات 68- 54(

مولوی همین نکته را در فیه ما فیه تکرار کرده و گفته است که پیامبران صورت هایی بر خدای بی صورت می‌افکنند، تا مردمی که درک‌شان کودکانه است، بتوانند آن را بفهمند:«انبیا از عالم بی حرف در عالم حرف در می‌آیند، و طفل می‌شوند برای این طفلان20«.

ولی به قد خریدار می‌برند قبا

اگر چه جامه دراز است، هست قد،کوتاه

بیار قد درازی که تا فرو بریم

قبا که پیش درازیش بسکلد زه ماه

(دیوان کبیر، غزل 2408)

تمام صوری که انسان‌ها بر خداوند می‌افکنند، محصول تشبیه خداوند به انسان‌هاست.این تشبیهات، به پیامدهای نامقبولی منتهی گردیده است. مطابق این صورت بخشی‌ها، خداوند وارد شبکه‌ای از رفتارهای انسانی می‌شود. رفتارهایی که شاید مطابق فهم و ارزش های رایج میان مردم زمان پیامبر پذیرفتنی بوده اند، اما از نظر انسان‌های دوران مدرن، ناپذیرفتنی و نامقبول اند. به عنوان نمونه، **بنیادگرایان مسلمان**، بیشتر از همه از این نوع صور انسانی که قرآن بر خداوند افکنده است، استفاده می‌کنند:

۲-۲-۱ -قرض گیرنده و بهره پرداز :خداوند تبدیل به بانکداری شده است که از انسان‌ها پول قرض می‌کند و چندین برابر آن (ربا، بهره) را به آن‌ها باز می‌گرداند.[21]

۲-۲-۲ -تبعض‌ساز و تبعیض‌گر :خداوند آدمیان را به گونه‌های مختلف (مومن و کافر، مسلمان و نامسلمان، فقیه و غیر فقیه، زن و مرد، آزاد و برده) تقسیم کرده و حقوقی بسیار تبعیض آمیز بین آن‌ها برقرار کرده است. به عنوان نمونه در قرآن آمده است:

ضرب الله مثلاً عبداً مملوکاً لایقدر علی شیء و من رزقنه منا رزقاً حسناً فهو ینفق منه سراً و جهراً هل یستون الحمدلله بل اکثرهم لایعلمون:

خداوند مثلی می‌زند بین برده‌ای مملوک که قدرت بر هیچ کاری ندارد و بین کسی که از سوی خویش به او روزی نیکویی بخشیده‌ایم و او از همان پنهان و آشکار می‌بخشد، آیا این دو برابرند؟ سپاس خداوند را، آری بیشترین‌شان در نمی‌یابند (نحل، ۷۵).

ضرب لکم مثلاً من انفسکم هل لکم من ما ملکت ایمانکم من شرکاء فی ما رزقناکم فانتم فیه سواء تخافونهم کخیفتکم انفسکم کذلک نفصل الایات لقوم یعقلون:

برای شما مثلی از خودتان می زند، آیا بردگان شما را در آنچه که از اموال به شما روزی کرده ایم هیچ فردی شریک شما هست به طوری که آن برده و شما برابر باشید و احیاناً از آن بردگان بترسید که مبادا در شرکت تجاوز کنند آن طور که از شریک آزاد می ترسید؟ قطعاً نه، این طور آیات را برای مردمی که تعقل می‌کنند توضیح می‌دهیم)روم، ۲۸.(

یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی :ای مومنان بر شما در مورد کشتگان قصاص مقرر گردیده است،که آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، و زن در برابر زن [قصاص شود] (بقره، ۱۷۸).

آیه‌ی سوم سوره نساء به مردها حق می‌دهد تا چهار همسر داشته باشند،پس از آن گفته شده است که اگر می‌ترسید که مبادا عادلانه رفتار کنید، به یک همسر اکتفا کنید، اما به جای آن مجاز هستید تا از کنیزان استفاده کنید. علامه طباطبایی در تعلیل این حکم نوشته است، دلیل این امر آن است که خداوند رعایت عدالت با کنیزان را واجب نکرده است.

۲-۲-۳ -اختلاف‌ساز و مشوق جنگ :خداوند موجودی است که انسان‌ها را وادار به جنگ و کشتار کرده است[22]، در جنگ‌هایی که بین انسان‌ها به راه می‌اندازد، به نفع یک طرف و به زیان طرف دیگر، وارد جنگ می‌شود. نکته‌ی جالب توجه این است که انحصارگرایی (exclusivism) دینی، اعم از یهودی و

مسیحی (کاتولیک و پرتستان) و مسلمان (شیعه و سنی)، خداوند را دوست گروه خود و دشمن طرف مقابل معرفی می‌کنند.

۲-۲-۴ -عقب نشینی از فرامین :گزارش‌های مسلمین از برخی از احکام فقهی حاکی از آن است که خداوند برخی از احکام (به عنوان مثال: حکم مدت و طول ماه رمضان) را پس از درخواست پیامبر، و برخی دیگر را به دلیل عدم پایبندی مسلمین (به عنوان مثال: همخوابگی با همسر در ماه رمضان: بقره، ۱۸۷) را تغییر و کاهش داده است. این نوع تصویرسازی‌ها، با علم مطلق خداوند هم تعارض دارد .برای اینکه گویی خداوند نمی‌دانسته است که انسان‌ها حکم او در این موارد را نخواهند پذیرفت، و وی مجبور خواهد شد حکم خود را تغییر دهد.

۲-۲-۵ -فریب دهنده و مکار :خداوند انسان‌ها را فریب می‌دهد (آل عمران، ۵۴- اعراف، ۹۹ – انفال، ۳۰- یونس، ۲۱- نحل ۵۰ و ۵۱(، گمراه می‌سازد (نسأ، ۱۴۲- زمر، ۳۶- انعام، ۳۹ و ۱۳۵- اعراف، ۱۸۶) و به آن‌ها حیله می‌آموزاند (طارق، ۱۵ و ۱۶). خدای بنیادگرایان، خدای جبار است (حشر، ۲۳).

۲-۲-۶ -خدای مجسم :متون مقدس دینی، تصویری تماماً جسمانی از خدای متشخص انسان‌وار ارائه می‌دهند. مطابق روایت قرآن، خداوند تیرانداز (انفال، ۱۷)، دارای دست (فتح، ۱۰- مائده، ۶۴)، شعار دهنده (عبس، ۱۷)، راه رونده (فرقان، ۲۳)، در صف ایستاده با ملائکه (فجر، ۲۲)، نشسته بر تخت (طه، ۵- زمر، ۷۵)است، که با دست‌های خود انسان‌ها را آفریده است (ص، ۷۵).

اگر خداوند جسمانی باشد، دیدنی هم خواهد بود. مطابق روایت قرآن، موسی از خداوند درخواست می‌کند که خود را به او نشان دهد :**رب ارنی أنظر الیک :**پروردگارا خود را به من بنمایان تا بر تو بنگرم (اعراف، ۱۴۳). این درخواست اگر نابخردانه بود، پیامبری که مسلمان‌ها وی را معصوم به شمار می‌آورند، چنین درخواستی از خداوند نمی‌کرد.[23]

گزارش معراج جسمانی پیامبر و ملاقاتش با خداوند، تماماً جسمانی است. یعنی، پیامبر با خدای جسمانی دیدار کرده و خداوند انگشتان خود را میان سینه ایشان گذارده است.اما دینداران بعدی، خداوند را «فردی بدون جسم» به شمار آورده‌اند.[24]

خداوند شخص «نامتجسم (disembodied) «است.مفسران مسلمان، آیه‌ی **لیس کمثله شیء**(شوری، ۱۱) را مهمترین محکمات قرآن به شمار می‌آورند. بر این مبنا، آیات ناظر به جسمانی بودن خداوند را استعاری (metaphorical) قلمداد می‌کنند .اگر این آیه محکم ترین محکمات قرآن باشد، آیه‌ی شریفه فقط تشبیه خداوند به اجسام را نفی نکرده است، بلکه گفته است که خداوند از هیچ جنبه‌ای شبیه هیچ یک از موجودات دیگر نیست. بدین ترتیب، انسان‌وار فرض کردن خداوند، فرضی باطل است و کلیه‌ی آیات انسان‌وارگی (personality)خداوند را باید استعاری یا مجازی به شمار آورد.[25]

امام محمد غزالی (متوفی ۵۰۵ هجری) هم به صراحت تمام گفته است» :**اصولاً جمیع الفاظ زبان وقتی در حق خداوند به کار می‌روند، مجازی و استعاری**می‌شوند «.[26]ملاصدرا هم کاربرد صفات انسانی برای خداوند را مجازی به شمار می‌آورد. به عنوان مثال، او آیاتی از قرآن که از غضب خداوند سخن گفته‌اند را تأویل می‌کرد. برای اینکه تغییر احوال خداوند، به معنای قبول وجوه امکانی در خداوند است، و این با کمال مطلق خداوند تعارض دارد.

مطابق قاعده‌ی فلسفی، **واجب الوجود بالذات، واجب الوجود من جمیع الجهات و الحیثیات** است .از این رو، وجوه و صفات امکانی (کلیه ی صفات انسانی)، با وجود واجب،سازگار نیست .[27]ملاصدرا همین رویکرد را در دیگر صفات انسان وار (رحمت، سرور، شنیدن، و...) خداوند جاری می‌کند. به گفته‌ی

او، در تمام این موارد باید قاعده‌ی **خذوا الغایات واترکوا المبادی** را جاری ساخت، و تمامی مبادی انسان‌وار این صفات را از خداوند نفی کرد.

صدرا در تفسیر **الرحمن الرحیم** :بخشنده مهربان (فاتحه، ۳) می‌گوید، عاطفه و مهرورزی ارکان رحمت انسانی‌اند، اما این معانی درباره‌ی خداوند نادرست است. رحمت درباره‌ی خداوند، به معنای مجازی به کار می‌رود. شاید مقصود نتیجه‌ی رحمت در افعال و جهان باشد، نه انفعالات درونی (ذات، صفات،و...)، که محال است خداوندی که از هر جهت واجب است، تغییر پذیرد.[28]

۷-۲-۲ -خدای سخن‌گو :تنها دلیل اعتقاد به سخن گفتن خداوند، تشبیه خدا به انسان‌هاست. مطابق باوری که خداوند را موجودی نامتشخص به شمار می‌آورد،خداوند ارتباط زبانی با هیچ کس ندارد، برای اینکه سخن گفتن امری انسانی است و تا موجودی متشخص و انسان‌وار- و دارای امکانات لازم سخن گفتن- نباشد، سخن گفتنی در کار نخواهد بود.

اما حتی مطابق باوری که خداوند را موجودی متشخص و انسان‌وار به شمار می‌آورد، توجیه معرفتی (epistemic justification)صدق (truth) مدعای سخن گفتن خداوند در حد توانایی عقل بشری نیست. به همین دلیل، قائلان به سخن گفتن خداوند، حتی نتوانسته‌اند معنای روشنی از این مدعا ارائه کنند، برای این‌که آن‌ها سخن گفتن خداوند را ماهیتناً متفاوت از سخن گفتن انسان‌ها به شمار می‌آورند.

سنت کلامی مسلمان‌ها- نزاع‌های اشاعره و معتزله- دارای کوهی از بحث‌های مهم در این خصوص است که باید از آن‌ها در هرگونه نظرورزی درباره‌ی کلام الهی استفاده شود .اشاعره ظاهرگرا و نص گرا بودند. اما معتزله عقل‌گرایان فرهنگ اسلامی بودند که متأسفانه حاکمان سیاسی و فقیهان آن‌ها را سرکوب و به حاشیه راندند. معتزله بحث در خصوص توحید و عدالت را عقلی می‌دانستند، نه نقلی. ابوعلی جبائی در این خصوص گفته بود:

»هر چه در قرآن درباره‌ی توحید و عدل آمده ، برای تأکید آن چه در عقل است آمده اما این که ذاتاً دلیل باشد و استدلال به آن به صورت آغازین ممکن باشد،محال است«.[29]

معتزله هر گونه صفات جسمانی را از خداوند نفی می‌کردند. در این خصوص آنها تا آنجا پیش می‌رفتند که مدعی صفات جسمانی را کافر به شمار می‌آوردند. آنها با اینکه مشاهده ی خداوند در دنیا و آخرت را محال می دانستند، قائلان به رویت خداوند را کافر به شمار نمی‌آوردند، برای اینکه دیدن منحصر در مشاهده ی جسمانی نیست. اما مدعی سخن گفتن خداوند را کافر می‌خواندند. ابوهاشم جبائی برای این مدعا، دلائل زیر را عرضه کرده بود:

»دانستن این که آن چه از جنس صوت نیست شنیدنی هم نیست آشکارتر از دانستن آن است که آن چه از جنس دیدنی‌ها نیست،دیدنی نمی‌تواند باشد... به گمان من دانستن این که جسم شنیدنی نیست و حرکت شنیدنی نیست و شنیدن در این دو صحیح نیست تقریباً ضروری است ...شنیدنی‌ها همه‌یک نوع‌اند و نمی‌توان شنیدنی‌ای جدید علاوه بر آن‌ها یافت.

آن چه با بوییدن و چشیدن حس شود هم همین گونه است. اما دیدنی ها برخلاف این هایند .زیرا دو نوع مختلف جوهر و عرض اند. پس دیدنی ها آن چنان که شنیدنی ها منحصرند، منحصر نیستند. برای همین **اگر کسی بگوید خداوند شنیدنی است، کافر است. اما اگر بگوید خداوند دیدنی است و تشبیه را نفی کند، کافر نیست** .و از همین جا اثبات شد که خداوند شنیدنی نیست، اما در مورد رویت اشتباه پیش آمد و اختلاف افتاد«.[30]

معتزله که ادعای سخن گفتن خدا را انسان‌وارگی (personality) خدا و کفرآمیز به شمار می‌آوردند، آیات این مدعا را تأویل می‌کردند، یا به گونه‌ی دیگر قرآت می‌کردند. به عنوان مثال، آن‌ها آیه سخن گفتن خداوند با موسی» - **کلم الله موسی تکلیماً :**خدا با موسی سخن گفت» - را این گونه می‌خواندند» **:کلم الله موسی تکلیماً:**موسی با خدا سخن گفت.» سخن گفتن موسی با خداوند مسأله ای ایجاد نمی‌کرد، اما سخن گفتن خداوند با موسی، ادعایی بلادلیل و کفرآمیز بود.

تا حدی که من اطلاع دارم، تاکنون نه دلیلی بر مدعای «خداوند قادر به سخن گفتن است «اقامه شده است، و نه هیچ دلیلی برای تحکیم این مدعا که «قرآن کلام الله است»، بیان شده است. فاعل‌های انسانی (human agents)، برسازنده‌های اخلاق و حقوق‌اند. تاریخ بشریت، تاریخی است که انسان‌ها برساخته‌اند. همه‌ی نابرابری‌های اجتماعی هم مخلوق آدمیان است.

۳ -انواع اسلام و احکام ناظر بر زنان

سه نوع اسلام، سه گونه نگاه متفاوت به احکام کتاب و سنت در خصوص زنان دارند:

۳-۱ -اسلام بنیادگرایانه :بنیادگرایان که ظاهرگرا (وفادار به ظواهر کتاب و سنت و الفاظ آن‌ها)، شریعت‌گرا (تحویل دین به شریعت) و جمودگرا هستند، مخالف تأویل کلام وحیانی‌اند. به نظر آن‌ها، هر حکمی که در قرآن وجود دارد، سخنان خداوندی است که بهتر از آدمیان - خطاکار، گناهکار، تابع هوا و هوس، با دانش محدود مصلحت و سعادت آنان را تشخیص می‌دهد.

از این رو، بدون توجه به ارزش‌های مقبول غربیان درباره‌ی زنان، کلیه‌ی احکام اسلام در این زمینه را باید به اجرا در آورد. تمام احکام قرآن، کلام الله و احکام الله هستند، هیچ‌کس مجاز به نسخ احکام خداوند یا تعطیل کردن آن‌ها نیست. در سال‌های اخیر، مسلمان‌های بنیادگرایی که در جوامعی چون کانادا و انگلیس زندگی می‌کنند، از دولت‌های این جوامع درخواست کرده‌اند تا اجرای احکام قرآن و سنت درباره‌ی زنان مسلمان، به رسیمت شناخته شود.

حافظ یکی از جدی‌ترین مخالفان این روایت از قرآن بود. او سبک زندگی اسلام بنیادگرایانه را رد می‌کرد. مبلغان این قرائت و شیوه‌ی زندگی (یعنی زاهد که در چهره‌های منفی چون: واعظ، شیخ، فقیه، امام شهر، ملک الحاج، مفتی، قاضی، و...) را به تیغ نقد می‌گرفت. به گفته‌ی او، زاهد؛ جلوه فروش، دین به دنیا فروش، عیب جو، خودبین، حق ناشناس، تزویرگر و ظاهرپرست است.[31]

حافظ نه تنها زهد ریایی را رد می‌کرد، بلکه زهد حقیقی را هم رد می‌کرد و آن را مدل درستی برای زندگی سعادتبار نمی‌دانست. او بر این باور بود که از تنعم زندگی دنیوی باید استفاده کرد. قرآن گفته است:

و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی و اضل سبیلا :و هر که در دنیا نابینا باشد، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر است (اسراء، ۷۲).

حافظ بر همین مبنا، پخته تر شدن در این دنیا را شرط لازم زندگی سعادت بار در آخرت به شمار می‌آورد. او می‌گفت رندانی که سیب زنخدان شاهدان را به بوسه می‌گزند، قدر میوه‌های بهشتی را بهتر درک و حس خواهند کرد:

داستان سرگشتگی در خم «گیسو»ی یار، و اسارت در «زنجیر زلف» یار، و ترجیح خم گیسوی یار به تمنای «حور و قصور» بهشت؛ نمایانگر آن است که زندگی دنیای خاکی برای او بسیار جدی و مهم است. «زلف» نماد عالم خاکی است.[32]

در همین چارچوب است که شراب دنیوی در سبک زندگی حافظی قدر می‌بیند و بر زندگی زاهدانه ترجیح می‌یابد. او فقط و فقط صدای ساغر و شراب را می شنود، نه زاهدان نصیحت گو را:

چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم
باده از خون رزان است نه از خون شماست

خدا را ای نصیحت گو حدیث از مطرب و می‌گو
که نقشی در خیال ما از این خوش تر نمی گیرد

صراحی می کشم پنهان و **مردم دفتر انگارند**
عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی گیرد

به صراحت تمام اعتراف می‌کند که در آستین مرقع‌اش پنهانی شراب حمل می‌کند، اما مردم حمل بر صحت می‌کنند و آن را دفتر و کتاب به شمار می‌آورند. «باده‌ی مست» حافظ، باده‌ی مست کننده است:

آنچه او ریخت به پیمانه ما نوشیدیم
اگر از **خمر بهشت است و گر باده‌ی مست**

اسلام بنیادگرایانه، همه مسائل را حل شده به شمار می‌آورد. مطابق این قرائت از اسلام؛ آدمیان به کافر و مسلمان، منافق و مومن، دوست و دشمن، موحد و ملحد، مجتهد و مقلد، گوسفند و شبان تقسیم می‌شوند. اما سبک زندگی ای که حافظ مبلغ و عامل به آن بود، هزاران مسأله‌ی حل ناشده داشت:

گفتم گره نگشوده‌ام زان طره تا من بوده‌ام
گفتا من‌اش فرموده‌ام تا با تو طراری کند

پشمینه پوش تندخو از عشق نشنیدست بو
از مستی‌اش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند

زان طره‌ی پر پیچ و خم سهل است اگر بینم ستم
از بند زنجیرش چه غم هر کس که عیاری کند

حافظ در جامعه‌ای می‌زیست که محتسبان در همه جا سرک می‌کشیدند تا دگرباشان را مجازات کنند. حافظ محتسب را همانند صوفی و زاهد، به تیغ نقد می‌کشد. وظیفه‌ی اصلی محتسب امر به معروف و نهی از منکر و**حفظ ظاهر شریعت** است:

عمریست پادشاها کز می تهیست جامم
اینک ز بنده دعوی و از محتسب گواهی

هر کس که بدید چشم او گفت
کو محتسبی که مست گیرد

خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش
که ساز شرع زین افسانه بی قانون نخواهد شد

شراب خانگی ترس محتسب خورده
به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند
پنهان خورید باده که تکفیر می‌کنند

اگر چه باده فرحبخش و باد گلبیز است
به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

اما حافظ بدون ترس از محتسب، دگر زیستی خود را ادامه می‌دهد:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

محتسب داند که حافظ عاشقست
و آصف ملک سلیمان نیز هم

حدیث حافظ و ساغر که می زند پنهان
چه جای محتسب و شحنه پادشه دانست

آن شد اکنون که ز ابنای عوام اندیشم
محتسب نیز درین عیش نهانی دانست

محتسب در جهان حافظی ، نماد ریا و تزویر است:

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز
مستست و در حق او کس این گمان ندارد

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

بیخبرند زاهدان نقش بخوان و لاتقل
مست ریاست محتسب باده بخواه و لا تخف

باده با محتسب شهر ننوشی زنهار
بخورد باده‌ات و سنگ به جام اندازد

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد
قصه‌ی ماست که بر هر سر بازار بماند

حافظ محتسب را بهترین مصداق فسق و فجور به شمار می‌آورد، فسقی که گاه پنهان و گاه نمایان است:

با محتسبم عیب مگوئید که او نیز
پیوسته چو ما در طلب عیش مدامست

صوفی ز کنج صومعه با پای خم نشست
تا دید محتسب که سبو می کشد به دوش

ترس از محتسب و پرهیزکاری پیشه کردن، با دیدن محتسب که که سبو به دوش می کشد، فرو می‌ریزد. شراب دم محتسب را می‌بیند و چون دختران بدکار از او اجازه‌ی کار رسمی می‌گیرد:

دوستان دختر رز توبه زمستوری کرد
شد بر محتسب و کار به دستوری کرد

ای دل بشارتی دهمت محتسب نماند
وز می جهان پرست و بت می گسار هم

نه مفتیم نه مدرس نه محتسب نه فقیه
مرا چه کار که منع شرابخوار کنم

حافظ اوامر و نواهی محتسبان و زاهدان و فقیهان را بر نمی‌تافت و خطاب به آنان می‌گفت:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

نا امیدم مکن از سابقه‌ی لطف ازل
تو پس پرده چه دانی که خوب است که زشت

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
همه جا خانه‌ی عشق است چه مسجد چه کنشت

فقیهان و زاهدان و محتسبان مدعی هستند که از راز عالم غیب، و غرض شارع، با خبرند و بر همین اساس درباره‌ی آدمیان حکم می‌کنند. حافظ این مدعا را اوج «خود بینی» به شمار می‌آورد و می گفت هیچ کس از معمای هستی آگاه نیست. زیست جهان سفید و سیاه اسلام بنیادگرایانه کجا، و زیست جهان پر رمز و راز (معما و مسائل حل ناشده و حل ناشدنی) حافظ کجا؟

برو ای زاهد خودبین که ز چشم من و تو
راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود

حدیث از مطرب و می‌گوی و راز دهر کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

ساقیا جام می ام ده که نگارنده ی غیب
نیست معلوم که در پرده ی اسرار چه کرد

ز سر غیب کس اگاه نیست قصه مخوان
کدام محرم دل ره در در این حرم دارد

اسلام فقیهانه و بنیادگرایانه، عینکی عیب بین بر چشم نهاده است، حافظ هم خواهان آن است که بر تیرگی آینه‌ی ادراکش افزوده گردد:

یارب آن زاهد خودبین که به جز عیب ندید
دود آهیش در آیینه‌ی ادراک انداز

کار اصلی آن‌ها، «قلب و دغل در کار» خداوند است، و کفر را در زیر خرقه‌ی قشریت پنهان کرده‌اند. حافظ فقط با جهان شناسی اسلام فقاهتی مخالف نبود، انسان شناسی آن‌ها را هم نقد و رد می‌کرد. جهان بدون گناه و انسان بدون کفر، نمی‌توان ساخت:

در این چمن گل بی خار کس نچید اری
چراغ مصطفوی با شرار بولهبی است

در کارگاه هستی از کفر ناگزیر است
آتش که را بسوزد گر بولهب نباشد

خداناباوران نیستند که به دین آسیب وارد می‌آورند، زهدان ریاکارند که آتش به انبان دین می‌اندازند:

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقه‌ی پشمینه بینداز و برو

نقد حافظ بر اسلام بنیادگرای فقیهانه و شریعت مدار را به تفصل آوردیم تا آنان که در جهان غرب تمام توجه خود را به اسلام بنیادگرایانه معطوف کرده‌اند، بدانند که بزرگان فرهنگ و سنت اسلامی، به طور جدی این نوع روایت از اسلام را نقد و رد کرده‌اند .فقیهان گرچه چهره‌ی غالب مسلمانی بوده‌اند، اما آنکه چون خورشید درخشید، حافظ بود که «لسان الغیب» این فرهنگ نام گرفت و دیوانش المثنای قرآن به شمار آمد.[33]

اسلام فقیهانه‌ی بنیادگرا، با مسلمان‌ها ناشکیبا و سخت گیر است،و با تازیانه و قطع دست و سنگسار و بریدن معکوس دست و پا با آنها روبرو می‌شود. وقتی با دوستان چنین می‌کنند، با دشمنان چه خواهند کرد؟ اما حافظی که می‌گفت هر چه دارد از دولت قرآن دارد، راه دیگری در مقابل مسلمان‌ها می‌گشود. می‌گفت حتی با دشمنان هم باید روادارانه برخورد کرد:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا

خدای حافظ،، برخلاف خدای اسلام بنیادگرایانه، خطا پوشی است که رحمت و کرم‌اش شامل حال آدمیان می‌گردد:

پیر دردی کش ما گرچه ندارد زر و زور
خوش عطا بخش و خطاپوش خدایی دارد

سهو و خطای بنده گرش نیست اعتبار
معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست

بخیل بوی خدا نشنود بیا حافظ
پیاله گیر و کرم ورز و الضمان علی

گر می فروش حاجت رندان روا کند
ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدیست
آن به که کار خود به عنایت رها کنند

بود آیا که در میکده ها بگشایند
گره از کار فروبستهی ما بگشایند

اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند
دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند

به صفای دل رندان صبوحی زدگان
بس در بسته به مفتاح دعا بگشایند

در میخانه ببستند خدایا مپسند
که در خانه ی تزویر و ریا بگشایند

میخور به بانگ چنگ و مخور غصه ور کسی
گوید ترا که باده مخور گو هوالغفور

لطف خدا بیشتر از جرم ماست
نکتهی سربسته چه دانی خموش

از نامه ی سیاه نترسم که روز حشر
بافیض لطف او صد ازین نامه طی کنم

قدم دریغ مدار از جنازهی حافظ
که گر چه غرق گناهست میرود به بهشت

میخور که صد گناه ز اغیار در حجاب
بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو
که مستحق کرامت گناهکارانند

زاهد چو از نماز تو کاری نمیرود
هم مستی شبانه و راز و نیاز من

زآن می عشق کزو پخته شود هر خامی
گر چه ماه رمضانست بیاور جامی

محراب ابرویت بنما تا سحر گهی
دست دعا برآرم و در گردن آرمت

نگویمت که همه ساله می پرستی کن
سه ماه می‌خور و نه ماه پارسا می باش

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را

۲-۳ -اسلام سنت گرایانه :سنت گرایان) فریتیوف شووان Frithjof Sohuon، سید حسین نصر، و (... با مدرنیته، و ارزش‌های آن، مخالف هستند، قرآن را سخنان خداوند به شمار می‌آورند، اما فقه برای آن‌ها طریقیت دارد، نه آنکه غایت محسوب شود. سنت گرایان، بیشتر بر ابعاد معنوی و اشراقی دین تأکید می‌کنند، اما در عین حال، با عقلانیت مدرن، مخالفند.

عقل استدلال‌گر را فقط ابزاری برای کشف حقایق کتاب و سنت به شمار می‌آورند، اما آن را به منزله‌ی منبعی مستقل در کنار کتاب و سنت، به رسمیت نمی‌شناسند. شهود را منبعی مهم برای کشف و پشتوانه‌ی دین به شمار می‌آورند.

آن نوع ناروادرای‌ها و خشونت‌هایی که بنیادگرایان از خود نشان می‌دهند، در میان سنت گرایان دیده نمی‌شود. تفسیر سنت گرایان از مسائل مربوط به زنان، در کتاب و سنت، تفسیری متفاوت از بنیادگرایان است. به عنوان نمونه، پیامبر گرامی اسلام فرموده‌اند :**حبب الی من دنیاکم ثلاث: الطیب و النساء و (جعلت) قره عینی فی الصلاه :**من از دنیای شما سه چیز را دوست دارم: بوی خوش و زنان و نور دیدگانم در نماز را.

شووان تفسیری رازآمیز از این روایت عرضه کرده است. به گفته‌ی او، جوهر زنانگی، یکی از ارکان دیانت است. زن موجودی اسرارآمیز است، حجاب زنان، نماد سری است که آنان پنهان دارند. حجاب، معطوف به قداست بخشیدن به زنان است. زن، نماد فنا در وحدت است .عشق به زن، عشق به خداوند است. عارفان خداوند را معشوقی به شمار می‌آورند که باید به او نزدیک شد، صورت‌هایی که آنان بر معشوق- یعنی خداوند- می‌افکنند، صور زنانه است.

خوارزمی در **شرح فصوص الحکم** محی الدین بن عربی، در تفسیر روایت فوق نوشته است، «رسول گفت دوست گردانیده شد نساء برمن، و نگفت که من دوست داشتم ایشان را، چه تعلق حب او به ربی بود که بر صورتش مخلوق اوست... حاصل اینکه رسول محب حق بود و بس، اما حق او را محب نساء ساخت از برای ظهور هویتش در نسوان...

رسول نساء را دوست داشت، چه شهود حق را در ایشان کمال است، و حق مشاهده کرده نمی‌شود ابداً مجرد از مواد... شهود حق در نساء از سایر مواد اعظم و اکمل باشد. و اکملیت شهود در نساء در حالت نکاح نیز هست که موجب فنای محب است در محبوب... و اعظم وصلت نکاح است، یعنی مجامعت. و آن نظر توجه الهی است از برای ایجاد انسان تا مشاهده کند در وی صورت عین خود را«.[34]

ابن عربی، در **فصوص الحکم** نوشته است که خدای بی صورت هیچگاه مشاهده نخواهد شد، کامل ترین صورتی که خداوند در آن مشاهده خواهد شد، صورت زنانه است:

»فاذا شاهد الرجل الحق فی المرأه کان شهوده فی منفعل؛ و اذا شاهده فی نفسه، من حیث ظهور المرأه عنه، شاهده فی فاعل،و اذا شاهد فی نفسه من غیر استحضار صوره ما تکون عنه کان شهوده فی منفعل عن الحق بلاواسطه. فشهوده للحق فی المرأه أتم و اکمل. فلهذا أحب صلی الله علیه و سلم النساء لکمال شهود الحق فیهن، اذ لا یشاهد الحق مجردا عن المواد ابداً، فان الله تعالی بالذات غنی عن العالمین، فاذا

کان الامر من هذا الوجه ممتنعاً، و لم تکن الشهاده الا فی ماده، فشهود الحق فی النساء اعظم الشهود و اکمله«.[35]

سلطان العلماء بهاء ولد، پدر مولانا، از همه رک‌تر سخن گفته و آمیزش جنسی زن و مرد را نماد فنا و وحدت به شمار آورده است، که ضمن آن: «الله تصرف می‌کند در جمله‌ی اجزای من به همه‌ی وجوه... گویی مصاحبت می‌بودی از الله با اجزا و گویی اجزا شهوت می‌راندی با الله و معانقه استی با الله «.[36] امام محمد غزالی هم گزارش‌های شگفتی در خصوص عاشقان نقل کرده که با بحث حاضر ارتباط وثیقی دارد.[37]

این نکات را به تفصیل آوردیم، تا تفاوت‌های اسلام سنت گرایانه از اسلام بنیادگرایانه واسلام نوگرایانه روشن شود. شووان در جایی گفته است،اسلام متجدد، ترکیب دهشت انگیزی از ظواهر اسلام و ایدئولوژی‌های تجدد گرایانه است. در واقع، سنت گرایان و بنیادگرایان، اسلام نوگرا را اسلام به شمار نمی‌آورند. با این تفاوت که بنیادگرایان، از خشونت فیزیکی برای مبارزه با اسلام نوگرا استفاده می‌کنند.

۳-۳ -اسلام نوگرایانه :مسلمان‌های مدرن، کوشش بسیار کرده و می‌کنند تا اسلام را با مدرنیته و نظام اجتماعی مدرن سازگار کنند. بر مبنای همین رویکرد، سازگار کردن احکام اسلامی مربوط به زنان با دستاوردهای جنبش برابری خواهانه‌ی زنان، یکی از عمده‌ترین دغدغه‌های نوگرایان مسلمان بوده است.

به گمان اینان، زندگی در دوران مدرن انتخابی نیست، اندیشه‌ی تجدد (مدرنیته) نه تنها به امری جهانشمول تبدیل شده است، بلکه نظام اجتماعی مدرن هم رفته رفته تمام جوامع را فرا خواهد گرفت. مسلمانی باید به گونه‌ای متحول شود که دینداری در دوران مدرن امکان پذیر گردد. به تعبیر دیگر، اینها به دنبال اسلامی‌کردن مدرنیته نیستند، بلکه به دنبال مدرن کردن اسلامند. احکام فقهی در اسلام نوگرا اهمیت چندانی ندارند، اخلاق و معنویت است که مهم به شمار می‌روند و هدف دین را تربیت انسان اخلاقی قلمداد می‌کنند.

یکی از مسائلی که توجه بسیاری به خود معطوف داشته است، مسأله‌ی پوشش (حجاب) زنان مسلمان است. اسلام بنیادگرایانه، به حجاب اجباری معتقد است، و آن را از طریق زور و سرکوب به زنان تحمیل می‌کند. اما اسلام سنت گرایانه و اسلام نوگرا به گونه ی دیگری با این موضوع برخورد می‌کنند. در بررسی این امر، باید چند نکته در نظر گرفته شود:

اول :حجاب زنان، تنها نماد اسلامی بودن رژیم حاکم بر ایران است، به همین دلیل با زور و سرکوب زنان را وادار به رعایت این نوع پوشش می‌کنند. مقایسه‌ی آیات حجاب با دیگر احکام نشان می‌دهد که قرآن اهمیت چندانی برای حجاب قائل نیست:

یاایها النبی قل لازوجک و بنائک و نساء المومنین یدنین علیهن من جلبیبهن ذلک ادنی ان یعرفن فلا یوذین و کان الله غفوراً رحیما :ای پیامبر به همسرانت و دخترانت و زنان مسلمان بگو که روسری های خود را بر خود بپوشند، که به این وسیله محتمل‌ترست که شناخته شوند و رنجانده نشوند، و خداوند آمرزگار مهربان است (احزاب، ۵۹).

و به زنان مومن بگو دیدگان‌شان را فروگذارند و ناموسشان را محفوظ بدارند و زینت‌شان را جز آنچه از آن آشکار است، آشکار نکنند، روسری‌های‌شان را بر گریبان‌های‌شان بیندازند، و زینت‌شان را آشکار نکنند ... و بگو که چنان پای نکوبند تا زینتی که پنهان داشته‌اند، معلوم شود، و ای مومنان همگی به درگاه خداوند توبه کنید، باشد که رستگار شوید)نور، ۳۱.(

برخی از فقها گفته‌اند که از این دو آیه نه وجوب حجاب قابل استنباط است، نه این پوشش سر و گردن را در بر می‌گیرد. آیه هیچ مجازاتی برای نادیده گیرندگان این حکم در نظر نگرفته است. این حکم را با حکم ربا مقایسه کنید که قرآن آن را محاربه‌ی با خدا و رسول به شمار آورده است (بقره، ۲۷۹). برای درک تفاوت این دو حکم، کافی است به حکم محاربه در قرآن توجه گردد:

همانا جزای کسانی که با خداوند و پیامبر او به محاربه بر می‌خیزند و در زمین به فتنه و فساد می‌کوشند، این است که کشته شوند یا دست‌ها و پاهای‌شان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود، یا از سرزمین خویش تبعید شوند؛ این خواری و زاری دنیوی‌شان است و در آخرت هم عذاب بزرگی خواهند داشت)مائده، ۳۳.(

حکم حجاب با حکم دزدی هم قابل مقایسه است. دست زن و مرد دزد باید بریده شود (مائده، ۳۸ .(رژیم حاکم بر ایران با نادیده گرفتن حکم ربا در بانکداری، به جنگ خدا و پیامبر رفته است، اما در حجاب که اهمیت چندانی ندارد، سرکوب گسترده‌ی سیستماتیک را در پیش گرفته است.

دوم :حجاب زنان، نقش هویتی مهمی در باهماد (community) اسلامی دارد.

سوم :پوشش زنان موضوعی مربوط به تک تک زنان است. آن‌ها باید بتوانند آزادانه، پوشش خود را انتخاب کنند و هیچ‌کس مجاز به تحمیل پوشش خاصی به آن‌ها نیست.

چهارم :ممکن است گروهی از زنان مسلمان در محیطی آزاد همانند نیویورک (همانند زنان یهودی ساکن در بروکلین)، آزادانه و مختارانه باهمادی (community) بسازند، و پوشش خاصی را انتخاب و رعایت کنند. هیچ‌کس مجاز نیست مانع پوشش انتخابی آزادانه‌ی آن گروه شود.

پاورقی‌ها:

۱۹ -برساخته انگاری اجتماعی(social constructivism) ، دین و اخلاق و حقوق را برساخته‌های اجتماعی آدمیان به شمار می‌آورد، اما قائلان به خدای متشخص انسان‌وار، دین و اخلاق و حقوق را برساخته‌ی خداوند به شمار می‌آورند.

مرتضی مطهری، در کتاب **عدل الهی**، با ارجاع به نظریه‌ی طباطبایی در خصوص اعتباریات در کتاب **اصول فلسفه و روش رئالیسم** ،خداوند را منزه از اعتبارسازی به شمار آورده است. وی نوشته است:

»از نظر حکما اندیشه حسن و قبح، و نیکی و بدی کارها در انسان، که وجدان اخلاقی بشر از آن تشکیل شده است، اندیشه‌ای اعتباری است نه حقیقی. ارزش اندیشه اعتباری، ارزش عملی است نه علمی و کشفی. همه‌ی ارزشش این است که واسطه و ابزار است. فاعل بالقوه برای این که به هدف کمالی خود در افعال ارادی برسد ناچار است به عنوان "آلت فعل "این‌گونه اندیشه‌ها را بسازد و استخدام نماید .**ذات مقدس احدیت که وجود صرف و کمال محض و فعلیت خالص است از اینگونه فاعلیت‌ها و این‌گونه**

اندیشه‌ها و از استخدام "آلت "به هر شکل و هر کیفیت منزه است) «مرتضی مطهری، **عدل الهی**، انتشارات صدرا، ص ۵۲.(

۲۰ -**اسطرلاب حق، گزیده‌ی فیه ما فیه**، انتخاب و توضیح محمد علی موحد، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۵، ص ۱۰۶.

۲۱ -آیات زیر شاهد مدعاست:

کیست که به خدا قرض دهد و چند برابر بستاند (بقره، ۱۴۵). همچنین بنگرید به: مائده، ۱۲ – حدید، ۱۸ – تغابن، ۱۷- مزمل، ۲۰ – توبه، ۱۱.

۲۲ -آیات زیر برخی از شواهد این مدعاست :

-هرجا آنها را بیابید بکشید (بقره، ۱۹۱)، - هرجا که مشرکین را یافتید بکشید (توبه، ۵۵(، -در هر کجا که آنها را بیابید بگیرید و بکشید و هیچ یک از آنها را به دوستی و یاوری بر مگزینید (نسا، ۸۹)، - آنان را در هر جا که یافتید بگیرید و بکشید (نسا، ۹۱(، -با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و چیزهایی را که خدا و پیامبرش حرام کرده است بر خود حرام نمی‌کنند و دین حق را نمی پذیرند جنگ کنید، تا آنگاه که به دست خود در عین ذلت جزیه بدهند (توبه، ۲۹).

همین رویکرد در تورات هم وجود دارد. خدای تورات به دفعات مکرر خانواده های مصری را به طاعون مبتلا می‌کند، همه‌ی کودکان نخست زاده ی آنان را می کشد، عامدانه کاری می‌کند که فرعون اجازه ی خروج به عبرانیان ندهد تا آنها را کیفر دهد:

»آنگاه خداوند به موسی گفت: ای موسی نزد فرعون باز گرد. من قلب او و درباریانش را سخت کرده‌ام تا این معجزات را در میان آنها ظاهر سازم، و تو بتوانی این معجزات را که من در مصر انجام داده‌ام برای فرزندان و نوه‌های خود تعریف کنی تا همه‌ی شما بدانید که من خداوند هستم) «**کتاب مقدس**، سفر خروج، باب دهم: ۲-۱). سپس قتل عام بی رحمانه‌ی ساکنان فلسطین صورت می‌گیرد. خداوند به شائول دستور می‌دهد:

»حال برو و مردم عمالیق را قتل عام کن. بر آن‌ها رحم نکن، بلکه زن و مرد و طفل شیرخواره، گاو و گوسفند، شتر و الاغ، همه را نابود کن» (کتاب مقدس، اول سموئیل، باب پانزدهم: ۳.(

خداوند آفتاب را یک روز تمام نگاه می‌دارد تا اسرائیلیان زمان بیشتری برای کشتار مخالفان خود داشته باشند:

»آفتاب و ماه از حرکت باز ایستادند تا بنی اسرائیل دشمن را نابود کردند. این واقعه در کتاب یاشر نیز نوشته شده است. پس آفتاب، تمام روز در وسط آسمان از حرکت باز ایستاد! نظیر چنین روزی که خدا آفتاب و ماه را بخاطر دعای یک انسان متوقف ساخته باشد هرگز دیده نشده و نخواهد شد .**در واقع، این خداوند بود که برای بنی اسرائیل می‌جنگید)** «**کتاب مقدس**، یوشع،باب دهم: ۱۴- ۱۳.(

۲۳ -مالک بن انس در خصوص آیه **الرحمن علی العرش استوی** (طه، ۵) گفته است: استواء و استقرار خداوند بر عرش، معلوم و کیفیت نشستن او، مجهول و ایمان به آن واجب و پرسش از آن، بدعت است (مالک بن انس، طبع مصر، چاپ اول،ج ۶، ص ۴۶۵).

-Richard Swinburne, The Coherence of Theism (rev.edn..Oxford. 1993),p. ۲۴ 1.and 101.

۲۵ -بسیاری از مفسران کاف در «کمثله» را زائد دانسته‌اند. اما سید مرتضی علم الهدی می‌نویسد: »در آمدن کاف در اینجا[بر سر کمثله] از راه زیادت نیست که اگر حذف شود، در معنی تغییری ایجاد نکند، بلکه آمدنش معنایی دارد که نیامدنش ندارد. زیرا اگر می فرمود لیس مثله شیء ممکن بود که مراد آن از بعضی وجوه باشد، و در بعضی از احوال، ولی **چون کاف بر سر آن در آید، از آن نفی هر مثل و مانندی از کلیه‌ی وجوه بر می‌آید** .دلیلش هم این است که درست نیست بگویند "لیس کمثله احد فی کذا " بلکه باید از آن اطلاق و عمومیت مستفاد کنند» (امالی، ۳۱۱/۲).

یکی از اختلاف های مفسران مسلمان این است که آیا رویت خداوند در قیامت ممکن است یا ناممکن؟ هر دو گروه مخالفان و موافقان دیدن خداوند در قیامت، به آیات قرآن استناد می‌کنند. به عنوان نمونه، اشاعره- از جمله امام فخر رازی- با استناد به آیه **وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره:**

در چنین روز، چهره‌هایی تازه و خرم باشد. به سوی پروردگارشان نگران (قیامت، ۲۳ -۲۲(، و چند آیه‌ی دیگر (انعام، ۱۰۳- یونس، ۲۶)، از رویت خداوند در قیامت دفاع کرده‌اند. علی بن ابی طالب، امام اول شیعیان، در نهج البلاغه رویت خداوند را رد کرده است. اما آن حضرت، روایتی از پیامبر گرامی اسلام به شرح زیر نقل کرده‌اند:

»و راستی که اهل بهشت در هر جمعه به دیدار پروردگار جبار روند. و مقرب‌تر به حضرت او، بر منبرهای نور بر آیند و زیردستان آن‌ها بر منبرهایی از یاقوت، و زیر دست آن‌ها بر منبرهایی از زبرجد، و زیر دست آن‌ها بر منبرهایی از مشک، در این باشند که بنگرند به نور خدا جل جلاله؛ و خدا هم به چهره ی آن‌ها نظر کند و به ناگاه ابری پیش آید و آنها را فراگیرد و آنقدر نعمت و لذت و شادی و خرمی بدانها ببارد که جز خدای سبحانه نداند» (ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، الغارات، ترجمه حاج شیخ محمد باقر کمره‌ای، تهران ۱۳۵۶، ص ۹۷.(

۲۶ -امام محمد غزالی، **احیاء علوم الدین**، ج ۴، ربع منجیات، کتاب التوحید و التوکل، ص ۲۵۵- ۲۵۴.

۲۷ -ملاصدرا، **تفسیر القرآن الکریم**، انتشارات بیدار، جلد ۱، ص ۱۴۳.

۲۸ -ملاصدرا، **تفسیر القرآن الکریم**، ج ۱، صص ۷۰- ۶۸.

۲۹ -قاضی عبدالجبار اسد آبادی، **المغنی فی ابواب التوحید و العدل**، باشراف طه حسین و ابراهیم مدکور، وزاره الثقافه و الارشاد القومی، مصر، ۱۹۶۵-۱۹۶۰، ج ۴، صص ۱۷۵ -۱۷۴.

۳۰ -**المغنی فی ابواب التوحید و العدل**، ج ۴، صص ۱۳۵- ۱۳۴.

۳۱ -برخی از شواهد به قرار زیر است:

برو ای زاهد خودبین که ز چشم من و تو

راز این پرده نهانست و نهان خواهد شد

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

فغان که نرگس جماش شیخ شهر امروز
نظر به دردکشان از سر حقارت کرد

زاهد چو از نماز تو کاری نمی‌رود
هم مستی شبانه و راز و نیاز من

به هیچ زاهد ظاهر پرست نگذشتم
که زیر خرقه نه زنار داشت پنهانی

امام شهر که بودش سر نماز دراز
به خون دختر رز خرقه را قصارت کرد

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود
تسبیح شیخ و خرقه رند شرابخوار

واعظ شهر چو مهر ملک و شحنه گزید
من اگر مه نگاری بگزینم چه شود

بنده‌ی پیر خراباتم که لطفش دائم است
ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست
تا در میانه خواسته ی کردگار چیست

زاهد اگر به حور و قصورست امیدوار
ما را شرابخانه قصورست و یار حور

بیا ای شیخ و از خمخانه ی ما
شرابی خور که در کوثر نباشد

نشان مرد خدا عاشقی است با خود دار
که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم

بر تو گر جلوه کند شاهد ما ای زاهد
از خدا جز می و معشوق تمنا نکنی

۳۲ -برخی از شواهد به قرار زیر است:

گویند، حافظا، دل سرگشته‌ات کجاست؟
در حلقه‌های آن **خم گیسو** نهاده‌ایم

خم زلف تو دام کفر و دین است
زکارستان او یک شمه این است

منال ای دل که در **زنجیر زلفش**
همه جمعیت است آشفته حالی

روز اول رفت دین ام در **سر زلفین تو**
تا چه خواهد شد درین سودا سرانجام ام هنوز؟

۳۳ -به عنوان نمونه، مرتضی مطهری، فقیهی که تمامی آثارش مهر تأیید آیت الله خمینی را بر پیشانی دارد، در این باره گفته است:

»این مرد از همان زمان خودش به عنوان یک مرد عارف اهل معنا [شناخته می‌شده] به طوری که اساساً او را **زبان غیب** می‌دانسته‌اند .یعنی این جور فکر می‌کردند که این شعرها را که او سروده، او نبوده به عنوان یک بشر که بسراید، بلکه از **غیب به زبان او جاری می‌شده است**؛ چنین اعتقادی داشتند» (مرتضی مطهری، **عرفان حافظ**،انتشارات صدرا، ص ۲۶.(

»عده‌ای حافظ را سوم قرآن و صحیفه قرار می‌دهند از نظر مناجات ها و راز و نیازهاشان... پیغمبر اگر یک هنرمند می‌بود، نمی‌توانست چنین کاری را خلق کند. امام زین العابدین اگر فقط یک هنرمند می‌بود، محال بود اثر جاویدی مثل صحیفه خلق کند ...و همین طور یک آدمی که روح‌اش، روح سوخته و عرفان نباشد، خودش متأثر نباشد، امکان ندارد... غزلی در این حد بگوید:

طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری
اردادتی بنما تا سعادتی ببری

بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش
که بنده را نخرد کس به عیب بی‌هنری

می صبوح و شکر خواب صبحدم تا چند
به عذر شبی کوش و گریه‌ی سحری«

)پیشین، ص ۳۳.(

»حافظ گلی است از یک بوستان؛ بوستانی را شما در نظر بگیرید که صد هزار متر مربع است و در آن ده‌ها هزار گل وجود دارد و یک گلش حافظ است و آن بوستان، بوستان معارف اسلامی است که گسترده بوده» (پیشین، ص ۵۲).

۳۴ -تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی، **شرح فصوص الحکم محی الدین بن عربی**، به اهتمام نجیب مایل هروی، ص ۷۹۷- ۷۷۶.

۳۵ -ابن عربی، **فصوص الحکم**، ص ۶۷.

۳۶ -سلطان ولد، **معارف**، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، جلد اول، ص ۲۹۰.

»در هر خیال که نظر کردی تو آن چیز شدی... اگر در زن نغز نگری، زن شوی بگوی که ای الله زنک نغز توم... و اگر در آن نگری که الله در اجزای تو صحبت و مجامعت می‌کند، همه‌ی اجزای تو پر مزه‌ی

الله شوند... آن صورت که تو را فرو گیرد یا تو باشی که الله تو را چنان گردانید یا غیر تو باشد که تو را فرو گرفت، یا الله باشد که خود را بر تو افکنده باشد... اگر آن صورت الله است بگوی ای الله مرا پرپر(بزیر) اندر غفج کردی و دمم گرفتی چنانک عورتی را مردی کنگی فرو کرد، به زیر تقدیر تو مفعوله ی الله باشی» (پیشین، جلد دوم، صص ۱۷۶- ۱۷۵).
سلطان ولد از قول خداوند به انسان‌ها می‌گوید که "به جمال ذات من نرسید بی اینها ."بعد در ادامه می‌گوید":خوف جلال و خوف عبودیت و تعظیم الله ، همه از بهر مزه ی شهوت و خوشی رسانیدن الله است» (پیشین، ص ۱۵۲).

»لذت الله در هر کنجی برده اند... و پاره ی در فرج نسا یافته است و در ذکور رجال، از آن مزه‌ی و پاره‌ی در سر و روی و ابرو و چشم ها... آن دوشیزگان با شوهران جوان می چاوند و در زیر غیر می لرزند، گویی آن حمد مر مزه ی الله را می‌کنندی، آن عاشق نام‌ها همه ثنا مر پاره‌ها الله را می‌گویند، گفتم همچون عروسان عاشق می زارم ای الله ، مرا از مزه‌ی خود محرم مدار» (پیشین، جلد ۲، ص ۱۸).

۳۷ -غزالی در **احیاء علوم الدین** گزارش هایی در این خصوص بیان کرده که مقبول فیض کاشانی افتاده و آنها را عیناً در**محجه البیضاء** آورده است. می‌نویسد:

»آن که طعم عشق را نچشیده است عجایبش را نمی شناسد، عاشقان عجایبی دارند بسی برتر از آنچه وصف کردیم. از عمروبن الحارث رافعی آورده اند که گفت: در مجلسی بودم نزد دوستی. و با ما جوانی بود عاشق کنیزکی آوازه خوان. آن کنیزک هم در مجلس حاضر بود .قضیب را بر گرفت و این آهنگ را بخواند:

علامه ذل الهوی علی العاشقین البکاء
ولا عاشق اذلم یجد مشتکی

یعنی:

اگر عاشقان، خاصه عاشقانی که جایی برای شکایت نیابند، نشان آن است که سخت مقهور عشق شده‌اند.

آن جوان گفت: نیکو گفتی بانوی من. اجازه می‌دهی بمیرم؟ گفت: سرافرازانه بمیر. جوان سر را بر بالین نهاد و دهان و چشمانش را بست. او را تکان دادیم دیدیم مرده است... و سمنون عاشق گفت که: در میان همسایگان ما مردی بود و کنیزکی داشت که به غایت عاشق وی بود. آن کنیزک بیمار شد و مرد برای او آش پخت. در حین بر هم زدن آش، کنیزک آه کرد .مرد چندان بی تاب شد که کفلیز از دستش افتاده و با دست خود چندان آش را بر هم زد که گوشت انگشتانش فرو ریخت. کنیزک که دستش را دید گفت: چرا چنین است؟ گفت: همه به خاطر آن آه تو بود. و از محمدبن عبدالله بغدادی آورده‌اند که گفت: در بصره جوانی را دیدم که بر بام بلندی ایستاده بود و به مردم می‌نگریست و این بیت را می‌خواند:

من مات عشقاً فلیمت هکذا
لاخیر فی عشق بلا موت

یعنی:

هر که عاشقانه می میرد باید این گونه بمیرد
چه سودی دارد عشق بی مردن؟

و سپس خود را از بام بر زمین افکند. آمدند و جنازه‌ی او را بردند. چنین داستان‌هایی که در عشق به آفریدگان مقبول می افتد چرا در عشق به آفریدگار مقبول نیفتد؟ بصیرت باطن که از چشم ظاهر بیناتر است و **جمال حضرت حق از هر جمالی برتر و دلرباتر. بلکه همه‌ی جمال ها، حسنه ای از حسنات جمال برین اویند)** «**المحجه البیضاء**، جلد ۸، کتاب المحبه و الشوق و الرضا و الانس، صص ۹۶- ۹۳

.

راه‌حل‌های تبعیض جنسیتی در اسلام

(۶-۹)

اکبر گنجی

۴ -راه‌حل‌های تبعیض جنسی در اسلام

نوگرایان مسلمان به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول، آنان که قرآن را سخنان خداوند به شمار می‌آورند. گروه دوم، آنان که قرآن را سخنان پیامبر گرامی اسلام به شمار می‌آورند.

در اینجا به راه‌حل‌های هر دو گروه برای حل تبعیض جنسیتی در اسلام اشاره خواهم کرد .در عین حال، تذکر یک نکته اهمیت دارد. برخی از مهم‌ترین راه‌حل‌هایی که در ابتدأ گزارش خواهد شد، راه‌حل‌هایی است که گروه دوم، در زمانی که قائل به خدای متشخص بودند برساخته‌اند.

۴-۱ -قرآن سخن خداوند است

راه‌حل‌های پیشنهادی قائلان به کلام الله بودن قرآن به شرح زیر هستند:

۴-۱-۱ -احکام اولیه و احکام ثانویه :سنت فقهی فقیهان، احکام فقهی را به دو نوع اولی و ثانوی تقسیم می‌کند. احکام قرآن و سنت کلامی و عملی پیامبر، احکام اولیه‌ی اسلام است .[38]هر گاه در موردی وضعیت اضطراری پیش آید، برای رفع اضطرار می‌توان حکم اولیه‌ی را **موقتاً**تعطیل کرد و حکم ثانویه را جایگزین آن نمود .[39]دراین راه‌حل دو نکته قابل توجه است:

اول- تشخیص اضطرار در امور شخصی با خود فرد است.

دوم- تشخیص اضطرار در امور همگانی با کیست؟ فقها گفته‌اند، اگر حکومت اسلامی وجود نداشته باشد، مسئولیت این امر با مجتهد جامع الشرایط است، اما اگر حکومت اسلامی وجود داشته باشد، مسئولیت این امر با ولی فقیه است. اما آیت‌الله خمینی و آیت‌الله منتظری، تشخیص موضوع و ضرورت را مسئولیت متخصصان در حوزه‌های مختلف به شمار می‌آورند.[40]

تاکنون استفاده‌ی چندانی از این رویکرد برای حل مسائل و مشکلات زنان نشده است. در این‌که گروه زیادی از زنان از جهاتی در شرایط اضطراری به سر می‌برند شکی وجود ندارد. در این‌که بسیاری از این موارد ناشی از اجرای احکام فقهی است، که احکام اولیه‌ی اسلام قلمداد می‌شوند نیز شکی وجود ندارد. مسأله این است:

تشخیص این‌که زنان در اضطرارند یا نه، با کیست؟ فقها؟ متخصصان آن موارد، اعم از زن یا مرد؟ یا خود زنان به عنوان نیمی از جمعیت کشور و به عنوان افرادی که تحت ستم قرار دارند، حق دارند وضعیت اضطراری خود را اعلام کنند، یا نه؟

در خصوص کارآیی این راه‌حل نکته‌ی دیگری هم وجود دارد. فقها احکام ثانویه را احکام موقتی به شمار می‌آورند که پس از رفع اضطرار، دوباره حکم اولیه اجرا خواهد شد. عموم فقها تصور درستی از جهان جدید و دوران مدرن ندارند. اولاً: ضرورت‌های دوران مدرن، با ضرورت‌های دوران ماقبل مدرن تفاوت دارند. ثانیاً: ضزورت‌های تمدنی، ضرورت‌های موقتی نیستند. برابری انسان‌ها (زن و مرد، موحد و ملحد، مسلمان و غیرمسلمان، فقیه و غیرفقیه و...)، یکی از ضرورت‌های تمدن مدرن است.

به تعبیر دیگر تا زمانی که تمدن مدرن باقی باشد، برابری آدمیان هم به عنوان یکی از ضرورت‌های این تمدن باقی و پایدار خواهد بود. نمی‌توان گمان کرد که برای حل مسأله‌ی نابرابری جنسیتی می‌توان احکام اولیه را **موقتاً**تعطیل کرد. فقها و آنان که در نوستالژی دوران ماقبل مدرن به سر می‌برند، نمی‌توانند با نابودی جهان مدرن، آدمیان را به جهان اسطوره‌ای و فئودالی ماقبل مدرن باز گردانند.

اگر چنین سودایی وجود ندارد، یا اگر چنان سودایی برنیامدنی است، چاره‌ای جز تن در دادن به مهم‌ترین ضرورت دوران مدرن (یعنی برابری انسان‌ها) وجود ندارد.

۲-۱-۴ -ثابت (دائمی)- متغیر (موقتی) :از منظری دیگر تمامی احکام اسلامی به دو گروه موقتی و دائمی تقسیم می‌شوند. موقتی یا متغیرها، احکام مخصوص زمان صدر اسلام‌اند، ولی دائمی‌ها و ثابت‌ها، در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها، باید به اجرا گذارده شوند.

سنت فقهی مسلمین حاکی از آن است که فقیهان، فقط احکامی که به صراحت در قرآن نسخ شده است را جزو موقتی‌ها به شمار می‌آورند. به نظر آنان تمامی احکام شرعی، احکام دائمی هستند و فقط در زمینه‌هایی که حکم شرعی وجود ندارد، می‌توان احکام موقتی وضع کرد .[41]سید محمد باقر صدر، مفهومی به نام «منطقه الفراغ» برساخت که خارج از حوزه‌ی احکام منصوص است.

به تعبیر دیگر، منطقه الفراغ قلمرویی را در بر می‌گیرد که شارع حکم ایجابی یا تحریمی برای آن جعل نکرده است. قوه‌ی مقننه می‌تواند برای این قلمرو، قانون تصویب کند.[42]

بدین ترتیب، فقها احکام فقهی قرآنی را احکام دائمی به شمار می‌آورند، اما اگر حکمی در قرآن وجود داشته باشد که توسط خود قرآن نسخ شده باشد، آن حکم موقتی خواهد بود .به عنوان مثال فقها مدعی‌اند که حکم مجازات قرآنی زنای محصنه، یعنی حبس مادام العمر زن زناکار در خانه تا وقت مرگ (نسأ، ۱۵)، بعدها به حکم رجم (سنگسار) نسخ شد و مجازات مرد و زن مجرد زناکار (نسأ، ۱۶)، به یک‌صد تازیانه تبدیل شد(نور، ۲).

در این خصوص چند نکته قابل ذکر است. اول: بسیاری از فقهای بزرگ در طول تاریخ اجرای حدود را منوط به حضور امام معصوم دانسته و در دوران غیبت امام معصوم، اصل بر عدم جواز اقامه‌ی حدود است. آیت‌الله احمد خوانساری که آیت‌الله خمینی در مورد شطرنج به حکم او استناد کرد، این نظر را قول معروف به شمار آورده است .[43]اما ابن ادریس حلی در این خصوص ادعای اجماع کرده است .[44]بنابر این نظر، اینک که دوران عدم حضور امام معصوم است، اجرای حدود باید تعطیل گردد.

دوم: فقهای دیگری (آیت‌الله صانعی) گفته‌اند شرایط اثبات زنای محصنه آن قدر سخت و زیاد است که عملاً هیچ موردی احراز نخواهد شد.

سوم: برخی از فقها گفته‌اند که اساساً حکم زنای محصنه همان یک‌صد ضربه تازیانه (نور، ۲) است.[45]

چهارم: دادستان انقلاب دهه ۱۳۶۰ از قول آیت‌الله خمینی گفته است که او به شدت با اجرای حکم سنگسار مخالفت کرده بود، و گفته بود شرایطی پدید آورید که هیچ‌کس اعتراف به زنای محصنه نکند.[46]

پنجم:این مجازات از دین یهود وارد احکام فقهی اسلام شده است. یعنی از احکام امضایی است، نه تأسیسی. آیت‌الله منتظری ضمن تائید این مدعا، گفته‌اند که هر حکمی از ادیان سابق که به صراحت توسط خداوند نسخ نشده باشد، همچنان معتبر است.[47]

در واقع در این‌جا با دو پیش فرض متعارض خوانش متن (کتاب و سنت معتبر نبوی) روبرو هستیم. مفسران و فقها بر این باورند که، به دلیل اطلاق آیات قرآن و مطابق روایات معتبر، تمامی احکام فقهی دائمی و ابدی هستند، مگر آنکه در موارد استثنایی عکس آن اثبات شود. اما نمادهای روشنفکری دینی گفته‌اند که تمامی احکام فقهی متعلق به جامعه‌ی عربستان قرن هفتم میلادی‌اند، مگر آنکه استثناً عکس ان اثبات شود.

مصطفی ملکیان در این خصوص گفته است:

»هر حکم موجود در متون مقدس دینی و مذهبی خطاب به شخص (یا اشخاصی) است که مخاطب (یا مخاطبان) مستقیم و مباشر کسی بوده است (یا بوده‌اند) که آن حکم را کرده است. مسأله این است که چه خصوصیت یا خصوصیاتی از مخاطب (یا مخاطبان) مستقیم و مباشر سبب صدور حکم شده است؟

تا پاسخ این پرسش را دقیقاً ندانیم حق نداریم که آن حکم امری یا نهیی را به غیرمخاطب (یا مخاطبان) مباشر توسعه و تعمیم دهیم. این توسعه و تعمیم تنها در صورتی امکان دارد که خصوصیت یا خصوصیات موجود در مخاطب (یا مخاطبان) مباشر را که سبب صدور امر یا نهی شده است دریابیم تا بتوانیم هر شخص دیگری را نیز که واجد آن خصوصیت یا خصوصیات باشد یا بشود مأمور به آن امر یا منهی از آن نهی تلقی کنیم...

در قرآن کریم، خطاب به رسول الله(ص) آمده است :**خذ من اموالهم صدقه**)توبه، ۱۰۳ (یعنی: از دارایی‌های‌شان زکات بگیر. سئوال این است: چه خصوصیتی در پیامبر سبب شده است که مأمور زکات گرفتن شود؟ پیامبر بودن؟ در این صورت غیر پیامبر کسی مأمور اخذ زکات نیست. رئیس حکومت بودن؟ در این صورت، غیر از رئیس حکومت کسی به اخذ زکات امر نشده است. یا ...؟

چه خصوصیتی سبب می‌شود که از کسی اخذ مالیات شود؟ مرد و صاحب مال(هر مالی) بودن؟ صاحب مال (هر مالی) بودن؟ صاحب اموال خاصی به مقدار خاصی بودن؟ یا... تا این خصوصیات معلوم نشود حکم زکات گرفتن و زکات دادن تعمیم پذیر نیست. اساساً آیا امر و نهی هایی که خطاب به **الذین آمنوا**، در قرآن کریم، آمده است قابل تعمیم به زنان مومن هم هست؟ در بعضی از موارد که یقیناً تعمیم پذیر نیست، ولی در سایر موارد به چه دلیل تعمیم داده می‌شود؟ ظاهراً به دلیل اینکه فقط خصوصیت ایمانداری در حکم دخالت داشته است.

اما خود این سخن ر ا با چه دلیلی مدلل کنیم؟ کوتاه سخن آنکه هر گزاره‌ی حاکی از یک حکم امری یا نهیی، با جمیع قیود و شروطی که در آن گزاره آمده است، اولاً و بالذات مخاطب یا مخاطبان مستقیم و مباشر را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ و هرگونه توسعه و تعمیم آن گزاره به هر کس دیگری در هر اوضاع و احوال و زمان و مکان دیگری دلیل قاطع می طلبد؛ و این دلیل فراهم نمی آید مگر از طریق کشف حیثیت یا حیثیاتی که در مخاطب مستقیم حکم وجود داشته و سبب آن حکم شده است. وقتی که این حیثیت یا حیثیات کشف شود می‌توان گفت که هر کس دیگری هم که واجد آن حیثیت یا حیثیات باشد مشمول آن حکم است...

حکمی را جاودانه تلقی می‌توان کرد که ثابت شود که آن حیثیتی که در مخاطب مباشر آن حکم وجود داشته و سبب صدور حکم شده ، علی رغم همه‌ی دگرگونی هایی که در عالم انسانی رخ داده و رخ خواهد داد، ثابت خواهد ماند«.[48]

عبدالکریم سروش هم در این خصوص گفته است، کل احکام فقهی:

»متعلق به زمانی است که پیامبر در میان اصحابش می‌زیسته، و تعمیم آن به ادوار و امکنه‌ی دیگر دلیل می‌خواهد... وقتی ما از چارچوب پیشین بیرون آمدیم، اطلاق آن قوانین بر چارچوب دیگر دلیل می‌خواهد و اگر دلیل به ما اجازه نداد، باید روح قوانین را حفظ کنیم«.[49]

»احکام فقهی قطعاً چنین‌اند، موقت هستند، مگر اینکه خلافش ثابت شود. تمام احکام فقهی اسلام، موقت‌اند و متعلق به جامعه‌ی پیامبر و جوامعی شبیه به آن هستند، مگر اینکه خلافش ثابت بشود، به طوری که ما باید دلیل قطعی داشته باشیم که برای همیشه وضع شده‌اند و نه برای آن شرایط ویژه«.[50]

۳-۱-۴ -مصلحت نظام (حکومت) :آیت‌الله خمینی، حکومت را یکی از احکام اولیه اسلام به شمار می‌آورد که بر کلیه‌ی دیگر احکام اولیه تقدم دارد. مطابق برساخته او، حکومت در صورت تشخیص مصلحت حق دارد تمام احکام اولیه اسلام (عبادی و غیرعبادی) را موقتاً (یعنی تا رفع مصلحت) تعطیل کند. این برساخته معطوف به حل مسائل و مشکلات نظام جمهوری اسلامی ایران بود. او بدین‌ترتیب، سرنوشت دین را به قدرت سیاسی سپرد تا آن را مطابق میل خود تغییر دهد.[51]

اما آقای خمینی و پیروان او از این رویکرد استفاده‌ی چندانی برای حل مسأله تبعیض و نابرابری زنان نکرده‌اند. تنها مصوبه‌ی مجمع تشخیص مصلحت نظام، قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق در تاریخ ۱۳۷۱/۸/۲۸ است که مطابق تبصره‌ی ۶ آن، به زنان **اندکی لطف** کرده‌اند. بدین‌ترتیب رژیم مجاز است برای بقای خود نماز و روزه و حج و توحید (سرمقاله‌ی روزنامه‌ی رسالت نوشته شده توسط آیت‌الله آذری قمی) را تعطیل کند، اما برای «مصلحت زنان» هیچ یک از احکام رایج در جزیره العرب زمان پیامبر را تعطیل نمی‌کند.

۴-۱-۴ -در نظر گرفتن زبان قوم :قرآن گفته است که همه‌ی پیامبران به لسان قومشان فرستاده شده‌اند:

و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه :هیچ پیامبری نفرستاده‌ایم مگر به زبان قومش (ابراهیم، ۴).

بنیادگرایان و سنت گرایان، زبان قوم را به زبان عربی تقلیل می‌دهند. علامه‌ی طباطبایی در تفسیر المیزان نوشته است:

»کتاب بر حسب موطن نفس الامری و واقعی اش مافوق فکر و اجنبی از عقول بشری است[ولی] خدای تعالی آن را از آن موطن پایین آورده، و **در خور فهم بشر کرده**، و به لباس**واژه‌ی عربیت** در آورده، به این امید که عقول بشر با آن انس بگیرد «.[52]والا عقل بشر به مرحله‌ی کینونت دسترسی نداشته است: «قرآن قبلاً در کتاب مبینی بوده که خواندنی و عربی نبوده و بعدها خواندنی و عربی شده، و **لباس الفاظ** آن هم به **واژه ی عربیت پوشیده**، تا**مردمان بفهمند** ...قرآنی که باید به تدریج نازل شود (چون به عالمی نازل می‌شود که زمان و تدرج بر همه‌ی آن حاکم است) هرگز از ناسخ و منسوخ و از تدریج خالی نیست و این تدریج نوعی تبدل است، پس کتاب مبین که اصل قرآن است خالی از تفصیل و تدرج است، امری است غیر این قرآن نازل شده، و قرآن به منزله ی لباسی است برای آن امر«.[53]

مسلمان‌های نوگرا، لسان قوم را به فرهنگ و معرفت و معیشت زمان و مکان نزول قرآن بسط می‌دهند. به نظر آنها، خداوند قرآن را مطابق سطح معرفت و نظام معیشتی مردم صدر اسلام نازل کرده است» :**کلموا الناس علی قدر عقولهم«.**

دم که مرد نایی اندر نای کرد
در خور نای است نه در خورد مرد

)**مثنوی**، دفتر دوم، بیت ۱۷۹۳(

ورود تئوری بطلمیوسی هفت آسمان، و دیگر تئوری‌های علمی رایج زمانه به قرآن، یکی از مهم‌ترین مصادیق سخن گفتن متناسب با سطح عقول مردم زمانه است. همچنین ورود واژگان کاروانی اعراب (صراط، سبیل، مستقیم، سوی، عوج، هدی، تیه، رشاد، غی، شریعت، دین، طریقه، زاد) و واژگان بازرگانی اعراب (خسر، ربح، تجارت، قرض، ربا، بیع، شراء، اجر (به قرآن، یکی دیگر از مصادیق سخن گفتن به زبان قوم است. قرآنی که متناسب با زبان قوم نازل می‌گشت، چاره‌ای نداشت جز آن که لباس فرهنگ اعراب را بر تن خود کند.[54]

قائلان به این مدعا، بسیاری از احکام فقهی غیرعبادی را متعلق به زمان نزول معرفی می‌کنند. بر این مبنا، باتوجه به این‌که قرآن در دوران مردسالارانه نازل شده است، نگاه مردسالارانه به عالم و آدم دارد. مسلمان‌های کنونی می‌توانند این نگاه و حقوق تبعیض آمیز ناشی از آن را کنار بگذارند.

۵-۱-۴ -اسلام تاریخی و اسلام فراتاریخی :برخی از نوگرایان مسلمان، از دو نوع اسلام سخن گفته‌اند: اسلام تاریخی و اسلام معنوی .قائلان به این تفکیک، مدعیات متعارضی در خصوص این تمایز بیان داشته‌اند. اما با اندکی همدلی می‌توان مدعی شد که منظور این گروه آن است که کلیه‌ی احکام موقتی اسلام را باید جزو اسلام تاریخی به شمار آورد، ولی احکام جاودانه‌ی اسلام را باید غیرتاریخی تلقی کرد. در خصوص این تفکیک، چند نکته قابل ذکر است:

اول: تمام دین، تاریخی است: از زبان تا فرهنگ‌اش، از پیامبرش، تا حوادث و درگیری‌هایش، از داستان‌هایش تا احکام‌اش، از تجربه‌ی دینی‌اش تا پدیدار شدن تدریجی آیات‌اش در عرض ۲۳ سال، از حفظ کردن ذهنی آیات‌اش تا مکتوب شدن آن به وسیله‌ی مسلمین بعدی. هیچ امر بیرون از تاریخی در دین وجود ندارد. در عین حال می‌توان پذیرفت که در دین دو نوع فرمان وجود دارد: موقتی‌ها و دائمی‌ها. دائمی‌ها هم درست به اندازه‌ی موقتی‌ها تاریخی هستند.

دوم: این تفکیک فقط ناظر بر احکام فقهی است و قائلان آن را به حوزه اخلاق دینی و گزاره‌های جهان شناسانه‌ی دینی سرایت نداده‌اند.

سوم: فقط شامل احکام اجتماعی است و لذا احکام عبادی را در بر نمی‌گیرد.

چهارم: روشن نکرده‌اند که کدام‌یک از احکام اسلامی ناظر به زنان (مثلاً حکم حجاب) جزو احکام موقتی است و کدام‌یک جزو احکام دائمی؟

۶-۱-۴ -عدالت و عقلانیت معیار سنجش دین :آیت‌الله خمینی کل احکام فقهی را مطلوب بالعرض و اقامه‌ی حکومت اسلامی جهت بسط عدالت را مطلوب بالذات به شمار می‌آورد. او نوشته است:

»بل یمکن ان: الاسلام هو الحکومه بشئونها، و الاحکام قوانین اسلام، و هی شأن من شئونها، **بل الاحکام مطلوب بالعرض** و امور آلیه لاجزائها و بسط العداله :[55]اسلام، حکومت با تمامی شئون آن است و احکام قوانین اسلام هستند که شأنی از شئون به حساب می‌آیند. بلکه **احکام مطلوبات بالعرض** و امور آلی برای اجرای حکومت و گسترش عدالت هستند«.[56]

مطابق این دیدگاه، هدف اصلی گسترش عدالت است، احکام فقهی فقط ابزاری برای رسیدن به این مقصود هستند. حال باید دید که آیا اجرای احکام فقهی جوامع کنونی را عادلانه می‌کنند یا از عدالت دور می‌کنند؟ در صورت تعارض احکام فقهی با عدالت چه باید کرد؟

مرتضی مطهری در برخی از آثار خود به صراحت نوشته است که عدالت و عقلانیت دینی نیستند، بلکه آنها ملاک‌های مستقل از دین، و داور پذیرش یا رد ادیان هستند. اگر چه فقهای شیعه مخالفتی با این مدعا ابراز نمی‌دارند، اما آنها مدعی هستند که احکام فقهی اسلام عین عدالت و عقلانیت‌اند. اگر فقیهی واقعاً به عدالت به عنوان مستقلات عقلیه (self evident principles) باور داشته باشد، در صورت بروز تعارض بین احکام دین و عقلانیت و عدالت، چاره‌ای جز کنار نهادن احکام دینی معارض ندارد.

آیت‌الله صانعی یکی از مراجع تقلید فعلی ایران است. فتوای ایشان درباره‌ی زنان طی سال‌های گذشته، توجه بسیاری را به خود معطوف داشته است. به اعتقاد وی، اسلام مدافع عدالت و عقلانیت و حقوق بشر است. عدل «مستقل از دین» و «معیار» داوری دین است. هر حکمی که با عدالت تعارض داشته باشد، حکم اسلام نیست.[57]

مطابق فتوای ایشان، زنان، حق قضاوت، حق ولایت، حق ریاست جمهوری، حق ولایت فقیه، و حق مرجعیت دارند. ازدواج دختر باکره ی بالغ رشید، منوط به اذن پدر نیست. ازدواج مجدد مرد بدون رضایت همسر اول حرام و خلاف عدالت است. زوجه از تمام اموال زوج ارث می‌برد. زن و مرد به طور یکسان بر کودکان حق ولایت (تصرف در اموال و نظارت بر فعالیت ها و کارهای او) دارند.

در صورت فوت پدر، حق ولایت با مادر است، نه شخص دیگری. در صورت جدایی (طلاق) حق حضانت (تربیت بدنی و روحی کودک) تا هفت سالگی با مادر است. پس از آن هم اگر پدر صالح نباشد (یعنی معتاد، دزد، دارای بیماری مسری، و...)، حق حضانت با مادر است .قصاص زن و مرد (مسلمان و غیرمسلمان) یکسان است و منوط به پرداخت دیه نمی‌باشد .دیه‌ی زن و مرد مسلمان برابر است.[58]

آیت‌الله منتظری فقیهی است که در تمامی حوزه‌ها از حقوق انسان‌ها، در مقام نظر و عمل، دفاع کرده است. آرا و فتوای ایشان در سه کتاب :**رساله‌ی حقوق، مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر، حکومت دینی و حقوق انسان** مندرج است. آرای ایشان آنقدر اهمیت دارد که باید در رساله‌ای مستقل توصیف و تحلیل گردد .آیت‌الله منتظری، تنها مرجع تقلیدی است که طی سه دهه‌ی گذشته در مقابل تمامی سرکوب‌ها، زندانی کردن‌ها و اعدام زندانیان سیاسی – عقیدتی ایستاد، شکنجه‌ی زندانی‌ها را محکوم کرد، به خانواده‌ی زندانیان عقیدتی- سیاسی کمک کرد، در مقابل اعدام چند هزار زندانی سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ قاطعانه ایستاد و تا حبس چند ساله در منزلش پیش رفت.

در خصوص حقوق زنان، نظر ایشان این است که «هر حق و تکلیفی برای زن و مرد باید براساس عدالت باشد»، اما «عدالت به معنای تساوی زن و مرد در همه‌ی جهات نیست. بلکه به این معناست که به هر کس هر آنچه استحقاق دارد داده شود و به آنچه توان دارد تکلیف شود. بدیهی است ساختار وجودی زن و مرد خصوصیات جسم و روح و طبع و نیاز آنان تفاوت می‌کند؛ و تکالیف و حقوقی که در تشریع ملاحظه شده است باید مطابق ظرفیت و توان و نیاز هر کدام باشد، وگرنه ظلم به او خواهد بود«.[59]

آنگاه گفته‌اند مقتضای عدالت به این معنا آن است که تکالیف دشوار و مسئولیت‌های سنگینی که توانایی جسمی و روحی زیادی می‌طلبد، از زن که انسان ظریف و لطیف و به تعبیر حضرت امیر ریحانه است، برداشته شود«.[60]

ایشان بر این نظرند که ولایت، قضاوت، جهاد، طلاق، شهادت برخی از مصادیق این حکم کلی را تشکیل می‌دهند. اما اموری چون «تربیت کودک و حضانت وی و تدبیر امور منزل بر عهده‌ی زنان» است .[61] دلایلی که ایشان برای این تقسیم وظایف و حقوق ذکر کرده‌اند، از نظر امروزیان پذیرفته نیست.

مستند این مدعا، احادیثی است که از ائمه‌ی شیعیان نقل فرموده‌اند. فقهای کنونی شیعه، برخلاف شیعیان چند قرن اولیه که امامان را فقط »**علمای ابرار** «به شمار می‌آوردند، ائمه را معصوم و دارای علم غیب

به شمار می‌آورند و احادیث ذکر شده از آنها را در عمل هم‌سطح آیات قرآن تلقی می‌کنند. بگذریم از اینکه قرآن حتی پیامبر گرامی اسلام را معصوم ندانسته و آگاهی از علم غیب را به صراحت از تمامی موجودات و پیامبران نفی کرده است (انعام، ۵۰- اعراف، ۱۸۸- هود، ۳۱- نمل، ۶۵- انعام، ۵۹).

نکته‌ی تازه در نظر ایشان قیودی است که بر این احادیث وارد کرده‌اند. یعنی از طریق کشف علت حکم، حکم را محدود به همان دایره می‌کنند. به عنوان نمونه به نقل از امام رضا آورده‌اند: علت این‌که شهادت زن‌ها در طلاق و هلال پذیرفته نمی‌شود، برای آن است که دید چشم زن‌ها ضعیف است و در طلاق هم به سود همجنس خود (دیگر زن‌ها) نظر می‌دهند. ایشان فرموده‌اند: «اگر در موردی یقین پیدا شد که دید چشم زنی ضعیف نیست و یا متمایل به هم جنس خود در طلاق نیست، چه بسا ممکن است گفته شود وجهی برای عدم قبول شهادت آنان وجود ندارد».[62]

روشن است که تشخیص ضعف یا عدم ضعف چشم خانم‌ها، و گرایش یا عدم گرایش به هم جنس با فقیهان نیست، بلکه وظیفه اهل علم و متخصصان است که تکلیف این امور را مدت‌هاست که تعیین کرده‌اند.

ایشان در خصوص عدم مشورت با زن‌ها به سخن علی ابن ابی طالب در نهج البلاغه استناد فرموده‌اند. اما ابتکار ایشان آن است که دوباره علت صدور این حکم را جست‌وجو کرده‌اند. می‌گویند حضرت علی: «پرهیز از مشورت با زنان را تعلیل کرده‌اند به این که رأی و فکر آنان سست می‌باشد... پس مقتضای تعلیل این است که اگر بعضی زنان دو صفت فوق را نداشته باشند، مشورت با آنان مرعوب عنه نیست... در حقیقت موضوع نهی در جمله‌ی حضرت کسی است که رأی او ضعیف و تصمیم او سست باشد، خواه زن باشد یا مرد».[63]

ایشان سپس دلیل جامعه شناسانه‌ی صدور چنان احکامی را بازگو کرده‌اند، که بیان آن از سوی یک مرجع تقلید، قابل تقدیر است. می‌گویند:

»این احتمال وجود دارد که چون در ادوار گذشته و در عصر رسالت و امامت زنان در اثر هنجار تاریخی و عادات و رسوم جاهلی به دور از رشد فرهنگی و اجتماعی بوده‌اند و تحمل آنان برای ورود به عرصه‌ی مسائل مهمی همچون: قضاوت و شهادت و نظایر این‌ها بسیار کم بوده است، لذا شارع حکیم این گونه امور را از آنان برداشته است».[64]...

این سخن مورد تأیید علم جامعه شناسی است، اما باید بر آن افزوده گردد که عقب ماندگی زنان در جوامع گذشته معلول تبعیض جنسیتی و اندیشه‌ی مردسالارانه بود. نمی‌توان نقش روایات را در پیدایش و دوام آن واقعیت نادیده گرفت. در واقع، تمام ادیان گذشته، مردسالارانه هستند. ایشان هم همین نظر را به شکل زیر تأیید کرده‌اند:

»این خود دلیل بر احتمال فوق و ناظر بودن روایات مربوطه، به شرایط و زمان و مکان خاص می‌باشد».[65]

ایشان سپس هفت روایت از ائمه درباره زنان نقل و تعلیل کرده و در پایان نتیجه گرفته‌اند:

»با این فرض، احتمال فوقق که روایات ذکر شده ناظر به وضعیت و شرایط خاص زنان آن زمان بوده است موجه به نظر می‌رسد؛ و با چنین احتمالی، ظهوری برای روایات مذکور در بیان حکم دائمی الهی، باقی نمی‌ماند».[66]

اگر این رویکرد تا نهایت منطقی‌اش دنبال شود، به نظریه‌ای که در بالا توضیح دادیم منتهی خواهد شد. یعنی این نظریه که تمامی احکامی فقهی قرآن و سنت معتبر، متعلق به صدر اسلام هستند، مگر آنکه

استثناً عکس آن اثبات شود. ایشان در تعلیل تفاوت دیه‌ی زن و مرد و ارث آنها هم نکاتی را ذکر فرموده‌اند، اما به گمان ما، ایشان می‌توانند رویکرد کلی‌شان را در تمامی موارد تبعیض آمیز دنبال کنند. یعنی این رویکرد که تمامی این احکام متعلق به گذشته‌اند.

۴-۱-۷ -ذاتی و عرضی :ادیان مولف از امور ذاتی (substance) و عرضی (accidental) هستند. دین بودن هر دینی، به ذاتیات آن است. اعراض، لباس‌های زمانی- مکانی هستند که بر تن ذات عریان دین می‌شوند. اعراض متناسب با سطح معرفت و نظام معیشتی دوران هستند. اعراض ذاتاً مستقل از دین‌اند، اما در طول تاریخ «به نحو عرضی و خارجی با دین برآمیخته بوده‌اند«.

بر مبنای این مدعا، فقط «تجربه‌ی دینی» ذاتی دین است. تمامی دیگر اموری که در دین وجود دارد (از جمله تمامی احکام فقهی)، اعراض قابل تغییر و تحولی هستند که می‌توانستند (و می‌توانند) اشکال دیگری داشته باشند. به همین دلیل، رقبای ادیان، در طول تاریخ، این مقولات «ذاتاً مستقل از دین» (سیاست، فلسفه، هنر،حقوق، علم، و...) را از دین جدا کردند.

مطابق این مدل، دینداری به معنای تکرار «تجربه‌ی دینی(religious experience) «است .شمس تبریزی هم گفته است: «متابعت محمد آن است که او به معراج رفت، تو هم بروی در پی او.» بنابراین می‌توان تمامی دیگر اموری را که در دین وجود دارد، کنار نهاد و عوض کرد. بدین‌ترتیب، کلیه‌ی احکام تبعض آمیزی که در دین وجود دارد، اموری غیر دینی به شمار می‌روند که بالعرض وارد دین شده‌اند. به نظر قائلان به این مدل، احکام عبادی دین معطوف به تجربه‌ی دینی‌اند.

اگر سالک را به تجربه‌ی دینی برسانند، ماندگارند، اگر نرسانند و اگر روش‌های سلوکی دیگری وجود داشته باشد که سالک را به تجربه‌ی دینی برسانند، جمود بر احکام عبادی دفاع پذیر نخواهد بود. عمل به احکام عبادی، حساب پس اندازی نیست که در بانک آخرت ذخیره شود، این احکام باید در همین دنیای خاکی حال مومن را تغییر دهند و او را به تجربه‌ی دینی برسانند.

۴-۱-۸ -تقدم حقوق انسان‌ها بر حق الله :مفهوم حق در معانی متفاوتی به کار رفته است. مطابق یکی از این معانی، حق الله به معنای جعل حکم توسط خداوند است. خداوند، موجودی متشخص و انسان‌وار و **اعتبارساز به شمار می‌آید** .تمام احکامی که **فرض می‌شوند** خداوند جاعل آنها بوده است، احکام الله و حق الله قلمداد می‌شوند. فقها فقط خداوند را جاعل احکام به شمار می‌آورند. در این صورت اگر انسان‌ها بر مبنای عقل و تجربه، حقوقی برای خودشان وضع کنند، اگر چه از نظر فقها مجاز به این کار نیستند، آن حقوق در مقابل حق الله به معنایی که گذشت قرار می‌گیرد. بدین‌ترتیب، کلیه‌ی احکام فقهی قرآن (تکالیف شرعی) را حق الله معرفی کرده‌اند.

همین احکام (حق الله)، از زاویه‌ی دیگری به دو نوع تقسیم می گردند. یک- حق الله :خمس، زکات، حد زنا، حد لواط و غیره.

دو- حق الناس: قصاص، طلاق، قرض، وصیت و غیره. همان‌طور که دیده می‌شود، حق الناس در این معنا، همان احکامی است که **گمان می‌رود** که خداوند آنها را برای افراد جعل کرده است.

حق به معانی دیگری هم به کار رفته است که خارج از دایره‌ی بحث این بند است.

با توجه به این مقدمه پرسشی قابل طرح است: اگر بین حق الله و حق الناس تعارضی واقع شود، چه باید کرد؟

مطابق تلقی بسیاری از فقهای شیعه؛ نظر «مشهور فقهاء شریعت» این است که؛ «باید در چنین شرایطی حق الناس را بر حق الله مقدم بداریم.» حتی در بیان مرحوم شیخ انصاری، ادعای «اجماع» بر لزوم این تقدم شده است. همین نکته را فقهایی چون **صاحب مفتاح الکرامة، صاحب ریاض،** حاج آقا رضا همدانی، شیخ انصاری، آیت‌الله خوئی، آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله اراکی و بسیاری از دیگر فقهای شیعه با صراحت نقل کرده‌اند.[67]

شیخ انصاری هم گفته است که اجماع فقها بر تقدم حق الناس بر حق الله است .[68]بدین‌ترتیب، اگر زنان پوشش و مالکیت بر بدن را حق خود می‌دانند- که می‌دانند- و اگر زنان در تمامی حقوق (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، جنسی، و...) خود را با مردها برابر می‌دانند- که می‌دانند- در این صورت حتی اگر احکام فقهی قرآن «حکم الله» و »حق الله» باشند، با توجه به اینکه حق الناس بر حق الله تقدم دارد، زنان می‌توانند کلیه‌ی آن احکام را کنار بگذارند و به حقوق خود عمل کنند.

۹-۱-۴ -نسخ معکوس :قرآن از نسخ آیات خود سخن گفته است (نحل، ۹۸ الی ۱۰۳ – بقره، ۱۰۵ الی ۱۰۸). عموم مفسران و فقیهان، در این خصوص بر دو نکته تأکید کرده‌اند. اول: آیات بعدی، آیات پیشین را نسخ می‌کنند. دوم: موارد نسخ در خود قرآن تعیین شده است، بدین‌ترتیب هیچ کس مجاز به نسخ فرامین خداوند نیست.

در دوران اخیر، محمود محمد طی، اسلام شناس سودانی، ایده‌ی «نسخ معکوس» را بر ساخت .به گفته‌ی او، آیات مکی با دموکراسی و حقوق بشر و آزادی سازگارند، اما آیات مدنی با این امور تعارض بنیادین دارند. راه‌حل او این بود که آیات مدنی را با آیات مکی نسخ کنیم تا اسلام با دموکراسی و حقوق بشر سازگار شود. جعفر نمیری این اندیشمند مسلمان را به اتهام ارتداد در سال ۱۹۸۵ اعدام کرد. شاگرد و پیرو او، عبدالله احمد نعیم، اینک در آمریکا مقیم است و آن ایده‌ها را دنبال می‌کند.[69]

برخی از نواندیشان دینی ایران، این الگو را پذیرفته و آیات مدنی را با آیات مکی نسخ می‌کنند. عموم آیاتی که نواندیشان دینی ایران برای نشان دادن سازگاری اسلام و آزادی به آنها استناد می‌کنند، آیات مکی هستند. به عنوان نمونه، یکی از نواندیشان دینی برای اثبات وجود آزادی عقیده در اسلام، به این آیات استناد کرده است که همگی متعلق به دوران مکه هستند:

یونس، ۹۹- هود، ۲۸- یونس، ۱۰۸- زمر، ۳۹- نمل، ۹۱ الی ۹۳- ق، ۴۵- فرقان، ۵۶ الی ۵۸ -اعراف، ۹۹ و ۱۲۱ الی ۱۲۴- غافر، ۲۶- هود ۱۱۸ الی ۱۱۹- کافرون، ۱ الی ۶- نحل، ۱۲۵.

برخی دیگر هم در این خصوص به آیات دیگری (عنکبوت، ۴۶- زمر، ۱۷ و ۱۸- طه، ۴۳ و ۴۴ - مومن، ۲۶ الی ۲۸- شوری، ۱۵ و ۴۸) استناد کرده‌اند، که آنها هم مکی هستند.

در خصوص «حقوق غیرمسلمان‌ها در اسلام» هم گفته‌اند، پذیرش تنوع ادیان (religious diversity) و کثرت گرایی دینی(religious pluralism) ، یکی از اصول و مبانی حقوق غیرمسلمانان است. برای تحکیم مدعا به سه آیه زیر استناد کرده‌اند:

و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیومن و من شاء فلیکفر :و بگو این حق و از سوی پروردگارتان است، هر کس که خواهد ایمان بیاورد؛ و هر کس که خواهد کفر ورزد (کهف، ۲۹).

ولو شاء ربک لجعل الناس امه واحده و لا یزالون مختلفین :و اگر پروردگارت می‌خواست مردم را امت یگانه‌ای قرار می‌داد، ولی همچنان اختلاف می‌ورزند (هود، ۱۱۸).

و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً أ فانت تکره الناس حتی یکونوا مومنین :و اگر پروردگارت می‌خواست، تمامی اهل زمین ایمان می‌آوردند، پس آیا تو مردم را به اکراه وا می‌داری تا این‌که مومن شوند (یونس، ۹۹).

اما روشن نیست که چرا آیات معارض با تکثر ادیان را نادیده می گیرند، که در آنها از غلبه‌ی اسلام بر کل ادیان خبر می‌دهند؟

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون :او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاده است تا آن را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند، ولو آنکه مشرکان ناخوش داشته باشند (صف، ۹).

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا :او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاده است، تا آن را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند، و خداوند گواهی را بس (فتح، ۲۸).

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون :او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاده است، تا آن را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند ولو آنکه مشرکان ناخوش داشته باشند (توبه، ۳۳).

پیامبر دین اسلام را آورده بود و ادیان رقیب منطقه، دین یهود و مسیحیت بود، نه هندوئیسم و بودیسم. به همین خاطر در همین راستا می‌فرماید:

قاتلوا الذین لایومنون بالله و لا بالیوم الاخر و لایحرمون ما حرم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیه عن یدوهم صاغرون :با اهل کتابی که به خداوند و روز بازپسین ایمان ندارند و حرام داشته‌ی خدا و پیامبرش را حرام نمی‌گیرند و دین حق نمی‌ورزند، کارزار کنید تا به دست خویش و خاکسارانه جزیه بپردازند (توبه، ۲۹.(

در زمانی که مسلمین قدرت یافتند (اسلام مدینه)، می‌فرماید:

برای شما در ابراهیم و همراهان او سرمشقی نیکوست،آنگاه به قومشان گفتند ما از شما و آنچه به جای خداوند می‌پرستید، بری و برکناریم، ما منکر شماییم و**همواره در میان ما و شما دشمنی و کینه پدید آمده است تا آنکه فقط به خداوند ایمان آورید)**ممتحنه، ۴.(

ای پیامبر با کافران و منافقان **جهاد کن و با آنان درشتی کن** که سرا و سرانجامشان جهنم است و بدسرانجامی است (توبه، ۷۳).

سخن بر سر این نیست که نمی‌توان «اصول و مبانی ثابت حقوق غیرمسلمانان» را از دل قرآن در آورد و بازسازی کرد، بلکه محل نزاع این است که با چه ملاک و معیاری میان آیات «اصولی ثابت» و آیات «غیر اصولی موقتی» تمایز و تفکیک قائل می‌شویم؟ معیار درون متنی یا معیار برون دینی؟ نسخ آیات مدنی به وسیله‌ی آیات مکی؟ یا نسخ آیات مکی به وسیله‌ی آیات مدنی؟ برخی از قائلان ایرانی این روش، به صراحت نوشته‌اند:

احکام اسلام در قدرت (دوران مدینه) با احکام اسلام فاقد قدرت (اسلام مکه)، تفاوت دارد. به طور طبیعی اسلام مکه را گوهر ثابت و ابدی دین به شمار می‌آورند، و اسلام مدنی را متضمن احکام عرضی و

موقتی قلمداد می‌کنند. اما از مروجان ایرانی این رویکرد می‌توان پرسید: به کدام دلیل امری که مهمترین علت مسلمانی ما ایرانیان است، فرعی و عرضی به شمار می‌آورید.[70]

در خصوص مسأله‌ی زنان هم نوشته‌اند، تمامی تبعیض‌های جنسیتی قرآن متعلق به آیات مدنی هستند، اما آیات مکی ، برابری زن و مرد را تا حدود زیادی به رسمیت شناخته‌اند .آیات مکی **»گوهر ثابت دین «**را بیان می‌کنند، اما آیات مدنی، **»متناسب با مقتضیات زمانی- مکانی عصر نزول هستند«.**

بدین‌ترتیب، در این مدل برای حل مسأله‌ی تبعیض جنسیتی در قرآن، دو پیش فرض خوانش متن برساخته می‌شود. اول- آیات مکی، احکام جاودانه و دائمی اسلام را بیان می‌کنند، اما آیات مدنی، ناظر به احکام موقتی اسلام‌اند. دوم- آیات مدنی با آیات مکی نسخ می‌شوند. به همین دلیل پرسیده‌اند: «مگر در قرآن ناسخ و منسوخ نداریم؟ آیه‌ی منسوخ هم آیه‌ی قرآن است... پیام الهی قرآن من حیث المجموع پیام جاودانه است و در عین حال با اشتمال بر آیات منسوخ و موقت هم منافاتی ندارد«.

پاورقی‌ها:

۳۸ -آیت‌الله حکیم در این خصوص نوشته است:

»ان العناوین التی توخذ فی موضوعات الاحکام الشرعیه علی نوعین، الاول: عناوین الاولیه و الثانی: العناوین الثانویه، مثل عنوان العسر و الحرج و النذر و الشرطو النفع: عناوینی که در موضوعات احکام شرعی اخذ می‌شوند بر دو نوع اند: اول- عناوین اولیه، دوم- عناوین ثانویه، مانند عسر و حرج و نذر و شرط و و نفع» (سید محسن حکیم، **حقایق الاصول**، جلد ۱، ص ۵۰۷.(

آیت‌الله خمینی می‌گفت: «گاهی یک مسائلی در جامعه ها پیش می آید که باید یک احکام ثانویه ای در کار باشد، آن هم احکام الهی است، منتها احکام ثانویه‌ی الهی» (روح الله خمینی، صحیفه نور، جلد ۱۷، ص ۱۶۲). «این نکته لازم است تذکر داده شود که رد احکام ثانویه پس از تشخیص موضوع به وسیله‌ی عرف کارشناسی، با رد احکام اولیه فرقی ندارد، چون هر دو احکام الله می‌باشند» (پیشین، ص ۲۰۲).

۳۹ -آیت‌الله مومن در این خصوص گفته است:

»اگر مردم [به حج] بروند، لطمه ای بر آن ها وارد شود و میکروب از آن جا منتقل می‌شود،در این مسأله تزاحم می‌شود، تزاحم که شد ممکن است شما بگویید: در مورد تزاحم، تقدم اهم بر مهم یک عنوان ثانویه است، مثلاً شرب خمر حرام است و بعد قرآن فرموده: مگر آن جایی که اضطرار باشد :**فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه :**اما اگر کسی درمانده شود، و تجاوزکار و زیاده خواه نباشد[و از آنها بخورد] گناهی بر او نیست (بقره، ۱۷۳)،[فمن اضطر غیر باغ و لا عاد(انعام، ۱۴۵)،**فمن اضطر فی مخمصه غیر متجانف لاثم**)مائده، ۳(، فمن اضطر غیر باغ و لا عاد (نحل، ۱۱۵)] این اضطرار را عنوان ثانویی می‌دانیم .حقیقت اضطرار چیست؟ حقیقت اش این است که اگر بخواهیم پایبند حکم الهی باشم و شرب خمر و اکل میته یا خنزیر نکنم، ناراحتی پیدا می‌کنم یا می میرم. از این جهت ناچارم برای این که حیاتم محفوظ باشد، خمر را بیاشامم و گوشت مرده یا خوک را بخورم. این تزاحم است و **حفظ ما هو مقدم علی غیر المقدم** است، به این، عنوان ثانوی می‌گویند. اضطرار و اکراه عنوان ثانوی است، همه‌ی موارد

تزاحم و تقیه از این قبیل است، برای این که جان اش محفوظ بماند، این کار را می‌کند... عناوین ثانوی، یعنی اموری که حکم اولی را به هم می زنند، مثلاً در مورد اکراه خداوند فرموده است :**الا ما اضطررتم الیه**، یعنی حرمت به سبب عروض عنوان اضطرار از بین می‌رود» (آیت‌الله محمد مومن، **پرتوی از بازتاب‌های فقهی سیره‌ی حکومتی امام علی**، مجله فقه، شماره ۲۸.(

۴۰ -آیت‌الله منتظری گفته‌اند، اداره‌ی جامعه بر اساس احکام شرعی است. اگر قوانین دین (احکام فقهی) با هر امر دیگری تعارض پیدا کنند، باید «جانب شریعت» را گرفت» :مگر در مواردی خاص که با دید کارشناسان دینی و امور جامعه مصلحتی برتر وجود داشته باشد، که در این قبیل موارد که در حقیقت از موارد تزاحم ملاکات احکام اولی و ثانوی دینی می‌باشد، با توجه به احکام ثانوی دینی که ناظر به موارد اضطرارند، ترجیح با جانب مصلحت اهم و برتر است... تشخیص موارد احکام ثانویه... طبعاً، در احکام فردی به عهده ی خود مکلف است و در احکام اجتماعی که به حاکمیت مربوط است به عهده ی اهل خبره ی مورد قبول حاکمیت و مردم می‌باشد... تشخیص و تنقیح موضوعات احکام... با شارع نمی‌باشد... احراز عناوین اولی و ثانوی... بر عهده ی شارع مقدس نمی‌باشد و**کاملاً عرفی و عقلایی خواهد بود)** «پاسخ آیت‌الله منتظری به پرسش‌های لطف الله میثمی، ۱۳۸۷/۳/۱، سایت آیت‌الله منتظری.(

۴۱ -میرزامحمد حسین غروی نائینی تمامی احکام منصوص را احکام ثابت به شمار آورده، و فقط احکام غیر منصوص را احکام متغیر (موقتی) قلمداد کرده است:

»مجموعه وظایف راجع به نظم و حفظ مملکت و سیاست امور امت، خواه دستورات اولیه متکفله اصل دستور العمل های راجع به وظایف نوعیه باشد یا ثانویه متضمنه مجازات بر مخالفت دستورات اولیه تقدیر، خارج از دو قسم نخواهد بود. چه بالضروره یا منصوصاتتیست که وظیفه عملیه آن بالخصوص معین و حکمش در شریعت مطهره مضبوط است، و یا غیر منصوص است که وظیفه ی عملیه آن به واسطه ی عدم اندراج در تحت ضابط خاص و میزان مخصوص غیر معین و به نظر و ترجیح ولی نوعی موکول است. واضح است که همچنان که قسم اول نه به اختلاف اعصار و امصار قابل تغییر و اختلاف و نه جز تعبد به منصوص شرعی الی قیام الساعه وظیفه و رفتاری در آن متصور تواند بود، همین قسم ثانی هم تابع مصالح و مقتضیات اعصار و امصار و به اختلاف آن قابل اختلاف و تغییر است، چنان چه با حضور و بسط ید ولی منصوب الهی عز اسمه حتی در سایر اقطار هم به نظر و ترجیحات منصوبین از جانب حضرتش موکول است در عصر غیبت هم به نظر و ترجیحات نواب عام یا کسی که در اقامه ی وظایف مذکور عمن له ولایه الاذن مأذون باشد موکول خواهد بود. و بعد از کمال وضوح و بداهت این معنی فروع سیاسیه مترتبه بر این اصل بدین ترتیب است:

اول:آنکه قوانین و دستوراتی که در تطبیق آن ها بر شرعیات کماینبغی باید مراقبت و دقت شود فقط به قسم اول مقصور و قسم دوم اصلاً این مطلب بدون موضوع و بلا محل است.
دوم: آنکه اصل شورویتی که دانستی اساس اسلامیه به نص کتاب و سنت و سیره ی مقدسه نبویه مبتنی بر آن است در قسم دوم است و قسم اول چنان چه سابقاً اشاره شد رأساً از این عنوان خارج و اصلاً مشورت در آن محل ندارد.

سوم: آنکه همچنان که در عصر حضور و بسط ید و حتی ترجیحات ولات و عمال منصوبین از جانب ولی کل ملزم قسم دوم است. همین طور در عصر غیبت هم ترجیحات نواب عام و یا مأذونین از جانب ایشان لامحاله به مقتضیات نیابت ثابته قطعیه علی کل تقدیر ملزم این قسم است.

چهارم: آنکه چون معظم سیاست نوعیه از قسم دوم و در تحت عنوان ولایت ولی امر و نواب خاص یا عام و ترجیحاتشان مندرج و اصل تشیع شورویت در شریعت به این احاظ است و قیام به این وظیفه لازمه ی حسبیه با این حالت حالیه و توقف رسمیت و نفوذ آن به صدور از مجلس رسمی‌شورای ملی سابقاً مبین

شد که در عهد درایت کامله مبعوثان ملت است و با امضاء و اذن من له الامضاء و الاذن تمام جهات صحت و مشروعه مجتمع و شبهات و اشکالات مندفع.

پنجم: آنکه چون دانستی قسم دوم از سیاسات نوعیه در تحت ضابط و میزان معین غیر مندرج و به اختلاف مصالح و مقتضیات مختلف، و از این جهت در شریعت مطهره غیر منصوص و به مشورت و ترجیح من له ولایه النظر موکول است، پس البته قوانین راجعه به این قسم، نظریه اختلاف مصالح و مقتضیاتش به اختلاف اعصار لامحاله مختلف و در معرض نسخ و تغییر است و مانند قسم اول مبنی بر دوام و تأیید نتواند بود، از اینجا ظاهر شد که قانون متکفل نسخ و تغییر قوانین به این قسم دوم مخصوص است» (میرزا محمد حسین غروی نائینی، **تنبیه الامه و تنزیه المله**،با مقدمه و توضیحات سید محمود طالقانی، تهران، صص ۱۰۲- ۹۸.(

۴۲ -سید محمد باقر صدر، **لمحه فقهیه تمهیدید عن مشروع دستور الجمهوریه الاسلامیه فی ایران**،مجموعه الاسلام یقود الحیاه، صص ۱۹- ۱۸.

۴۳ -آیت‌الله سید احمد خوانساری، **جامع المدارک فی شرح المختصر النافع**، جلد ۵، ص ۴۱۱.

»و اما اقامه الحدود فی غیر زمان الحضور و زمان الغیبه فالمعروف عدم جوازها«.

همچنین بنگرید به: محقق حلی، **شرایع السلام فی مسائل الحلال و الحرام**، جلد ۱، ص ۳۴۴.

»و لایجوز لاحد اقامه الحدود ال الامام مع وجوده او من نصبه لاقامتها«.

۴۴ -ابن ادریس حلی، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، جلد ۲، ص ۲۵.

»الاجماع حاصل منعقد من اصحابنا و من المسلمین جمیعا انه لا یجوز اقامه الحدود و لا المخاطب بها الا الائمه حکام القائمون باذنهم فی ذلک غیرهم فلا یجوز له التعرض بها علی حال، و لا یرجع ان هذا الاجماع باخبار الاحاد بل با جماع مثله او کتاب او سنه متواتره مقطوع بها«.

۴۵ -آیت‌الله محمد موسوی بجنوردی در این خصوص گفته است:

»کیفر حکم زنا در قرآن فقط یکصد تازیانه است و با حکم دیگری مانند رجم تخصیص نمی‌خورد. اگر قانون‌گزار می‌خواهد کیفری را در قرآن بیان کند که عمده منبع قوانین ماست، نمی‌آید کیفر ضعیف‌تر را اول بیان کند و بعد با سنت بیاید کیفری قوی تر یعنی رجم را بیان بکند. این مسئله یک مقداری مستبعد و مستهجن است که بنای عقل آن را نمی پذیرد. موضوع دیگر اینکه (واژه) "عذاب "که در آیه مربوط به مجازات زناکاران آمده (برخلاف تصور بعضی‌ها) به معنی "کیفر "است. اگر "عذاب "را در این آیه به معنی رجم بگیریم با آیات دیگر تناقض پیدا می‌کند. در آیات دیگر داریم که خطاب به زنان پیامبر وارد شده که می فرماید "اگر یکی از شماها (زنان پیامبر) مرتکب فحشای مبینه، یعنی زنا بشود کیفر و عذاب او دو برابر زنان دیگر است و زنان پیامبر همه شوهر داشتند.

پس باید پیشاپیش کیفری مشخص شده باشد تا دو برابر آن معنی و مفهوم پیدا کند، دو برابر رجم که نمی‌شود، چون رجم قابل تکرار نیست... ریشه رجم مقدار زیادی به خلیفه دوم بر می‌گردد. خلفا و حکام نیز برای سرکوب مخالفان خود همیشه از آن سوء استفاده می‌کردند. به اعتقاد من واقعاً ابزار سیاسی شان بوده... روایات مربوط به رجم از حیث سند ضعیف است. بعد هم نکته‌ای در این روایات هست که آنها را دچار اشکال می‌کند .زیرا روایاتی که متضمن رجم‌اند، چه در زمان پیغمبر اکرم(ص) و چه در زمان

خلافت امیرالمؤمنین، همه آنها می‌گویند که طرف با گریه می‌آمد و با گریه می‌گفت که "ای رسول خدا (یا امیر المؤمنین) مرا پاک کن"...

بنده عرض می‌کنم که این از مسلمات فقه ماست. در باب زنا که اگر قبل از "ثبوت عندالحاکم "متهم توبه کند، حد ساقط می‌شود. لذا این روایات همه قابل خدشه است... و مسئله فتوای فقهای عظام برای ما نمی‌تواند منبع بشود، در علم اصول گفته‌اند که شهرت فتوایی (فقط) یکی از "ظنون "است، ما تابع دلیل هستیم نه تابع فتوا... امام خمینی هم فرمودند رجم اجرا نشود. من آمدم در شورای قضایی مسأله را نقل کردم و شورای قضایی هم آن را بخشنامه کردند برای همه کشور و بر طبق نظر امام بخشنامه شد. که از این به بعد دادگاه‌ها حکم رجم ندهند، احکام دیگری را به کار گیرند» (روزنامه اعتماد ملی، ۱۳۸۶/۵/۷).

۴۶ -سید حسین موسوی تبریزی، دادستان کل انقلاب اسلامی در دهه‌ی ۶۰ گفته است:

»امام خمینی در سال ۱۳۵۹ هنگامی که یک سنگسار در کرمان انجام شد و واکنش‌های شدیدی علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی را در رسانه‌های خارجی به دنبال داشت، به شخص من گفت که سنگسار را اجرا نکنید. حتی از ایشان پرسیدم اگر کسی اقرا کرد چه کنیم؟ ایشان توصیه اکید کرد کاری کنید که اصلاً اقرار نکند. درست مانند حضرت علی(ع) که چنین رویه‌ای داشتند. مرحوم بهشتی هم همین نظر را داشت و لذا برخورد آنها به گونه‌ای بود که تا زمانی که امام در قید حیات بود به جز همان موارد اولیه دیگر سنگساری اجرا نشد چرا که ایشان دستور توقف در این مورد داده بودند» (روزنامه اعتماد ملی، ۱۳۸۷/۲/۱۹).

۴۷ -در قوانین مربوط به ازدواج تورات، مجازات های زیر قابل ذکرند. اولاً: پسر سرکشی که پس از تنبیهات پدر و مادر از آنها اطاعت نمی‌کند، مجازاتش عبارت است از: «جمیع اهل شهرش او را به سنگ سنگسار کنند تا بمیرد» (تثنیه، باب یست و یکم: ۲۱). ثانیاً :اگر مردی مدعی شود که همسرش باکره نبوده و سخنش: «راست باشد و علامت بکارت آن دختر پیدا نشود، آنگاه دختر را نزد در خانه‌ی پدرش بیرون آورند و اهل شهرش او را به سنگ سنگسار نمایند تا بمیرد» (تثنیه، باب بیست و دوم: ۲۱). ثالثاً: «اگر دختر باکره به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته با او همبستر شود، پس هر دوی ایشان را نزد دروازه‌ی شهر بیرون آورده ایشان را با سنگ ها سنگسار کنند تا بمیرند» (تثنیه، باب بیست و دوم: ۲۴- ۲۳).

آیت‌الله منتظری در این خصوص نوشته‌اند:

»اصل حکم رجم مضاف بر اینکه مستفاد از سنت است اجماعی بین تمامی فرق مسلمین بجز خوارج است، همان گونه که از فقهای بزرگ شیعه شیخ طوسی در کتابش**خلاف** و از فقهای به نام اهل سنت ابن قدامه در کتاب خود **المغنی** بر آن تصریح کرده‌اند و شماری از مفسران نیز از جمله شیخ طوسی در **تفسیر تبیان** و ابوالفتوح رازی در تفسیر خود و طبرسی در **مجمع البیان** و فاضل مقداد در**کنزالعرفان** از امام باقر نقل کرده‌اند که حکم رجم در تورات اصلی ثابت بوده و در دین اسلام نیز نسخ نگردیده و باقی مانده است. اکثر مفسرین، ذیل آیه ی شریفه ی یا ایها الرسول لایحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم و لم تومن قلوبهم (مائده، ۴۱) واقعه ای را نقل می‌کنند که دلالت بر این دارد که **حکم رجم در تورات بوده است و در اسلام نیز تشریح شده است.**

از باب نمونه در **مجمع البیان** ذیل آیه‌ی فوق می‌گوید" :امام باقر و جماعتی از مفسرین گفته‌اند: زن محصنه و مرد محصنی از اشراف یهود خیبر زنا کرده بودند و یهود از رجم آنان کراهت داشتند و عده ای از سران را فرستادند نزد پیامبر اسلام در مدینه به امید اینکه حکم دیگری صادر کند و آنان از پیامبر سئوال کردند که حکم زانی محصن و زانیه ی محصنه چیست؟ آن حضرت فرمود :آیا به آنچه من قضاوت

کنم راضی هستید؟ گفتند: بلی. در این هنگام جبرئیل حکم رجم را بر پیامبر نازل نمود و آن حضرت به آنان اعلام فرمودند، ولی فرستادگان یهود از قبول آن حکم امتناع کردند، سپس جبرئیل به پیامبر گفت: به آنان بگو: ابن صوریا را بین من و خود حکم قرار دهید و صفات او را برای پیامبر بیان کرد. پیامبر نیز از آنان پرسید مردی با این صفات را می شناسید؟ گفتند آری او عبدالله بن صوریا می‌باشد. آن حضرت پرسید او چگونه آدمی است بین شما؟ گفتند: او اعلم مردم است به **تورات** و آئین یهود بر روی زمین. پیامبر فرمود: او را بیاورید، وقتی آوردند، پیامبر او را به تورات و نازل کننده‌ی آن و کسی که دریا را برای موسی شکافت و بنی اسرائیل را از آل فرعون نجات داد قسم داده و فرمود: آیا حکم رجم برای زانی محصن و زانیه‌ی محصنه در تورات بوده است؟ ابن صوریا گفت: قسم به آن کسی که تو از او یاد کردی حکم رجم در تورات برای زنای محصن و محصنه وجود داشته است، اما در کتاب دین تو حکم آن چیست؟ پیامبر فرمود:هرگاه چهار مرد عادل شهادت دادند به عمل زنا و آن را با چشم خود دیدند باید زانی محصن و زانیه‌ی محصنه رجم شوند.... سپس پیامبر دستور دادند که آن زن و مرد یهودی را در مقابل مسجد خود در مدینه رجم کردند و گفتند: خدایا من اولین کسی هستم که امر تو را احیا کردم پس از اینکه آن را میرانده بودند... [سپس] ابن صوریا... مسلمان شد...

از این واقعه به خوبی فهمیده می‌شود که حکم رجم زانی محصن و زانیه ی محصنه که در تورات بوده است، در اسلام نیز بر پیامبر اسلام نازل شده است» (آیت‌الله منتظری،**مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر**، صص ۱۲۹ -۱۲۶.(

آیت‌الله منتظری در خصوص دلایل ورود این حکم از دین یهود به دین اسلام گفته‌اند:

»ابقاء بعضی از احکام ادیان سابق و عدم نسخ آنها در اسلام مستلزم آن نیست که قرآن ناقص باشد.» در ادامه با اشاره به آیات ۱۸۳ بقره، ۳۲ و ۴۵ مائده، نشان داده‌اند که حکم روزه و قصاص هم از دین یهود وارد اسلام شده است و فرموده‌اند: «هیچ لزوم عقلی و نقلی وجود ندارد که حکم رجم مستقیماً و صریحاً در قرآن وجود داشته باشد» (پیشین، ۱۳۱ -۱۳۰» .(قرآن با سایر کتاب‌های آسمانی تحریف نشده، در بسیاری از اصول و معارف دینی مشترک است...[کامل بودن قرآن]... مستلزم این نیست که تمام احکام شرایع سابقه به کلی نسخ شده باشد... معنای مصدق بودن قرآن و تصدیق کتاب های اهل کتاب مانند **تورات و انجیل** این است که احکام نازل شده در آنها مورد تأیید قرآن می‌باشد... همه‌ی آنچه از احکام در کتاب های نازل شده ی قبل بوده و تحریف نشده است جز آنچه قرآن به کلی نسخ کرده یا تغییر داده و یا تکمیل کرده است مورد تصدیق و تائید قرآن می‌باشد... احکام واقعی و غیر تحریف شده‌ی هر شریعت سابقی تا زمانی که از سوی شریعت لاحق نسخ نگردیده است ثابت و باقی می‌باشد» (پیشین، ۱۳۵- ۱۳۲).

آیت‌الله منتظری افزوده‌اند که از منابع اصلی: «شیعه و سنی چنین بر می‌آید که خلفای پس از پیامبر اسلام حتی امیر مومنان علی، حکم رجم را اجرا می‌کرده‌اند... پیامبر اکرم زن شوهرداری را که زنا کرده بود رجم کرد» (پیشین، ص ۱۳۶). سپس چهار مورد از موارد سنگسار توسط پیامبر گرامی اسلام را ذکر می‌فرمایند. ایشان به موردی استناد می‌کنند که علی بن ابی طالب فرد زانی را ابتدا صد ضربه تازیانه می‌زنند و سپس او را سنگسار می‌کنند. وقتی از ایشان پرسیده می‌شود «چرا دو حد بر او جاری شد؟» پاسخ داده‌اند: «حد تازیانه به دلیل کتاب خدا و حد رجم به دلیل سنت رسول الله» (پیشین، ص ۱۳۸.(

مصطفی ملکیان در بحث در خصوص فلسفه‌ی فقه گفته است، احکام فقهی نه تنها باید معطوف به **مصالح و مفاسد** آدمیان باشند، بلکه باید **خوشایند و بدآیند** آنها را هم در نظر بگیرند. برای اینکه اگر میزان بدآیند عمومی حکمی از حدی فراتر رود، آن حکم قابل اجرا نخواهد بود. علم فقه برخلاف علم کلام که فقط ناظر به امور نظری است، تابع خوشایند و بدآیند انسان‌ها هم هست. به نظر وی، «عسر و حرج»، معلول خوشایند و بدآیند انسان‌هاست. به تعبیر دیگر، اوامر و نواهی تابع تحمل و قابلیت شخص و جامعه است . آنچه به حالات روانی انسان‌ها (نفرت و رغبت) بستگی دارد خوشایند و بدآیند نامیده می‌شوند (مصطفی ملکیان، **مشتاقی و مهجوری**، صص ۳۷۴- ۳۷۱.(

اگر این ملاک پذیرفته گردد، احکامی چون سنگسار، بریدن دست، قطع دست و پا به طور معکوس، تازیانه زدن و...، خوشایند انسان‌های کنونی نیست و نفرت در آنها ایجاد می‌کنند.

۴۸ -مصطفی ملکیان، **راهی به رهایی**، صص ۴۶۵- ۴۶۴.

۴۹ -عبدالکریم سروش، **دیانت، مدارا و مدنیت**، کیان، شماره ۴۵، بهمن- اسفند ۱۳۷۷، ص ۳۳.

۵۰ -عبدالکریم سروش، اسلام، **وحی و نبوت**، ماهنامه‌ی آفتاب، شماره ۱۵، اردیبهشت ۱۳۸۱، ص ۷۲.

۵۱ -آیت‌الله خمینی نوشته است:

»حکومت به معنای ولایت مطلقه... بر جمیع احکام شرعیه الهیه تقدم دارد... حکومت ...یکی از احکام اولیه اسلام است، و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است... حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است ، در موقعی که آن قراردادمخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یکجانبه لغو کند. و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی‌دانست موقتا جلوگیری کند... آنچه گفته شده است که شایع است ، مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن اختیارات از بین خواهد رفت ، صریحا عرض می کنم که فرضا چنین باشد، این ازاختیارات حکومت است . و بالاتر از آن هم مسائلی است ، که مزاحمت نمی‌کنم» (روح الله خمینی، **صحیفه نور**،ج ۲۰، صص ۴۵۲- ۴۵۱.(

۵۲ -علامه طباطبایی، **تفسیر المیزان**، جلد ۱۸، ص ۱۲۳.

۵۳ -علامه طباطبایی، **تفسر المیزان**، جلد ۲، صص ۲۳- ۲۲.

۵۴ -قرآن شناس معاصر، جناب آقای بهاءالدین خرمشاهی که قرآن را سخن خداوند به شمار می‌آورند، در این خصوص نوشته‌اند:

»راقم این سطور بر آن است که فرهنگ یعنی آداب و عادات و عقاید و معارف و رسوم و مناسبات و جهان بینی مردمان عصر نزول قرآن (و طبعاً مقادیری از فرهنگ یا شبه فرهنگ جاهلیت)عالماً و عامداً به صلاحدید صاحب قرآن، خداوند سبحان، در کلام الله قرآن راه داده شده استف نه اینکه قهراً و طبعاً راه یافته باشد» (بهاءالدین خرمشاهی، **قرآن و بازتاب فرهنگ زمانه**، مجله بینات، شماره ۵، ۱۳۷۴، ص ۹۱). سپس در تأیید این نظر می‌گوید:

»خداوند صاحب قرآن به همان گونه که قطعه یا قطاعی از زبان مردم عربستان سده ی هفتم میلادی، یعنی زبانی با زمان و مکان و تاریخ و جغرافیای معین و معلوم برای بیان وحی خود استفاده برده است، به همان گونه قطعه یا قطاعی هم از کل فرهنگ آن عصر برگرفته است، تا بر مبنای آن بتوان نامتناهی را در متناهی باز گفت و دریا را در برکه انعکاس داد، لذا اگر در قرآن کریم هیئت بطلمیوسی یا طب جالینوسی منعکس باشد، نباید انکار کرد و اگر پیشرفت علم، هیئت بطلمیوسی یا طب جالینوسی را ابطال کند نباید نتیجه گرفت که احکامی از قرآن را ابطال کرده است، زیرا قرآن فرهنگ زمانه را بازیافته استف نه لزوماً و در همه‌ی موارد، حقایق ازلی و ابدی را» (پیشین، ص ۹۵).

جناب خرمشاهی یکی از موارد تعارض علم و دین را وجود موجودی به نام جن معرفی می‌کنند که از فرهنگ زمانه وارد قرآن شده است:

»در قرآن کریم هم سخن از وجود جن می‌رود و سوره ای به نام جن و در شرح ایمان آوردن بعضی از آنها و در استماع مجذوبانه‌ی آنان از آیات قرآن هست (سوره‌ی جن= سوره‌ی هفتاد و دوم)، حال آنکه بعید است علم یا عالم امروز قایل به وجود جن باشد» (پیشین، ص ۹۵). «چون جن و پری در ادبیات قوم عرب از رواج کاملی برخوردار بوده، که قرآن کریم سوره‌ای به نام جن آورده و در شرح حال ایمان آوردن بعضی از آنها و استماع مجذوبانه‌ی آنان، آیاتی نازل کرده» (پیشین، ص ۹۵).

بنابر نظر ایشان، شیطان هم که یکی از جنیان است (کهف، ۵۰)، وجود ندارد و امری است که از فرهنگ زمانه وارد قرآن شده است.

۵۵ -روح الله خمینی، **کتاب البیع**، ج ۲، ص ۴۲۷.

۵۶ -روح الله خمینی، **شئوون حکومت و اختیارات ولی فقیه**، ترجمه‌ی مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۹، ص ۴۲.

۵۷ -آیت‌الله صانعی در این خصوص گفته است:

»اسلام هیچ مخالفتی با حقوق انسان ندارد، بلکه عقل و درک انسان را هم تأیید می کند و حقوق بشر او را هم تأیید می کند "عدل "از اصول مسلّم اعتقادی ماست... شهید مطهری در این زمینه حرف ارزشمندی دارد می گوید" :ما باید عدالت را معیار شناخت دین قرار دهیم، یعنی از راه عدالت بفهمیم که چه چیزی دین هست و چه چیزی دین نیست، نه اینکه دین را معیار عدالت قرار دهیم ."این اشتباه بزرگی است که چیزی را که با عدالت نمی سازد، بگوییم خوب نسازد، حالا که دین گفته است قبول می کنیم. ما باید قوانینی را که می یابیم با عدل اسلامی بسنجیم و ببینیم آیا با عدل اسلامی می سازد یا نه؟ با ظلم سازگاری دارد یا نه، اگر با ظلم سازگاری دارد در آن تجدید نظر کنیم و نظرمان را بیان کنیم اساس بر عدالت است، هر چند به رغم اینکه عدل جزو اصول دین ماست گاهی در فهم قوانین به عدل توجه نمی شود، در خطبه نماز جمعه غالباً می خوانیم **ان الله یأمرکم بالعدل و الاحسان** امّا وقتی امر به عدل می کنیم نمی آییم در قوانین فقهی هم اگر قانونی با عدالت نمی سازد بگوییم آقا برداشت ما اشتباه بوده، می خواهم بگویم اسلام هیچ تناقضی با عدل وعقل و حقوق بشر ندارد«.

۵۸ -مستندات احکام ایشان در اینجا، اینجا، اینجا و اینجاموجود است:

۵۹ -آیت‌الله منتظری، **حکومت دینی و حقوق انسان**، نشر سرایی، صص ۱۲۰- ۱۱۹.

۶۰ -پیشین، ص ۱۲۰.

۶۱ -پیشین، ص ۱۲۱.

۶۲ -پیشین، ص ۱۲۴.

۶۳ -پیشین، ص ۱۲۴.

۶۴ -پیشین، ص ۱۲۵.

۶۵ -پیشین، ص ۱۲۵.

۶۶ -پیشین، ص ۱۲۷.

۶۷ -جناب آقای احمد قابل در مقاله محققانه خود در این خصوص، مستندات زیر را ذکر کرده‌اند:

حاشیة کتاب المکاسب (للهمدانی)، ۷۳ (لوجوب تقدیم حقّ الناس علی حق اللّه). الدر المنضود فی أحکام الحدود (للگلپایگانی) ۲۵۷/۳ (فإن حق الناس مقدم علی حق الله کما هو المستفاد من کلماتهم) . رسالة فی الإرث (للأراکی) / 45 (و لیعلم أنّ مقصودنا لیس التقدیم لحق اللَّه علی حقّ الناس، بل و إن کان المقدّم حقّ الناس عند التزاحم . (مدارک العروة (للإشتهاردی) ۴ / ۴۵۴ (و ذلک لتقدّم حقّ الناس علی حقّ اللّه تعالی) . مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة(ط-القدیمة) ۶ / ۵۷ (و حق الآدمی مقدم علی حق اللَّه سبحانه کما هو مقرر) . موسوعة الإمام الخوئی ۴ / ۳۱۲ (بل الوجه فی ذلک أن حقوق الناس أهم من حقوق اللَّه سبحانه، فکلما دار الأمر بینها و بین حق اللَّه محضاً تقدمت حقوق الناس لأهمیتها، فهی الأولی بالمراعاة عند المزاحمة . (ریاض المسائل(ط-الحدیثة) ۱۲ / ۴۵۶ (فإنّ ثبوته فیه مع کونه حقّ الناس الذی هو أعظم من حقّ اللَّه سبحانه مستلزم لثبوته فی حقه تعالی.(

مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی (محمد تقی الآملی) ۲ / ۴۸۶ (اعلم انه عند دوران الأمر فی رفع الاضطرار بالمحرم الذی یکون متمحضا فی حق اللّه سبحانه، أو الذی یکون مشتملا علی حق الناس یتقدم الأول علی الأخیر، و ذلک کأکل النجس و المغصوب، و السر فیه کون الاشتمال علی حق الناس یصیر أشد فی المراعاة) . مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی ۸ / ۲۱۸ (ان ما یدل علی ابتناء حق اللّه سبحانه علی التخفیف انما ورد للحث و الترغیب فی أداء حقوق الناس و الخروج عن مظالم العباد لان المطالب فی حقوقه تعالی انما هو سبحانه الکریم فالأمر مع الکریم الرحیم بخلاف حقوق الناس . (المعالم المأثورة ۴۴/۴ (ان الدلیل فی المقام علی ما قیل انه لما یکون من باب دوران الأمر بین حق اللّه و هو التصرف فی الآنیة و بین حق الناس و هو التصرف فی الغصبی فحق الناس مقدم لأن الدلیل دل علی ان حق اللّه معفو و اما حق الناس فلا یعفی عنه الّا برضی منهم. و ان شک فی أهمیة تقدم حقهم أیضا یقدم حقهم لأن الشک فیه أیضا یوجب تعیینه لا التخییر بینه و بین غیره.(

۶۸ -جناب قابل در ادامه نوشته است:

مرحوم شیخ انصاری در ردّ استدلال به روایتی در باب وصیت، آورده است؛ «ظاهر این روایت این است که حق الله با اهمیت تر از حق الناس باشد، در صورتی که این امر بر خلاف اجماع فقهاء (مبنی بر تقدم حق الناس بر حق الله) است و لذا استناد به آن صحیح نیست» (رسالة فی منجزات المریض(للشیخ الأنصاری) ۱۶۹، (مسألة [2]المشهور عدم وجوب الاستئجار للواجبات البدنیة المحضة کالصلاة و الصوم إذا لم یوص بها)؛ «و یرد علی الدلیل الثانی: أنّ ظاهر الروایة کون حقّ اللَّه تعالی أهمّ من حقّ الناس، مع أنّه خلاف الإجماع.(«

همان‌طور که مشاهده شد مرحوم شیخ انصاری، مدعی «اجماعی بودن تقدم حق الناس بر حق الله است.» مرحوم حاج آقا رضا همدانی می‌گوید: «لوجوب تقدیم حقّ الناس علی حق الله :بخاطر واجب بودن تقدیم حق الناس بر حق الله» و مرحوم آیت‌الله خوئی می‌گوید: «أن حقوق الناس أهم من حقوق اللَّه سبحانه، فکلما دار الأمر بینها و بین حق الله محضاً تقدمت حقوق الناس لأهمیتها، فهی الأولی بالمراعاة عند المزاحمة: همانا حقوق بشر با اهمیت تر از حقوق خداوند سبحان است، پس هرگاه بین حق الناس با حق الله صرف ، تعارض و تزاحمی پدید آید ، حقوق الناس مقدم می‌شود چرا که اهمیت بیشتری دارد ، پس مراعات حقوق الناس (حقوق بشر) به هنگام تزاحم ، اولویت پیدا می کند«.

۶۹ -استاد محمود طه در این خصوص گفته است:

»تمامی اصول انتقاد آمیز شریعت برگرفته از نصوص قرآن و سنتی می‌باشد که به دوره ی مدینه منسوب است؛ و در اصل مفهوم تاریخی حکومت شریعت در طول دوره ی مدنی پدید آمد؛ زیرا مسلمانان در مکه گروه سیاسی نبودند و حکومتی نیز در دوران مکه پایه گذاری نکردند. بنابراین، اگر ما الگوی

حکومت اسلامی مدینه را،نمونه و الگویی بشناسیم که شرایط سیاسی و اجتماعی قرن هفتم میلادی آن را اقتضا می‌کرده است (آن طور که استاد طه می‌گوید) هرگز ملزم نخواهیم بود که همان الگو را در شرایط جدید- که به گونه ای بنیادی با شرایط قرن هفتم میلادی تفاوت دارد- اجراء کنیم، به ویژه با توجه به آن که همه‌ی قوانین غیر قابل شریعت در مورد حقوق زنان و غیر مسلمانان، بر اساس نصوصی از قرآن و سنت پایه گذاری شده است که به دوره ی مدینه مربوط می‌باشد. براساس پیشنهاد استاد محمود طه و فهم دقیق آن می‌توان**نصوص دوره ی مدنی را که مربوط به آن شرایط بوده است به وسیله‌ی نصوص دوره‌ی مکی نسخ نمود)** «عبدالله نعیم، نواندیشی دینی و حقوق بشر، ترجمه حسنعلی نوریها، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ص ۲۱۲.(

»تاریخ مند بودن و زمان داشتن آیات بدین معنا خواهد بود که قرن هفتم میلادی را زمان آیات فروع و قرن بیستم را زمان آیات اصول بدانیم و فلسفه‌ی نسخ نیز همین است «(پیشین، ص ۱۴۴). «به همین دلیل، منطقی و ضروری است که ما اکنون روند نسخ را به عکس نمائیم، به این صورت که آنچه در گذشته محکم تلقی می‌شد، اکنون منسوخ قرار دهیم،و آنچه را که در گذشته منسوخ بود، حقوق اسلامی نوین قرار دهیم... نصوص مکی از نظر مضمون و محتوا بسیار مترقی تر از نصوص مدنی می‌باشد» (پیشین، ص ۳۱۳- ۳۱۲). «بنابر این برای تحقق اصلاحات لازم و ضروری، باز پیشنهاد استاد محمود طه را مطرح کرده و می‌گوئیم باید نصوص و آیات بعد از هجرت را که دارای یک هدف مرحله ای و انتقالی بوده اند و در زمینه ی حقوق بشر مخالف آیات مکی هستند، رها کرده و به اجرای آیات یا روایاتی بپردازیم که مربوط به دوران پیش از هجرت می‌باشد؛ نصوصی که در گذشته قابل اجرا نبودند ولی اکنون تنها راه اصلاح حقوق اسلامی به شمار می‌آیند» (پیشین، ص ۳۵۰.(

۷۰ -بهاءالدین خرمشاهی در مقاله‌ی محققانه‌ای در خصوص آیه‌ی شریفه‌ی **لا اکراه فی الدین**)بقره، ۲۵۶(، پس از ذکر نظرات مفسران شیعه و سنی در خصوص این آیه، در نتیجه گیری نوشته‌اند:

»جنگ‌های مقدس یا جهادهای صدر اول تاریخ اسلام، چه در حیات و با حضور حضرت رسول الله(ص) و چه در غیاب یا پس از رحلت ایشان واقعیت تاریخی دارد و در لااقل بعضی موارد **جهاد ابتدایی** بوده است .**یعنی مسلمانان آغازگر بوده‌اند. مانند جهاد با ایرانیان یا مصریان...**یکی از عمده ترین سئوال ها و مسائلی که در فهم معنای درست لااکراه فی الدین پیش می آید، یک واقعیت شرعی و تاریخی است. یعنی وجود و وجوب جهاد، که نخستین ثمره ی ان گسترش سریع اسلام در جزیره العرب، در عصر خود پیامبر(ص)، و پس از فوت حضرت رسول(ص)، به ویژه در آغاز عهد خلفای راشدین در بخش عظیمی از جهان در سه قاره‌ی آسیا، افریقا و حتی اروپا بود. یعنی گسترش شگرف و سریع اسلام، که به قول مخالفان و منتقدان براساس نیروی شمشیر= فتوحات نظامی و جهانگیری، و به قول مومنان/ مسلمانان و موافقان، درست در آمدن وعده‌ی الهی در نشر دعوت جهانی اسلام بر اساس از جان گذشتگی مسلمانان، یعنی به مدد جهاد تحقق یافت. جهاد همان جنگ مقدس است...

پس از درگذشت رسول الله(ص) در سال یازدهم هجری و به خلافت رسیدن ابوبکر رویداد خطرناکی رخ داد و آن ارتداد/ رده (بازگشت از اسلام) بسیاری از قبایل نو مسلمان جزیره العرب بود که ابوبکر با همه‌ی ملایمت ذاتی و نرمخویی، خطیر بودن آن را دریافت و با مشاوره و همکاری حضرت علی(ع) و عمر و کبار صحابه و به سرکردگی خالدبن ولید، قاطعانه این شورش ضد انقلابی را که همراه ظهور چندین مدعی نبوت[متنبی/ پیامبر دروغین] از جمله مسیلمه ی کذاب و اسود عنسی و سجاع بود، سرکوب کرد. در عصر عمر و عثمان و حضرت علی(ع)، و والی یاغی و باغی او در شام یعنی معاویه، یک سلسله فتوحات برق آسا که در تاریخ ادیان به کلی بی سابقه است، برای مسلمانان، به ویژه در عهد عمر حاصل شد.

در عصر ابوبکر فتح یمانه و بحرین و یمن و حضر موت حاصل شد و در اواخر سال دوازدهم هجری که خلیفه به تازگی از جنگهای داخلی/ جنگ های رده تا حدی فارغ شده بود، قصد لشکر کشی به شام را

داشت که درگذشت(سال ۱۳ ق). عمر با موقع شناسی و به کارگیری سرداران امپراطور بیزانس را در یرموک و بار دیگر در دمشق شکست داد. در دوره‌ی خلافت ده ساله‌ی او عراق، ایران، فلسطین و شام و بیت المقدس و مصر و چند منطقه‌ی مهم دیگر به دست مسلمانان فتح شد. در عصر عثمان (خلافت ۲۴ تا ۳۵ ق) این کشور گشایی‌ها ادامه یافت و ارمنستان و آسیای صغیر گشوده شد. مناطق دیگری از شمال افریقا به تصرف مسلمانان در آمد. و در سال ۲۷ ق یکی از سرداران او به نام عبدالله بن نافع با همدستی بربرها از راه دریا وارد اندلس(اسپانیا) شد. و تصرف کاملتر اندلس و تشکیل سلسله های دیرپای در آنجا در عهد بعضی از خلفای اموی تحقق یافت. و سلسله ی امویان اندلس/اسپانیا از حدود ۱۳۷ ق تا ۴۲۲ ق استقرار داشت...

جهاد به دو نوع ابتدایی (آغاز گر/ تهاجمی) و دفاعی تقسیم می‌شود و با سه طایفه جایز و گاه واجب است. ۱) اهل کتاب (به ویژه یهودیان، مسیحیان، مجوسان/زردشتیان و صابئین)... آن مایه از اکراه که در جهاد مسلمانان و فتح ایران و سایر سرزمین‌ها به کار رفته فقط زمینه ساز است. مقدمه‌ی واجب است. سخت‌گیری و جراحی برای نجات جان بیمار است. به قاعده‌ی "خذالغایات واترک المبادی) "ترک کن اسباب، و بین اهداف را)» (بهاء الدین خرمشاهی، **فرصت سبز**، نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۷۹، صص ۲۳۹ – ۲۳۱.(

راه‌حل‌های تبعیض جنسیتی در اسلام) ۱۳ -۱۰(

اکبر گنجی

قرآن سخنان پیامبر گرامی اسلام است. ملاصدرا، صدر خداشناسان مسلمان، در تفسیر قرآن خود نوشته است»:**حقیقت قرآن نزد عارفان محقق، جوهر ذات نبی**است «.[71]همین مدعا را در جلد دیگری تکرار کرده است»:**قرآن به حسب حقیقت اصلی‌اش، خلق پیامبر**است«.[72]

مولوی هم قرآن را آینه‌ی احوال پیامبر گرامی اسلام به شمار می‌آورد:

هست قرآن حال‌های انبیاء
ماهیان پاک بحر کبریا

چون تو در قرآن حق بگریختی
با روان انبیاء آمیختی

)**مثنوی**، دفتر اول، ابیات: ۱۵۴۱- ۱۵۴۰(

مدعای سخن پیامبر بودن قرآن را می‌توان به گونه‌های مختلف توضیح داد:

۱-۲-۴ -مشاهده‌ی محمد :قرآن محصول تلقی محمد بن عبدالله از عالم واقع و ابلاغ آن نگاه به دیگران است. اما مشاهده‌ی عریان وجود ندارد، تمامی مشاهدات (observations) نظریه بار (theory-laden) هستند. نظریه بر مشاهده تقدم دارد. مشاهده‌ی خارج از فرهنگ و مقدم بر فرهنگ وجود ندارد.

گزاره‌های مشاهده‌ای دینی، همچون گزاره‌های مشاهده‌ای علم، نظریه بار هستند .نظریه‌ها، خود مشاهده را تعیین یا صورت می‌بخشند. به همین دلیل، هر مشاهده‌ای، به **چنین به نظر می‌رسد** تبدیل می‌شود .نگاه

پیامبر به عالم هستی، مشاهده‌ای عریان نبود، بلکه نظریه بار بود، یعنی از پشت عینک فرهنگ مردسالارانه‌ی زمان خود به عالم و آدم می‌نگریست.

پیامبر اسلام نوزاد تازه متولدی نبود که به عالم می‌نگریست،او انسانی با چندین دهه زندگی در زیست جهان اعراب بود. پیامبر گرامی اسلام هم محصول همان جامعه‌ای بود که در آن زاده شده بود. مشاهدات محصول تربیت در بافت‌های دینی و فرهنگی متفاوت هستند .محیط اجتماعی و تربیت فرهنگی به تجارب شکل می‌دهند.[73]

۴-۲- زبان محمد :پیامبر وقتی تصمیم گرفت مشاهدات خود را در اختیار دیگران بگذارد، چاره‌ای نداشت جز آن‌که آن‌ها را به زبان بریزد. این برساخته‌ی انسانی، یعنی زبان، نه تنها خنثی نبود، بلکه تماماً مردسالارانه بود. همه‌ی سخنان پیامبر- قرآن و سنت قولی معتبر- مردسالارانه هستند. به همین دلیل ساده که پیامبر نمی‌توانست زبان جدیدی خلق کند. او مجبور بود از همان زبانی که آدمیان پیش از او برساخته بودند، برای بیان مقاصدش استفاده کند.

سراپای وجود و هویت بشری‌اش، تاریخی بود. قرآن صورت زبانی تجربه‌ی پیامبر است. به تعبیر دیگر، تجربه‌ی مردسالارانه، به زبان مرد سالارانه ریخته شد.

۴-۲-۳ -کشف محمد :اگر »تجربه‌ی وحیانی«، را تجربه‌ی «کشفی» به شمار آوریم، کشف **فقط** ابعاد »پنهان« و صور «پوشیده‌ی» هستی را در بر می‌گیرد، نه احکام فقهی را که همان احکام جاری و ساری در منطقه‌ی شبه جزیره عربستان و برساخته‌ی آنها بود.

احکام فقهی ای که از پیش در عرف رایج بوده هستند، چه ارزشی دارند که صید شوند؟ به تعبیر دیگر، در تجربه‌ی کشفی پرده‌ها و صوری که مانع دیدن هستند، کنار می‌روند و تجربه‌گر، اعماق هستی را «کشف (Unveiling the Truth) «می‌کند. حقیقتی که محمد کشف کرد، هویت الوهی (divine) کل عالم هستی (ظاهر و باطن، اول و آخر) بود:

هو الاول و الاخر والظاهر و الباطن :اوست اول و آخر و ظاهر و باطن (حدید، ۳).

الله نورالسموات والارض :خدا نور آسمان و زمین است (نور، ۳۴).

هو معکم اینما کنتم :او هرجا که باشید با شماست (حدید، ۴).

نحن اقرب الیه منکم و لکن لاتبصرون :ما به آن [جان شما] از شما نزدیک تریم، ولی شما به چشم بصیرت نمی‌بینید (واقعه، ۸۵).

و اعلمو ان الله یحول بین المرء و قلبه :بدانید که خداوند بین انسان و قلب او حائل می‌گردد (انفال، ۲۴).

اذا سألک عبادی عنی فانی قریب :چون بندگانم درباره‌ی من از تو سوال کنند [بگو] من نزدیکم (بقره، ۱۸۶).

نحن اقرب الیه من حبل الورید :ما به او از رگ جان نزدیکتریم (ق، ۱۶).

اینما تولوا فثم وجه الله :به هر جا روی آورید، رو به سوی خداوند است (بقره، ۱۱۵).

لو دلیتم بحبل الی الارض السفی لهبط علی الله:اگر ریسمانی را به پائین ترین اعماق زمین فرو برید، بر خدا وارد خواهد شد.[74]

ابن عربی گفته است که «اهل کشف» کسانی هستند که «تمام صور وجود» را خود خدا به شمار می‌آورند: گوینده و شنونده. محمد کشف خود را به همه‌ی آدمیان عرضه داشت. به انسان‌ها یادآور می‌شد که سراپای وجود شما خدایی است :**فان الله خلق آدم علی صورته** .می‌گفت: اگر پرده های مانع دیدن را کنار زنید، در می یابید که خدا، گوش و چشم و زبان و دست و پای شماست.[75]

آنچه مانع دیدن حقیقت الوهی همه‌ی هستی می‌گردد، حجاب‌هایی است که در مقابل ما سر برhفراشته هستند»:**ان الله سبعین حجابا من نور و ظلمه لو کشفها لاحرقت سبحات وجهه ما ادرکه بصره من خلقه :**بین حق و خلق حجبی در کار است که اگر رفع شوند جلال وجه خدا آنچه را از خلق به چشم می آید، می سوز هستند«.[76]

کشف محمد این بود که ظاهر و باطن و آغاز و پایان ما خداست :**انا لله و انا الیه راجعون :**ما از خداییم و به خدا باز می‌گردیم (بقره، ۱۵۶) .**الی الله تصیرالامور:**کارها به خدا باز می‌گردد (شوری، ۵۳). او می‌خواست که آدمیان یقین داشته باشند که با و درخدایند و قیامت هم یکی از مقامات در خدایی است :**الذین یظنون انهم ملقوا ربهم و انهم الیه راجعون:**کسانی که یقین دارند به لقای پروردگارشان می‌رسند و بازگردنده به سوی او هستند (بقره، ۴۶). این مضمون را دائماً تکرار می‌کرد:**والی الله ترجع الامور**)بقره، ۲۱۰ – آل عمران، ۱۰۹- انفال، ۴۴- حج، ۷۶- فاطر، ۴ – حدید، ۵(، **والیه ترجعون**)بقره، ۲۴۵- یونس، ۵۶ -هود، ۳۴- انبیأ، ۳۵- مومنون، ۱۱۵- قصص، ۷۰ و ۸۸ -عنکبوت، ۱۷ و ۵۷- روم، ۱۱- سجده، ۱۱- یس، ۲۲ و ۸۳- زمر، ۴۴- فصلت، ۲۱- زخرف، ۸۵ -جاثیه، ۱۵.[77](

عارفان برای بیان این مقصود، از تشبیه دریا و موج استفاده کرده‌هستند. مطابق مدعای آنان، یک هستی دریاوحش بیشتر وجود ندارد. بقیه‌ی چیزهایی که موجودات مستقل**به نظر می‌رسند** در واقع موج‌های دریای هستی هستند که هیچ استقلالی از خود ندارند. همه‌ی آنها، حالات مختلف اقیانوس هستی هستند. مولوی، همین حقیقت را بازگو کرده است:

ما چو چنگیم و تو زخمه می زنی
زاری از ما نه تو زاری می‌کنی

ما چو نایيم و نوا در ما ز تست
ما چو کوهیم و صدا در ما ز تست

ما چو شطرنجیم هست اندر برد و مات
برد و مات ما ز تست ای خوش صفات

ما عدم‌هاییم هستی‌ها نما
تو وجود مطلقی هستی ما

)**مثنوی**، دفتر اول، ابیات: ۶۰۵- ۶۰۱(

آنچه از دریا به دریا می‌رود
از همانجا کامد آنجا می‌رود

از سر که سیل های تیزرو
وز تن ما جان عشق آمیز رو

)**مثنوی**، دفتر اول، ابیات: ۷۷۱- ۷۷۰(

ما ز دریاییم و دریا می‌رویم
ما ز بالاییم و بالا می‌رویم

کشتی نوحیم در طوفان روح
لاجرم بی دست و بی پا می‌رویم

)**دیوان کبیر**، غزل ۱۶۷۴(

استفاده از تشبیه فرو ریختن قطره آب در اقیانوس آب، در عرفان یهودی هم تشبیهی رایج است. به عنوان نمونه، ربی اسحاق عکر (Rabbi Isaac of Acre) در این خصوص گفته است:

»او [روح] با عقل الهی [یعنی خداوند] جفت خواهد شد و او با روح یکی خواهد شد... و او و عقل یک می‌شوند، گویی کسی آب کوزه را به چشمه‌ی جاری می‌ریزد، و در آنجا همه یکی می‌شوند«.[78]

حلاج از تشبیه امتزاج شراب با آب استفاده کرده است. می‌گوید:

مزجت روحک فی روحی کما
تمزج الخمره فی الماء الزلال

فاذا مسک شیء مسنی
فاذا انت انا فی کل حال

»روح تو با روح من درآمیخت آن چنان که شراب با آب زلال در آمیزد. و هر گاه چیزی تو را لمس کند مرا لمس کرده است؛ بنابر این **در همه حال تو من** هستی«.[79]

مایستر اکهارت (۱۳۲۸- ۱۲۶۰ م) هم از تمثیل قطره و دریا استفاده کرده است. عارف قطره‌ای که در دریا فانی می‌شود و تبدیل به دریا می‌گردد. بدین‌ترتیب هیچ هویتی برای شخص باقی نمی‌ماند.

محمد هم بر هستی بی صورت، صورت‌هایی می‌افکند که از فرهنگ و زبان عصر خود گرفته بود. مشاهدات و کشف‌اش گرانبار از نظریه بود. هستی بی صورت (خدا و آخرت) را در صورت‌های عصر خود عرضه می‌کرد. اما آن حقیقت بی صورت، از همه‌ی صور می‌گریزد:

بگیر دامن لطفش که ناگهان بگریزد
ولی مکش تو چو تیرش که از کمان بگریزد

چه نقش ها که ببازد چه حیله ها که بسازد
به نقش حاضر باشد ز راه جان بگریزد

بر آسمانش بجویی چو مه ز آب بتابد
در آب چون که درآیی بر آسمان بگریزد

ز لامکانش بخوانی نشان دهد به مکانت
چو در مکانش بجویی به لامکان بگریزد

از این و آن بگریزم ز ترس نی ز ملولی
که آن نگار لطیفم از این و آن بگریزد

(**دیوان کبیر**، غزل ۹۰۰)

مطابق فلسفه‌ی مولوی، خداوند بی صورتی است که آدمیان برای او صورت سازی می‌کنند:

ور ببینی روی زشت آن هم توی
ور ببینی عیسی و مریم توی

او نه این است و نه آن او ساده است
نقش تو در پیش تو بنهاده است

(**مثنوی**، دفتر چهارم، ابیات: ۲۱۴۲- ۲۱۴۱)

خدای غیرمتشخص بی صورت، گوهر سنت عرفانی مسلمان‌ها است. رویارویی با هستی بی صورت است که موجب حیرت عارفان و پارادوکسیکال شدن زبان آنها می‌شود:

حیرت محض آردت بی صورتی
زاده‌ی صد گون آلت از بی آلتی
فاعل مطلق یقین بی صورتست
صورت هستند دست او چون آلت است

(**مثنوی**، دفتر ششم، ابیات: ۳۷۱۳ و ۳۷۴۱)

شیشه‌های رنگ رنگ آن نور را
می‌نمایند این چنین رنگین بما

چون نماند شیشه‌های رنگ رنگ
نور بی رنگت کند آنگاه دنگ

خوی کن بی شیشه دیدن نور را
تا چو شیشه بشکند نبود عمی

(**مثنوی**، دفتر پنجم، ابیات ۹۹۱- ۹۸۹)

خدای فرا شخصی، در سنت مسلمین، جایگاه بلندی دارد. ابن عربی، مولوی، ملاصدرا (۱۰۵۰ -۹۷۹)، برخی از نظریه پردازان این خدایند. امام محمد غزالی هم گفته است، عارفان: «از اینجا، **از پستی مجاز به بلندی حقیقت** ره می‌یابند و به تکمیل معراج روحی پرداخته و با مشاهد و عیان در می‌یابند **در هستی جز خدای تعالی چیز دیگری نیست**، و هر چیزی جز او رو به فناست».[80]

این سنت از چنان قوت و استحکامی برخوردار است که یکی از مراجع تقلید فعلی حوزه‌ی علمیه قم گفته است، نیازی به تأویل آیات قرآن وجود ندارد، ظواهر شرعی (آیات قرآن) با این مدعا سازگارترند که جز خداوند هیچ غیری وجود ندارد. کل عالم هستی، یک موجود (خدا) بیش نیست.[81]

آری حقیقت قرآن چیزی جز این نیست. شمس تبریزی از ابن مسعود روایت کرده است: «معنی فلان آیت از مصطفی صلوات علیه با صحابه بگفت، و معنی دوم در گوش من بگفت؛ که اگر با شما بگویم گلوی مرا ببرند صحابه».[82]

آن معنی چیزی می‌توانست باشد، جز وحدت وجود؟ به همین دلیل شمس به مولوی می‌آموخت که از ظاهر و قشر قرآن به باطن آن عبور کند: «آن ظاهر نی، اکنون تو بدان مچفس. ائمه روا نمی دارند. ائمه که باشند؟ مرا با ائمه چه کار؟ ما خود ائمه‌ایم».[83]ائمه، فقیهان ظاهرگرایند که شمس آن‌ها را «موشان خانه‌ی دین محمد خراب کنندگان»[84]نامیده و گفته است:

«این ها که در روزگار بر منبرها سخن می‌گویند، و بر سجاده‌ها نشسته هستند، راهزنان دین محمدند».[85] ملاصدرا خداوند را «صرف وجود» دانسته است و آیه‌ی نور را هم به عنوان شاهد عرضه کرده است. اگر خداوند صرف وجود باشد، هرگونه ماهیت از او سلب خواهد شد.

خدای فیلسوفان و عارفان مسلمان، خدای غیرمتشخص است، اما خدایی که فقیهان، برساخته‌اند، خدای متشخص انسان‌وار اعتبارساز مجازات کننده‌ای است که تاج پادشاهی جهان را بر سر دارد. مسلمان‌ها، هر وقت بخواهند به بزرگان فرهنگ اسلامی اشاره کنند، از ابن عربی، غزالی، مولوی، ملاصدرا و... نام می‌برند. همه‌ی این بزرگان، در برابر اسلام فقیهانه قرار داشتند.[86]ابن عربی نوشته است:

«خدای تعالی می‌گوید :**وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه**(اسراء، ۲۳) و نیز می‌گوید :**یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله**)فاطر، ۱۵ .(برای مخلوق، افتقاری به غیر خدا ذکر نکرده و نیز مقدر نفرموده است که غیر خدا پرستیده شود، پس ناچار او عین هر شیء است. یعنی عین هر چیزی است که مورد احتیاج باشد و عین هر چیزی است که پرستیده می‌شود. همان طور که عین عابد در هر عبادتی است.

چنان که فرمود **کنت سمعه و بصره ...**پس در عابد و معبود غیر از هویت او ظاهر نشده است. حکمت، سبب و علت او نیز غیر خودش نیستند. معلول و مسبب وی نیز چیزی جز او نمی باشند. پس او می‌پرستد و پرستیده می‌شود ... [87]معلوم است که بعضی از ما به بعضی دیگر محتاجیم. پس اسماء ما اسماء خداست. چرا که بلاشک نیازمندی به اوست. اعیان ما در نفس الامر ظل اوست نه غیر او. پس او هویت ماست و هویت ما نیست».[88]

کسی که در **کشف** به چنین مقامی‌رسد، تمام سخنان خود را سخنان خداوند به شمار خواهد آورد. برای اینکه می‌بیند که موجی از امواج اقیانوس هستی بیش نیست. تمامی آیاتی که قرآن را کلام الله به شمار می‌آورند،باید چنین فهمیده شوند.

ابن عربی هم تمام الفاظ و محتوای **فتوحات مکیه** را کلام الله به شمار می‌آورد. تنها نقش او در این زمینه، نوشتن دیکته‌ای بود که خداوند املا می‌کرد. در واقع املا نویس هم کسی جز خود خدا نبود. تنها تفاوت ابن عربی با پیامبر گرامی اسلام این است که پیامبر رسول مشرع بود، اما ابن عربی وظیفه‌ی تشریعی نداشت:

«علم الهی همان علمی است که خداوند با الهام و با انزال روح الامین بر قلب القا می‌کند و این کتاب از این دست است .**قسم به خدا که حرفی از این کتاب را ننوشتم مگر با املای خداوند** و القای ربانی یا دمیدن روحانی ...**با اینکه ما رسول مشرع و نبی مکلف**نیستیم».[89]

تمامی احکام فقهی که امروزه مورد مناقشه قرار گرفته‌اند، پیش از پیامبر گرامی اسلام وجود داشته‌اند. به تعبیر دیگر، شاید کمتر از ۵ در صد احکام فقهی **تأسیسی** باشند، بیش از ۹۵ درصد آنها احکام **امضایی** هستند .آن‌ها برساخته‌های مردم زمانه و ادیان پیشین بودند.

این احکام واجد هیچ نکته‌ی مکشوفه یا ارزشمندی نیستند که از طریق تجربه‌ی وحیانی صید یا کشف شوند. پیامبر گرامی اسلام، با اندکی اصلاح، عرف رایج مردم زمانه را پذیرفت و امضا کرد.[90] از این رو، مسلمان‌ها بدون آنکه نگران آن باشند که سخنان خداوند را نقض می‌کنند، می‌توانند کلیه‌ی احکام مربوط به زنان (و دیگر احکام فقهی)، که برساخته‌ی مردم زمانه‌ی پیامبر و پیش از آنهاست، را کنار بگذارند.

خداوند مردها را **برتر از زن‌ها، و مسلط بر آنها** به شمار نیاورده است، این نظر اعراب بود و نظر آنها در قرآن بازتاب یافته است. نباید گمان کرد که خداوند زن‌ها را دارای مکر عظیم خوانده، بلکه فرهنگ مردسالارانه‌ی زمانه وارد قرآن شده است.[91]

ما مدعای سخن پیامبر بودن قرآن را با نظرات بزرگانی از فرهنگ اسلامی تأیید کردیم که همگی متعلق به برادران اهل سنت هستند، نه شیعیان. این مدعا را با استناد به نظرات اهل سنت از زوایای دیگری هم می‌توان تأیید کرد.[92]

۵ -دین برای خدا و آخرت

مهندس مهدی بازرگان، یکی از نمادهای آزادی‌خواهی ایران است. او اولین نخست وزیر پس از انقلاب ۱۹۷۹ بود که با حمله‌ی بی امان مارکسیست‌ها و چپ‌های مذهبی، به اتهام لیبرال و آمریکایی بودن سرنگون شد. او یکی از تأثیرگذارترین نواندیشان دینی پیش از انقلاب است. اما مهم ترین نظریه‌ی دین شناسانه‌ی او که در آخر عمر مطرح کرد آن‌چنان که شایسته‌ی آن بود، بدان پرداخته نشد.

نتیجه‌ی یک عمر نواندیشی دینی بازرگان این بود که «دین فقط برای خداگرایی و آخرت است.» یعنی، بازرگان در پایان راه به «کشف محمد» رسید. به گفته‌ی او، دین برای حکومت کردن نیست، دین برای آن است که ما را به خدا نزدیک سازد. اسلام فقاهتی در برابر اسلام کشفی است.

»اسلام فقاهتی»، برساخته‌ی فقیهان است. فقها به دلیل ارتباطی که با قدرت داشتند و قدرتی که بدین‌ترتیب کسب کرده بودند، اسلام فقاهتی را جانشین کشف محمد (تجربه‌ی وحیانی) کردند و آن را بر اذهان و اعمال مسلمان‌ها حاکم گردانیدند. اسلام فقاهتی و خود فقها تبدیل به حجاب ضخیم و بزرگی شده‌اند که مانع رویت هویت الوهی عالم هستی می‌شوند.

باید به این پرسش پاسخ گفت: سنگسار کردن زناکاران، کتک زدن زنان ناشزه، چند همسری، تحمیل نابرابری‌های جنسیتی، چه کسی را موحد کرده و می‌کند؟ یکی از مهم ترین دلایل توسعه نایافتگی جوامع مسلمان، سیطره‌ی فقیهان بر این جوامع بوده است. موحد کردن انسان‌ها نیست که باعث تحمیل احکام برساخته‌ی آدمیان پیش از قرن هفتم میلادی به مردم قرن بیست و یکم می‌شود، ولایت مطلقه‌ی فقیهان است که این تحمیل را ایجاب کرده است. اگر تحمیل فقه منتفی گردد، ولایت فقیهان بلاموضوع خواهد شد. پیروزی تاریخی اسلام فقاهتی و اشعری گری، به معنای حقانیت و صدق «خدای» آنها نیست، شکست معتزله را هم نباید به منزله کذب و بطلان «خدای» آنها و فیلسوفان و عارفان مسلمان تلقی کرد.[93]

۶ -متن (text) و سیاق (context) متن

قرآن متنی متعلق به ۱۴ قرن پیش است. به قرآن باید در این سیاق نگریست .(contextualization) دنیای گذشته، دنیای نابرابری‌ها بود. برابری زنان و مردان، اندیشه‌ای مدرن و متعلق به دوران اخیر است. سه موج جنبش فمینیستی موفق به دست‌یابی به بسیاری از حقوق زنان شده است، اما تا برابری تمام عیار، راه زیادی در پیش است.

از این جهت، نمی‌توان متون مقدس دینی ادیان ابراهیمی (تورات، انجیل، قرآن) یا ادیان شرقی را محکوم کرد که چرا نماد برابری زنان و مردان نیستند. چنین انتظاری ناموجه است. متون یادشده نمی‌توانسته‌اند بیان‌گر مدعیات فمینیستی قرن ۲۱ باشند. آن‌ها به شدت وابسته به بافتارند .(context dependent) نگاهی گذرا به نظرات متفکران بزرگ تاریخ تا قرن بیستم، نشان می‌دهد که اکثر آن‌ها نظرات تحقیرآمیزی به زن‌ها داشته‌اند .[94]زنان در قرن بیستم، پس از مبارزات مداوم، به حق رأی دست یافتند. از این رو، محکومیت اخلاقی متون مقدس دینی، به دلیل نگاه مردسالارانه‌شان، منصفانه نخواهد بود.

آن پیش فرض بلادلیل که متون مقدس دینی را سخنان خداوند به شمار می‌آورد، با این پرسش اندیشه سوز مواجه می‌شود که چگونه خدای قادر مطلق، عالم مطلق و خیر محض، نگاهی مردسالارانه و تبعیض آمیز به انسان‌ها داشته است؟

خدا، از آن جهت که عالم مطلق است، کم اطلاع نیست که زنان را فرومایه تر از مردها به شمار آورد. خدا، از آن جهت که خیر محض است، نمی‌تواند بین انسان‌ها فرق بگذارد و با جعل احکام بسیار تبعیض آمیز زنان را به گونه‌ای از حقوق شان محروم سازد که پس از قرن‌ها محرومیت و مبارزه، زنان حتی در جوامع توسعه یافته، هنوز با مردها برابر نگشته‌اند.

کنار نهادن این پیش فرض نامدلل که «قرآن سخن خداوند است»، اقرار به **بشریت و تاریخمندی** پیامبر، توجه به سیاق و بافتاری (context) که متن (text) در آن زاده شد (قرآن حاشیه‌ای بر متن جامعه‌ی عرب زمان پیامبر است[95](، وقوف به این امر که احکام فقهی قرآن چیزی جز عرف رایج مردم زمانه نبوده‌اند[96]، نه تنها حلال مسأله‌ی تبعیض جنسیتی در اسلام است، بلکه حلال تعارض دین با دموکراسی و آزادی و حقوق بشر است.

این پیش انگاشت‌های هرمنیوتیکی، انتظارات مومنان از متن (کتاب و سنت معتبر نبوی) را دگرگون خواهند کرد. در این نوع دین شناسی، دین حول محور کشف محمد سامان می‌یابد .اما باید به هوش بود که واقع گرایی همین قلمرو هم ، واقع گرایی دینی بافت بنیاد (contextual religious realism) است.

۷ -تحول دین

جامعه شناسی دین، رابطه‌ی دوسویه‌ی دین و جامعه را بر ملا کرده است. یعنی نه تنها دین بر جامعه تأثیر می‌گذارد، بلکه از تحولات اجتماعی به شدت تأثیر می‌پذیرد .فرایند مدرنیزاسیون در جوامع مختلف، تغییرات بسیاری در ادیان پدید آورده است. جنبش اصلاح دین، همان طور که ماکس وبر گفته است، نقش مهمی در فرایند سرمایه داری در جهان غرب ایفا کرد.

اما از سوی دیگر نباید فراموش کرد که فرایند مدرنیزاسیون در جهان غرب، مسیحیت (یعنی کلیسا) را وادار کرد تا خود را با مدرنیته سازگار سازد. هر چه سطح توسعه‌ی اجتماعی -اقتصادی در کشوری بیشتر باشد، اجرای احکام تبعیض آمیز ادیان بیشتر غیر عملی می‌گردد. هر چه زنان تحصیل کرده‌تر، شاغل‌تر باشند، استقلال بیشتری پیدا می‌کنند و ترجیحات برابری طلبانه را بر همه، از جمله ادیان، تحمیل می‌کنند.

طی فرایند مدرنیزاسیون، زنان برابری طلب، خواستار «باز تفسیر» عهد جدید و «حذف «آیه‌های «تحقیر» کننده و «فرودست»ساز انجیل شدند .[97]به تعبیر دیگر زنان با صدای بلند اعلام کردند: تاکنون مردها جهان و کتاب مقدس را تفسیر کرده‌اند، اما اینک نوبت زنان است که به جهان و کتاب مقدس زنانه بنگرند، تا از این طریق همه‌ی برساخته‌های سرکوبگرانه مردان فروپاشد.

مبارزه ی همه جانبه‌ای که علیه کلیسا آغاز شده بود، عقب نشینی گام به گام را به دنبال آورد. دین در جوامع توسعه یافته‌ی مدرن، قلمرو دولت را ترک کرده و به عنوان »معنابخش» به زندگی ایفای نقش می‌کند. اگر چه در همین نقش هم، در جوامع کثرت گرا، با رقبای جدی‌ای در حال رقابت است. فیل زاکرمن گفته است: «هر جایی که فمینیسم نیروی فرهنگی توانایی باشد، دین به ناگزیر باید خود را با آن وفق دهد«.[98]

امروزه سطح توسعه‌ی اجتماعی ایران از همه‌ی کشورهای خاورمیانه، به استثنای ترکیه، بالاتر است. به همین دلیل، بنیادگرایان نتوانسته و نمی‌توانند جامعه‌ی ایران را به افغانستان یا عربستان تبدیل کنند. دین در جوامع فئودالی، خود را با فئودالیسم سازگار کرد، و در جوامع مدرن، خود را با مدرنیته سازگار خواهد کرد. بنیادگرایی دینی، سنتگرایی دینی و نوگرایی دینی، سه شاهد این مدعا هستند. بنیادگرایی و سنتگرایی و نوگرایی سه واکنش متفاوت به مدرنیته و سکولاریسم هستند.[99]

فیلسوفان فقط به تحولات نظری (تصورات و تصدیقات) توجه دارند و تأثیر آنها بر تحولات اجتماعی را مهم ترین متغیر به شمار می‌آورند. به گمان آنان، اصلاح دینی بر اصلاح اجتماعی تقدم دارد. در برابر جامعه شناسان نقش تحولات اجتماعی بر معرفت و دین را مهم می‌دانند و مورد توجه قرار می‌دهند. به گمان اینان؛ تحولات اجتماعی دین را مجبور به سازگاری با شرایط نوین خواهد کرد.

تحولات اجتماعی- اقتصادی ایران در حال عوض کردن اشکال حقوقی هستند. جامعه‌ای که در ابعاد مختلف در حال بزرگ تر شدن است ، به صور حقوقی بزرگ تری نیازمند است که متناسب با ابعاد آن باشد. لباس حقوقی که بنیادگرایان حاکم برای مردم ایران دوخته هستند، در حد قد و قامت جامعه ایران نیست. این لباس به سرعت در حال پاره شدن است. شواهد و قرائن مدعای ما، به قرار زیر هستند:

ایران دارای «ساختار جمعیتی جوان» است. حدود هفتاد درصد جمعیت کشور که همگی پس از انقلاب به دنیا آمده‌اند، زیر ۳۰ سال هستند. نسل جوان ایران مدافع ارزش‌های مدرن است. اگر چه نظام حقوقی تبعیض جنسی ناروایی برقرار کرده است، اما، کوشش‌ها و فعالیت‌های مداوم زنان، موفقیت های بسیاری به ارمغان آورده است.

در سال ۱۳۵۵، ۲/۱۱ درصد زنان شاغل بودند (یعنی ۴۶۰۰۰۰ نفر از ۴۱۱۲۶۳۶ شاغل کشور)، اما در سال ۱۳۸۵، ۱/۱۲ درصد زنان شاغل هستند (یعنی ۲۷۸۲۰۰۰ نفر از ۲۰۴۷۶۰۰۰ شاغل کل کشور)، که از این میزان حدود ۳۶ درصد آن را زنان دارای تحصیلات عالی تشکیل می‌دهند.

طول عمر متوسط زنان به ۸/۷۱ سال افزایش پیدا کرده است (ترکیه ۹/۷۳، مصر ۷۳، مراکش ۷/۷۲ .(۸/۷۶ درصد زنان ایران باسودهستند (مصر ۴/۵۹، ترکیه ۶/۷۹، مراکش ۶/۳۹). ۶/۳۸ درصد زنان ایران در فعالیت‌های اقتصادی مشارکت دارند(ترکیه ۷/۲۷، مصر ۱/۲۰). تعداد دختران دانشجو بیش از پسران دانشجو است و همه ساله تعداد دخترانی که در کنکور دانشگاه‌ها قبول می‌شوند، از پسران بیشتر است. تعداد فارغ التحصیلان دختر هم بیش از پسران است. [100]

سرکوب‌های سازمان یافته‌ی رژیم نتوانسته است مانع فعالیت سیاسی- اجتماعی زنان برای مطالبات برابری خواهانه و آزدای طلبانه گردد. به تعبیر مارکسی، زیربنای اقتصادی (نیاز خانواده‌ها به کار زنان برای تأمین مخارج زندگی مشترک)، باعث پذیرش کار کردن زنان حتی از سوی بنیادگرایان شده است. بدین‌ترتیب، زیربنای اقتصادی، روبنای حقوقی را تغییر داده است. همه‌ی خانواده‌های مسلمان (سنتگرا، بنیادگرا و نوگرا) خواهان تحصیل دختران خود هستند. اگر دختری نتواند وارد مدرسه شود، ناشی از فقر اقتصادی خانواده‌ی اوست.

اگر دختری نتواند وارد دانشگاه شود، علاوه بر فقر، ناشی از ظرفیت پذیرش دانشجو در نظام آموزشی ایران است که امکان پذیرش تمام شرکت کنندگان در کنکور سراسری را ندارد .همین محدودیت ظرفیت و دولتی بودن دانشگاه‌ها، به حکومت امکان داده است تا داوطلبان دگراندیش (اعم از دختران و پسران) را در سیستم گزینشی حذف کند.

تجربه‌ی سه دهه حکومت اسلامی در ایران، تصورات مردم ایران از دین را به شدت دگرگون ساخته است. روشنفکری دینی به حق از سکولاریسم، به معنای تفکیک نهاد دولت از نهاد دین، دفاع کرده و می‌کند. برای اینکه دولت دینی (حکومت دینی)، نظام «سلطه‌گر» و »تبعیض‌ساز»ی است که دین را هم نابود خواهد کرد. سکولاریسم، یکی از پیش شرط های گذار به نظام دموکراتیک است. دولت سکولار منوط به شروط زیر است:

الف- دولت، برساخته‌ای بشری و نامقدس است.

ب- دولت، مجری قوانین دینی (احکام فقهی) نیست.

ج- دولت، نه مفسر رسمی دین، نه برسازنده‌ی قرائت خاصی از دین، و نه تحمیل کننده روایت خاصی از دین است (نفی دین دولتی).

د- دولت، نسبت به ادیان مختلف بی طرف است.

ه- روحانیت و فقیهان دارای هیچ حق ویژه‌ای نیستند.

این روایت از نسبت نهاد دین و نهاد دولت، رویکردی نیست که کسی را بر آشوباند. اما ما در آغاز مقاله مدعای قوی تری به این شرح مطرح کردیم:

»تا حدی که من می فهمم، در چارچوب همین سنت فکری می‌توان نه تنها مسأله‌ی تبعیض جنسیتی را حل کرد، بلکه اگر توجه فقط و فقط به «کشفب پیامبر گرامی اسلام معطوف شود، آن کشف با دموکراسی و آزادی و حقوق بشر مدرن و برابری زنان و مردان ، تعارض ندارد و نخواهد داشت«.

اگر دینی که محمد عرضه کرد از کشفی واقعی حکایت می‌کرد، آداب و رسوم و مجازات‌ها و تشویق‌های رایج در زمان و مکان- یعنی کل دستگاه فقهی، هیچ ربطی به آن کشف نداشت و ندارد. بازگشت به پیام محمد و الگو قرار دادن او، بازگشت به کشف او و نگاه موحدانه به عالم و آدم است. جنسیت زدایی از کشف محمد، شرط لازم نگاه موحدانه به عالم و آدم است.[101]

بدین‌ترتیب، قلمرو سکولار شده‌ی دولت، سراسر بشری و عقلایی خواهد شد. اما این مدعای دوم- کلام الله نبودن قرآن و محدود بودن دین به کشف پیامبر- ممکن است رادیکال به نظر آید. من در چارچوب ایران سخن می‌گویم. ایرانی که تجربه‌ی سه دهه سلطه‌ی فقیهان را در انبان دارد. نمادهای نواندیشی دینی ایران (عبدالکریم سروش، مصطفی ملکیان، محمد مجتهد شبستری)، طی دهه‌ی گذشته با نوشته‌های خود گفته‌اند که قرآن سخنان پیامبر اسلام است، نه سخنان خداوند.[102]

این مدعا در جامعه‌ای که سه دهه تحت سلطه‌ی فقیهان قرار داشته، گوش‌های شنوای بسیاری یافته است. جوامع مسلمان خاورمیانه فاقد تجربه‌ی حکومت دینی هستند. اگر چه این تجربه به بهای زیادی برای مردم ایران تمام شد، اما در عوض دستاوردهای تاریخی فراوانی پدید آورد که غیر قابل انکار است.

برابری جنسی و آزادی زنان، نقش کلیدی در گذار ایران به نظام دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر ایفا می‌کند. از این منظر شاید بتوان از نواندیشان دینی انتقاد کرد که کمتر از آن‌چه نیاز بوده به طور مشخص و موردی درباره‌ی رفع تبعیض جنسی و آزادی زنان سخن گفته‌اند.

روشنفکری دینی اگر اصلاح دینی را مقدم بر اصلاح سیاسی می‌داند، باید به طور خاص به آزادی و برابری زنان بپردازد، تکلیف نگاه مردسالارانه و تبعیض جنسیتی درون متن (کتاب و سنت معتبر نبوی) را روشن سازد، و روایتی از دین برسازد که برابری و آزادی زنان از ارکان‌اش باشد. روشنفکری دینی اگر گذار ایران به نظام دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر را مهم‌ترین پروژه‌ی خود تلقی می‌کند، باید از برابری زنان و آزادی آن‌ها به طور ویژه دفاع کند، برای اینکه برابری بنیاد دموکراسی است.

به میزانی که برابری در جامعه‌ای بسط و گسترش می‌یابد، دموکراسی هم به همان اندازه گسترش خواهد یافت. دموکراسی منوط و متکی به حوزه‌ی مستقل از دولت (جامعه‌ی مدنی :یعنی مجموعه‌ای از سازمان‌ها و نهادها و همچنین مجموعه‌ای از کنش‌گران اجتماعی سازمان یافته و ساختارمند) است.

هر قدر جامعه قدرتمندتر شود، از قدرت لویاتانی دولت کاسته خواهد شد. تلاش زنان برابری خواه ایرانی برای متشکل کردن خود، تلاش برای برساختن قلمرو مستقل از دولت است. تلاش برای برساختن هویت مقاومت و خلق باهماد (community) خاص خود است.

این فرایند وقتی وارد مبارزه‌ی با پدرسالاری و ساختار تولید و بازتولید جنسیت می‌شود، سوژه سازی را آغاز می‌کند. سوژه‌هایی که به عنوان کنش‌گران اجتماعی جمعی دموکراسی را از پایین می‌سازند.

اگر زنان برابری خواه و آزادی طلب بتوانند جنبشی متشکل به راه بیندازند که علائق و ترجیحات و منافع آن‌ها را دنبال کند، یکی از پیش شرط‌های اجتماعی گذار به دموکراسی را فراهم می‌سازند. آیا عجیب نیست که یک مرجع تقلید حوزه‌ی علمیه‌ی قم (آیت الله صانعی) بیش از روشنفکری دینی به دنبال حل مسائل و رفع مشکلات زنان است؟

پاورقی‌ها:

۷۱ -ملاصدرا، **تفسیر القرآن کریم** ، تصحیح محمد خواجوی،انتشارات بیدار، ج ۵، ص ۲۲.

۷۲ -ملاصدرا، **تفسیر القرآن کریم**،تصحیح محمد خواجوی،انتشارات بیدار، ج ۷، صص ۱۹۵- ۱۹۴.

۷۳ -به عنوان نمونه به مشاهده‌ی زیر توجه کنید که در زمان و مکانی رخ داده که در آن نگاه عبرانی به عالم در آن حاکم بوده است. «بافت عبرانی» به این مشاهده، شکل و محتوا بخشیده است:

»در سالی که عزیای پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر**کرسی بلند و عالی نشسته** بود و هیکل از دامن های وی پر بود. و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آن ها شش بال داشت، و با دو تا از آن ها روی خود را می پوشانید و با دو تا پاهای خود را می پوشانید و با دو تا نیز پرواز می‌کرد. و یکی دیگری را صدا زده، می‌گفت:قدوس، قدوس، قدوس، یهوه صبایوت تمامی زمین از جلال او مملو است. و پایه های آستانه از آواز او که صدا می زد، می لرزید و خانه از دود پر شد. پس گفتم: وای بر من که

هلاک شده ام؛ زیرا من مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صبایوت پادشاه را دیده است. آن گاه یکی از سرافین نزد من پرید، در حالی که اخگری را که با انبر از روی مذبح برگرفته بود در دست داشت، آن را بر دهانم گذارده، گفت که اینک این لب هایت را لمس کرده است و عصانت رفع شده و گناهت کفاره گشته است. آن گاه آواز خداوند را شنیدم که می‌گفت: که را بفرستم و کیست که برای ما برود؛ گفتم لبیک، مرا بفرست) «**کتاب مقدس**، کتاب اشعیاء نبی، باب ششم: ۹-۱.(

مشاهدات پیامبر گرامی اسلام هم در چنین بافتی صورت گرفته است.

در نمونه ای دیگر، یعقوب شب در بیابان می‌خوابد:

»در خواب نردبانی را دید که پایه ی آن بر زمین و سرش به آسمان می‌رسد و فرشتگان خدا از آن بالا و پائین می‌روند. و خداوند بر بالای نردبان ایستاده است. سپس خداوند گفت":من خداوند، خدای ابراهیم و خدای پدرت اسحاق هستم. زمینی که روی آن خوابیده ای از آن توست. من آن را به تو و نسل تو می‌بخشم.... سپس از خواب بیدار شد و با ترس گفت" :خداوند در این مکان حضور دارد و من نمی‌دانستم! این چه جای ترسناکی است! این است خانه‌ی خدا و این است دروازه‌ی آسمان» (کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب بیست و هشتم: ۱۷- ۱۲.(

در ادامه یعقوب خطاب به خداوند، پذیرش خدایی خداوند را مشروط به پذیرش شروطی می‌کند:

»اگر تو در این سفر با من باشی و مرا محافظت نمایی و خوراک و پوشاک به من بدهی، و مرا به سلامت به خانه ی پدرم بازگردانی، آنگاه تو، خدای من خواهی بود، و این ستون که به عنوان یاد تو بر پا کردم، مکانی خواهد بود برای عبادت تو و ده یک هر چه را که به من بدهی به تو باز خواهم داد» (پیشین، ۲۲-۲۰).

در ادامه‌ی سفر، یعقوب دوباره، شب در بیابان تنها می‌شود. فردی به سراغ می اید و تا صبح با او کشتی می‌گیرد. داستان به گونه‌ای در کتاب مقدس توضیح داده شده است، که گویی خداوند با یعقوب کشتی می‌گیرد:

»یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت. و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد. گفت تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم .به وی گفت نام تو چیست؟ گفت: یعقوب. گفت از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود، بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی. و یعقوب از او سئوال کرده گفت مرا از نام خودآگاه ساز، گفت چرا اسم مرا می‌پرسی؟ و او را در آنجا برکت داد. و یعقوب آن مکان را فنیئیل نامیده (گفت) زیرا خدا را روبه رو دیدم و جانم رستگار شد. و چون از فنیئیل گذاشت آفتاب بر وی طلوع کرد و بر ران خود می لنگید. از این سبب بنی اسرائیل تا امروز عرق النساء را نمی‌خورند، زیرا کف ران یعقوب را در عرق النساء لمس کرد) «**کتاب مقدس**، سفر پیدایش، باب سی و دوم: ۳۲- ۲۴.(

۷۴ -محمد باقر مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۸۵، باب ۸، روایت ۵۴.

قیصری در شرح فصول الحکم در خصوص ذوق و کشف نوشته است:

»مقصود از ذوق چیزی است که عالم آن را از راه درونی و کشف در می‌یابد نه از روی برهان و راه کسب برونی و نه از راه اخذ با ایمان و تقلید، زیرا ایمان و تقلید گرچه به حسب مرتبه شان معتبرند اما

به مرتبه ی علوم کشفی نمی‌رسند، زیرا شنیدن، به سان دیدن نخواهد بود» (شرح فصوص الحکم، ج ۱، ص ۲۴۵).

۷۵ -کلینی، **الکافی**، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۵۲، رویات ۷.

ابن عربی در شرح این حدیث نوشته است:

»خداوند در حدیث صحیح می فرماید من گوش و چشم عبد می‌شوم. گوش عبد شدن را به صفت خاصی موصف کرده است. این بزرگترین اتصال خدا با عبد است، چرا که [این حدیث مدعی است] قوه‌ای از قوای عبد از بین می‌رود و خدا با بودن(کینونت) خویش جای آن صفت را در عبد می‌گیرد. البته آن چنان که لایق جلال اوست بدون تشبیه و تکییف و حصر و احاطه و حلول و بدلیت. امر همان طور است که ما گفتیم **و ما شهدنا الا بما علمنا و ما کنا للغیب حافظین :**ما جز به چیزی که می‌دانستیم شهادت ندادیم و بر غیب نگهبان نبودیم .**و اسئل القریه** یعنی از جماعتی بپرس که **کنا فیه** که ما در آن بودیم یعنی همان اهل الله که به این طریقه موصوف هستند و همان بندگانی که به نوافل خیر اقدام می‌کنند و بر آن تداوم می‌ورزند» (ابن عربی، **الفتوحات المکیه**، ج ۳، ص ۲۹۸.(

۷۶ -**صحیح مسلم**، چاپ قاهره، ۱۳۴۴ قمری، باب ایمان، ص ۲۹۳.

ابن عربی در این خصوص گفته است:

»درهای بسته‌ای است که اگر باز شوند، ماورای آنها بر تو نمودار می‌شود و با یک نظر واحد می‌توانی علماً بر آن محیط شوی مانند کسی که چشمش را ناگهان باز می‌کند و از زمین تا اوج آسمان را با یک نظر می‌بیند» (ابن عربی، **الفتوحات المکیه**، ج ۳، ص ۳۹.(

در این حالت، نه تنها تمامی پرده ها می سوزند، بلکه تمام وجود سالک هم خواهد سوخت:

»من چنین حالت احتراق را چشیده ام و سوختن را در حالی که خدا را با خدا ذکر می‌کردم حس نموده ام. پس او بود و من نبودم. سوختن را در زبانم احساس کردم و درد آن را با حس حیوانی ادراک نمودم. شش ساعت یا در همین حدود در این حالت، ذاکر خدا به وسیله ی خدا بودم. سپس خدا زبانم را دوباره برگردانید و دوباره او را از طریق حضور، ذکر می‌گفتم نه با او» (ابن عربی، **الفتوحات المکیه**، ج ۳، ص ۲۹۸.(

۷۷ -پیش از این از زندگی مردها در بهشت و استفاده‌ی آن‌ها از حوریان بهشتی سخن گفتیم. «واقع گرایی دینی»، گزاره‌های دینی را صادق و مستقل از انسان‌ها به شمار می‌آورد. بدین‌ترتیب، گزاره‌های قرآنی در خصوص بهشت و جهنم، واقعی و صادق فرض می‌شوند. یعنی حیات پس از مرگ، دقیقاً به همان صورتی که در قرآن آمده است، اتفاق خواهد افتاد. واقع گرای دینی، مدعی است که اگر زندگی پس از مرگ وجود داشته باشد، گزاره‌ی زندگی پس از مرگ وجود دارد، گزاره ای صادق است. اما ناواقع گرایی (non-realism) دینی، تمامی گزاره‌های خبری دینی درباره‌ی عالم خارج را به طور عینی (مستقل از همه‌ی زبانها،شیوه های زندگی و نظام های فکری) صادق یا کاذب به شمار نمی‌آورد.

مسلمان‌های واقع گرا، تمامی گزاره‌های دینی را واقع گرایانه به شمار نمی‌آورند. در خصوص حدود و وسعت واقع گرایی و ناواقع گرایی،میان آنها اختلاف نظر وجود دارد .بسیاری از متکلمان مسلمان پیشین، تصاویر قرآنی بهشت و جهنم را ناواقع گرایانه تفسیر می‌کردند. به گفته‌ی اینها، پیامبر مجبور بود مطابق سطح معرفت و معیشت مردم زمان خود سخن بگوید» :**کلموا الناس علی قدر عقولهم .**«به عنوان نمونه، خواجه نصیر در این خصوص گفته است:

»پیغمبران که از بهشت و دوزخ به این اوصاف جسمانی خبر داده و آگاه نموده هستند، همه سخن هایی است بر حسب مقادیر عقول که از برای ترغیب و ترهیب گفته هستند تا عوام به آن سبب، به طاعت میل کنند و از معصیت بپرهیزند و خواص بر اسرار و حقایق آن واقف باشند... عالم ثواب را بهشت خوانند و عالم عقاب را دوزخ، و بهشت حقیقی بیش از یکی نیست و آن ثواب ابدی و کمال سرمدی و وجود نامتناهی است، و معنی اینها همه به خدا رسیدن است به همه‌ی وجوه، و دوزخ حقیقی هم بیش از یکی نیست و آن عقوبت ابدی و خذلان سرمدی و عدم نامتناهی است، و معنی اینها همه از خدای بیفتادن است به همه‌ی وجوه) «تصورات یا روضه التسلیم، صص ۵۶- ۴۷.(

خواجه نصیر باب ششم کتاب **اوصاف الاشراف** را به مقام فنا اختصاص داده است. در آنجا به صراحت تمام نوشته است که: «معاد خلق با فنا باشد .همچنان که مبدأ ایشان از عدم بود. کما بدأکم تعودون هر چه در نطق آید و هر چه در وهم آید و هر چه عقل بدان رسد منتفی گردد الیه یرجع الامر کله«.

برخی از عرفا هم در این خصوص گفته هستند که حورالعین موجودی مادی یا جسمانی نیست، بلکه نماد تجلی صفات الهی است که روح انسان‌ها در آن فانی می‌گردد. اسماعیلیه هم تفسیری ناواقع گرایانه از تصاویر بهشت و جهنم عرضه می‌کردند. مطابق روایت آنها، بهشت نماد علم کامل است و جهنم نماد جهل (رسائل اخوان الصفا، علی اصغر حلبی، ص ۴۸).

این نوع قرائت،مدعی است، پیامبر با آنکه از حقیقت زندگی اخروی آگاه بود،آگاهانه و عامدانه، متناسب با سطح معرفت و فرهنگ زمانه، بهشت و جهنم را به تصویر می کشید. این مدعا، مسأله ی استفاده ی ابزاری از زنان برای ایمان آوردن مرد ها را بی پاسخ می‌گذارد.

اما گروهی دیگر از نواندیشان دینی مسلمان،واقعیت را چیز دیگری به شمار می‌آورند. به نظر آنها، زندگی پس از مرگ، زندگی شخصی نیست. بنابر خدای غیر متشخص، آدمیان پس از مرگ، چون قطره ای در دریای هستی (خدا) فانی و محو می‌شوند و در خدا به حیات خویش ادامه می‌دهند.

۷۸ -Scholem,G.G., 1955, Major Trends in Jewish Mysticism, London: Thames& Hudson.p. 67.

۷۹ -ر.ا.نیکلسون، **اسلام و تصوف**، ترجمه‌ی محمد حسین نهاوندی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۱، ص ۱۳۳.

۸۰ -غزالی، **مشکوه الانوار**، ترجمه صادق آئینه وند، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۱۸.

۸۱ -آیت الله جوادی آملی در تفسیر نظریه‌ی ملاصدرا در خصوص "وحدت شخصی وجود "نوشته است:

»وحدت شخصی وجود با ظواهر شرعی سازگارتر است، زیرا ظواهر قرآن کریم بر آیت و نشانه بودن غیر خداوند دلالت می‌کند«.

او سپس آیات زیر از قرآن را به عنوان شاهد مدعای خود عرضه می‌کند:

ذاریات، ۲۰- اسراء، ۱۲- جاثیه، ۴- روم، ۲۰ الی ۲۵ – فصلت، ۳۷ و ۳۹. آنگاه در ادامه می‌گوید:

»هر چه غیر خداوند است و عنوان شیء بر آن اطلاق می‌شود، هر چه در آسمان و زمین است و خود آسمان و زمین و شب و روز هر چه در آنهاست، آیات خداوند سبحان هستند... آیت خدا بودن عین گوهر

و ذات اشیاء است و اشیاء به تمام ذات خود آیت حق هستند» (آیت الله جوادی آملی، **رحیق مختوم، شرح حکمت متعالیه**، جلد ۹، مرکز نشر اسراء، صص ۴۵۵- ۴۵۴.(

جوادی آملی در ۱۰ جلد شرحی که بر **اسفار اربعه**ملاصدرا نوشته است، دائماً آیات قرآن و روایات را ذکر می‌کند تا اثبات کند غیر از خداوند هیچ موجودی وجود ندارد.

کشف عیسی هم عین کشف محمد بود. نگاه وحدت وجودی (pantheistic) عیسی بود که او را بدان سو می‌راند که خودش را خدا معرفی کند. می‌گفت» **:کسی که مرا دید پدر را دیده است)** «یوحنا، باب چهاردهم: ۹» .**(من و پدر یک هستیم)** «یوحنا، باب دهم: ۳۰.(

یهودیان با سنگ عیسی را می‌زنند، عیسی از آنها می‌پرسد: «بسیار کارهای نیک به شما نمودم، به سبب کدام یک از آنها مرا سنگسار می‌کنید» (یوحنا، باب دهم: ۳۲). یهودیان به او پاسخ می‌دهند که: «به سبب عمل نیک تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه به سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می‌خوانی» (یوحنا، باب دهم: ۳۳). عیسی خدا بودن خود را به متن مقدس یهودیان مستند می‌سازد که در آن خدا گفته است «شما خدایانید «(مزبور، باب هشتاد و دوم: ۶). می‌گوید: «آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید، پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد، آیا کسی را که پدر تقدیس کرده به جهان فرستاد، می‌گوئید کفر می‌گویی از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم» (یوحنا، باب دهم: ۳۷- ۳۴).

یهودیان او را متهم می‌کردند که: «خود را مساوی خدا می‌ساخت» (یوحنا، باب پنجم :۱۷ .(عیسی در پاسخ آنها می‌گوید: هر عملی که از خدا ساخته باشد، از او هم ساخته است. تمام افعال‌اش موید به تأیید الهی است. خداوند مردگان را زنده می‌کند، او هم مانند خداوند قادر به زنده کردن مردگان است. خداوند درباره‌ی هیچ کس داوری نخواهد کرد، برای اینکه داوری درباره انسان‌ها را به او واگذار کرده است. احترام به او عین احترام به خداوند است. حیات او عین حیات خداوند است (یوحنا، باب پنجم: ۴۶- ۱۷) . بخشیدن گناهان انسان‌ها هم کار اوست (مرقس، باب دوم: ۱۱- ۵). عیسی مدعی است که خداوند «همه چیز» را به او سپرده است (متی، باب یازدهم: ۲۷). او یگانه و یکتا میانجی انسان‌ها و خدای پدر است (یوحنا، باب چهاردهم: ۷- ۵؛ همچنین متی، باب یازدهم: ۲۷.(

۸۲ -**خمی از شراب ربانی،گزیده‌ی مقالات شمس تبریزی**، انتخاب و توضیح محمد علی موحد، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۳، ص ۱۹۴.

۸۳ -**مقالات شمس تبریزی**، ص ۶۲۰.

۸۴ -**خمی از شراب**، ۱۶۷.

۸۵ -**خمی از شراب**، ۲۱۲.

شمس می‌گوید:

»طاعت و عمل رسول استغراق بود در خود؛ که عمل، عمل دل است و خدمت، خدمت دل است و بندگی، بندگی دل است. و آن استغراق است در معبود خود» (پیشین، صص ۱۶۷- ۱۶۶). «آخر سنگ پرست را بد می‌گویی، که روی سنگی یا دیواری نقشین کرده است؛ تو هم رو به دیواری می‌کنی! پس این رمزی است که گفته است محمد علیه السلام، تو فهم نمی‌کنی، آخر کعبه در میان عالم است، چو اهل حلقه ی عالم جمله رو با او کنند، چون این کعبه را از میان برداری، سجده ی ایشان به سوی دل همدگر باشد. سجده ی آن بر دل این، سجده ی این بر دل آن» (پیشین، صص ۱۰۱- ۱۰۰). «چون هر طرفی به سوی

قبله نماز می بید کرد، فرض کن آفاق عالم جمله جمع شدند، گرد کعبه حلقه کردند و سجود کرده، چون کعبه را از میان حلقه بر گیری ، نه سجود هر یکی سوس همدیگر باشد؟ دل خود را سجود کرده باشند» (پیشین، ص ۱۸۷.(

۸۶ -فقهای زمان ملاصدرا، آن چنان او را تحت فشار قرار دادند که او در وصف آن نوشت:

»عصر ما تنها به تربیت جاهلان و دونان و برافروختن آتش جهل و گمراهی مشغول است... و ما به گروهی مبتلا شده ایم فاقد درک که چشمان شان از انوار و اسرار حکمت نابیناست و بسان خفاشها از دیدن روشنایی معرفت عاجزند. اینان تعمق در امور ربانی و تدبر در آیات سبحانی را بدعت می‌دانند... وقتی وضعیت را چنین دیدم... از ابناء روزگار روی برتافتم. فقدان فطانت و جمود طبیعت در کنار دشمنی روزگار و همراهی نکردن دوران، کار را بالاخره بآنجا رسهستند که در گوشه ای انزوا را برگزیدم و روزگاری با افسردگی و شکستگی ... گذرهستندم... نه درسی می‌گفتم و نه کتابی می نگاشتم، زیرا اندیشدن در علوم و صناعات... نیازمند پیراستن فکر و خیال از موجبات ملال و اختلال و همراهی اوضاع و احوال است... همصدا با حضرت امیر صبر پیشه کردم و بدین‌ترتیب دشمنی دوران و عداوت همگنان بر من آسان شد» (ملاصدرا، **اسفار اربعه،** ج ۱، ص ۸- ۴.(

محدث نوری درباره‌ی ملاصدرا نوشته است:

»ملاصدرا در آثار خود فقها و حاملان دین را مورد حمله قرار می‌دهد و آنان را جاهل و خارج از گروه علما معرفی می‌کند. و در برابر، ابن عربی صاحب فتوحات را چنان توصیف و ستایش می‌کند که تنها برای او حدی از علمای راسخ شایسته است. و این در حالی است که در میان عالمان و نواصب اهل سنت هیچکس از او شدیدتر نیست... با این همه چگونه یک شیعه درباره اش می‌گوید:**المحقق العارف بالله و من لایخاف فی القول)**«محدث نوری، خاتمه المستدرک الوسائل، صص ۲۴۱- ۲۳۹.(

در واقع یکی از دلایل اصلی مخالفت فقها با ملاصدرا، اعتقاد اوست به وحدت وجود. صدرا در اسفار اربعه از بیش از هزار آیه قرآن استفاده کرده است تا نشان دهد، قرآن موید فلسفه‌ی اوست. از معاصرین، آیت الله علی نمازی شاهرودی، که به شدت مخالف فلسفه و عرفان است، درباره تفسیر قرآن ملاصدرا نوشته است:

»ملاصدرای شیرازی چون حق تعالی را عین وجود جمیع موجودات می دهستند، به آیه ی **لایغادر صغیره و لا کبیره الا احصاه** ا(کهف، ۴۹ (تمسک کرده است... و نیز همو ماهیات امکانیه را امور عدمی پنداشته و می‌گوید" :حقایق ممکنات بر عد میت خود از ازل تا ابد باقی است ."سپس به آیه‌ی شریفه **کل شیء هالک الا وجهه**)قصص، ۸۸ (برای تأیید گفتارش استناد می‌کند» (آیت الله علی نمازی شاهرودی، **تاریخ فلسفه و تصوف،** موسسه‌ی فرهنگی نبأ، ص ۱۲۸.(

۸۷ -ابن عربی، **الفتوحات المکیه،** ج ۴، ص ۱، ص ۱۰۲.

۸۸ -ابن عربی، **الفتوحات المکیه،** ج ۱، صص ۱۰۶- ۱۰۵.

۸۹ -ابن عربی، **الفتوحات المکیه،** ج ۳، ص ۴۵۶.

بدین‌ترتیب بود که وقتی قرآن بر ابن عربی نازل می‌گشت، تفاوتی در آن رخ می‌داد .می‌گوید در یکی از تجربیات خود، صدایی می‌شنود که به او می‌گوید: بخوان. گفتم چه بخوانم؟ گفتند این آیه را :**و کذلک اخذ ربک اذا اخذ القری و هی ظالمه ان اخذه الیم شدید :**و چنین است بازخواست پروردگارت که اهالی شهرهایی را که ستمگر هستند فرو می‌گیرد، بی‌گمان بازخواست او سهمگین و سنگین است (هود، ۱۰۲).

من آیه را چنان که حفظ داشتم خواندم ولی چون به کلمه‌ی «ان اخذه» رسیدم ، گفته شد بگو «ان اخذه بک». گفتم چنین چیزی در قرآن نیست و آیه آن طور نازل نشده است، اما آن صدا اصرار کرد که چنان مگو و بگو «بک»، آیه این طور نازل شده است. من هم خواندم که **ان اخذه بک الیم شدید) .فتوحات مکیه،** باب ۲۹۹.(

۹۰ -شاه ولی الله دهلوی در کتاب **حجه الله بالغه** به صراحت می‌نویسد که اکثر احکام عبادی و غیر عبادی اسلام همان احکام جاری در جامعه اعراب است:

»راسخان در علم می‌دانند که شرع اسلام درباب نکاح و طلاق و معاملات و زینت و لباس و قضاء و حدود و قسمت غنائم چیزی نیاورد که اعراب ندانند یا در قبولش تردید کنند. بلی گاهی تصحیح خطاها رخ می‌داد مثل ربا که در میانشان رواج یافته بود و از آن نهی شدند... دیه قتل در زمان عبدالمطلب ده شتر بود. دید که با ده شتر دست از آدمکشی بر نمی دارند آن را به صد شتر رسهستند و پیامبرهم آن را نگاه داشت و عوض نکرد. اولین قسامه را ابوطالب برگزار کرد. از هر غارت یک چهارم به رئیس قوم می‌رسید پیامبر آن را یک پنجم کرد. قباد و انوشیروان پسرش مالیات و عشریه می گرفتند شرع هم چیزی نزدیک آن را آورد. بنی اسرائیل زانیان را سنگسار می‌کردند و دست دزد را می بریدند و قاتل را می کشتند، قرآن هم همان را آورد و امثال اینها بسیار است که بر شخص محقق مخفی نخواهد ماند. بلکه اگر تو زیرک باشی و به جوانب احکام محیط باشی خواهی دانست که انبیأ علیه السلام در آئین و آداب عبادات هم چیزی نیاوردند که خودش یا مثلش در میان قومشان نباشد. البته تحریفات جاهلی را از آن زدودند و اوقات و ارکان مبهم و امور مهجور مانده را ضبط و ترویج کردند» (شاه ولی الله دهلوی، **حجه الله بالغه،** ج ۱، ص ۱۰۵.(

۹۱ -در سنت، روایات زیادی از پیامبر گرامی اسلام و علی بن ابی طالب در این خصوص نقل شده است. سخنان دیگر پیامبر گرامی اسلام درباره زنها، نشان دهنده ی آن هستند که همه‌ی آیات در این خصوص، بازتاب فرهنگ زمانه هستند. به عنوان مثال، پیامبر گرامی اسلام فرموده هستند:

من پس از ارتحال خویش فتنه‌ای را زیانبارتر به حال مردان، از زنان واننهادم.

زنان ریسمان‌های شیطان هستند. یا زن نیمی از لشکر ابلیس است.

پیامبر گرامی اسلام خطاب به زنی فرموده هستند:

»من هرگز کم بهره‌گان در دین و خرد از شما ندیدم که بر خردمندان غلبه نموده باشد. آن زن گفت: ای رسول خدا کمی بهره در عقل و دین چگونه ست؟ حضرت فرمود: بدان جهت که گواهی دو زن معادل گواهی یک مرد است و این دلیل بر نقصان عقل می باشد، و دیگر مدتی در هر ماه از نماز خواندن در ماه رمضان از روزه گرفتن معاف می باشد و این دلیل بر نقصان ایمان است«.

»در کارهای مهم با زنان مخالفت کنید پیش از آنکه شما را به کارهای زشت وادار کنند. از بدهای آنان به خدا پناه ببرید و از نیکان‌شان بر حذر باشید«.

نهج البلاغه سخنان بسیار تندی از علی بن ابی طالب درباره‌ی دنیا و زنان نقل کرده است.

۹۲ -جلال الدین عبدالرحمن سیوطی در فصل دهم کتاب مهم و معتبر **الاتقان فی علوم القرآن،** زیر عنوان »آنچه از قرآن بر زبان بعضی از اصحاب نازل شد»، چندین آیه‌ی قرآن را ذکر کرده که جملاتی بوده است که ابتدا بر زبان برخی از نزدیکان پیامبر گرامی اسلام آمده است،سپس به دلیل خوب بودن آن سخن، به آیه ی قرآن تبدیل گردیده است. آن موارد به شرح زیرند:

مورد اول :روایات چندی در آغاز این فصل از کتاب سیوطی نقل شده است که بنابر آن‌ها» :**قرآن به نحوی که عمر گفته بود نازل می‌شد» یا «عمر فکری به نظرش می‌رسید، پس قرآن به همان نحو نازل می‌شد .**«قرآن شناس معاصر، جناب بهاءالدین خرمشاهی در خصوص این موارد نوشته است: «این‌ها و ده‌ها نمونه دیگر... در مهم‌ترین اثر در زمینه‌ی علوم قرآنی، یعنی همان الاتقان فی علوم القرآن سیوطی آمده است. سیوطی یعنی حافظ جلال الدین عبدالرحمن سیوطی (۸۴۹- ۹۱۱ ق) اصلاً ایرانی است. نیاکانش ایرانی بوده‌اند و خودش زاده در اسیوط مصر است و به همین لحاظ به سیوطی شهرت دارد. او یکی از درست اعتقادترین و مقبول ترین و پرکارترین محققان و علمای اسلام در قرن دهم هجری است و پایگاه علمی‌اش تا به حدی است که او را مجدد رأس ماته [= احیأگر علوم و سنن و اندیشه ی اسلامی در آغاز قرن دهم هجری] شمرده‌اند (بهاءالدین خرمشاهی، **فرصت سبز حیات،** نشر قطره، چاپ اول ۱۳۷۹، ص ۸۷.(

روشن است که عمر به معارضه با قرآن برنخاسته بود، اما سخنانی گفته است، که در قرآن موجود به عنوان کلام الله مندرج است. نمونه اول را جناب خرمشاهی هم در کتاب خود آورده است:

وقتی آیه و لقد خلقنا الانسان... نازل می‌شود، عمر می‌گوید :**فتبارک الله احسن الخالقین** .بعد همین سخن به عنوان آیه نازل می‌شود :**فتبارک الله احسن الخالقین**)جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، **الاتقان فی علوم القرآن،** انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم، ۱۳۸۶، جلد ۱، ص ۱۳۲.(

مورد دوم :عمر گفته است: یا رسول الله خوب است از مقام ابراهیم (نمازگاه) برگیریم؟ پس این آیه نازل شد:**واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی**)بقره، ۱۲۵) (پیشین، ص ۱۳۱، تمامی موارد زیر از همین صفحه کتاب نقل شده است.(

مورد سوم :عمر به پیامبر گرامی اسلام می‌گوید: «ای رسول خدا، بر زنان تو، نیکو کار و بد کار وارد می‌شوند، اگر دستور دهی که حجاب برگیرند.» سپس آیه حجاب نازل می‌شود.

یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المومنین یدنین علیهن من جلبیبهن ذلک ادنی ان یعرفن فلا یوذ ین :ای پیامبر به همسرانت و دخترانت و زنان مسلمانان بگو که روسری های خود را بر خود بپوشند، که به این وسیله محتمل ترست که شناخته شوند و رنجانده نشوند (احزاب، ۵۹).

مورد چهارم :همسران پیامبر گرامی اسلام نسبت به یکدیگر حسادت می ورزند. عمر به آنها می‌گوید: «چه بسا اگر خداوند شما را طلاق دهد بجای آن همسرانی بهتر از شما قسمت او گرداند.» سپس این آیه نازل می‌شود:
عسی ربه ان طلقکن ان یبد له ازواجاً خیراً منکن)تحریم، ۵.(

مورد پنجم :یکی از یهودی‌ها به عمر می‌گوید پیامبر که از جبرئیل یاد می‌کند، او دشمن ماست. عمر در پاسخ او می‌گوید:

من کان عدوالله و ملائکته و رسله و جبرئیل و میکال فان الله عدو للکافرین :کسی که دشمن خداوند و فرشتگان او و پیامبرانش و جبرئیل و میکائیل باشد[کافر است] و خداوند دشمن کافران است (بقره، ۹۸). سپس این سخن به عنوان آیه نازل می‌شود.

مورد ششم :به عایشه تهمت زده می‌شود، وقتی سعد بن معاذ آن را می‌شنود، می‌گوید:
سبحانک هذا بهتان عظیم :پاکا که تویی، این بهتانی عظیم است (نور، ۱۶).

سپس این سخن به عنوان آیه نازل می‌شود.

مورد هفتم :پس از اینکه اخبار جنگ احد به زنان نرسید، آنان از منزل خارج می‌شوند تا از اخبار جنگ مطلع شوند. در این حال دو مرد شتر سوار را می‌بینند. یکی از زنها از آنها می‌پرسد :رسول الله در چه حال است؟ گفت: زنده است. گفت: پس اهمیت نمی‌دهم به دیگران که خداوند از بندگان خود شهیدان بر می‌گیرد، پس قرآن چنان که گفته بود نازل شد:
و یتخذمنکم شهداء)آل عمران، ۱۴۰.(

مورد هشتم :در روز جنگ احد علم اسلام به دست مصعب بن عمیر بود، "پس دست راست اش قطع شد، علم را به دست چپ گرفت و در حالی که می‌گفت:

و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات اوقتل انقلبتم علی اعقابکم :و محمد جز پیامبری نیست که پیش از او هم پیامبرانی بوده هستند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود باز می‌گردید (آل عمران، ۱۴۴).

سپس دست چپ‌اش قطع شد، خم شد و علم را با بازوانش به سینه گرفت در حالی که باز می‌گفت: محمد الا رسول... سپس کشته شد، پس علم بر زمین افتاد. پس از این واقعه، همین سخن به عنوان آیه نازل می‌شود.

۹۳ -مرتضی مطهری گفته است، اشاعره می‌گفتند همه چیز:

»باید از **لسان شرع** اخذ شود و باید در این مسائل تابع و تسلیم "سنت اسلامی "بود و بس ، خود را " اهل سنت "یا "اهل حدیث "خواندند . اشاعره ضمنا از این نام و عنوان یک پایگاه اجتماعی "محکم برای خود در میان توده مردم ساختند . یعنی اختلاف معتزله و اشاعره که بر اساس قبول و عدم قبول " مستقلات عقلیه "بود، از نظر توده مردم به صورت قبول و عدم قبول "سنت "و "حدیث "و یا به صورت تعارض عقل و سنت تلقی شد و همین جهت ، پایگاه اجتماعی اشاعره را در میان توده مردم تقویت ، و پایگاه معتزله را تضعیف کرد معتزله هرگز به سنت بی اعتنا نبودند، ولی اشاعره با انتخاب این نام برای خود، و قرار دادن معتزله در مقابل خود، کلاه معتزله را در تاریکی برداشتند . مسلما این جهت ، در شکست معتزله در اوایل قرن سوم در میان توده عوام ،تأثیر بسزائی داشت . کار این اشتباه عامیانه بدانجا رسیده که پاره‌ای از مستشرقین ، دانسته و یا ندانسته ، معتزله را به عنوان "روشنفکران ضدسنت "معرفی کنند. ولی افراد وارد می‌دانند که **اختلاف دید و نگرش معتزله و اشاعره هیچگونه ربطی به میزان پایبندی آنها به دین اسلام ندارد. معتزله عملا از اشاعره نسبت به اسلام دلسوزتر و پایبندتر و فداکارتر بودند .معمولا نهضتهای روشنفکری ، هر چند از یک خلوص کامل برخوردار باشد، در مقابل متظاهران به تعبد و تسلیم، ولو اینکه از هر نوع صفا و خلوص نیت بی بهره باشند، مورد چنین اتهاماتی در میان عوام واقع می‌شود)**«مرتضی مطهری، **عدل الهی**، انتشارات صدرا، صص ۲۱ - ۲۰).

۹۴ -سوزان مولر آکین (Susan Moller Okin) در کتاب Women in Western Political Thoughtدر این خصوص نوشته است:

»واژه هایی همچون شخص، انسان و عقلانیت در فلسفه ی متعارف و کهن، لزوماً شامل جنس زن نمی‌شود. واژه ی ماهیت انسان (human nature) را در آثار فیلسوفانی چون افلاطون، ارسطو، آگوستین، ماکیاولی، لاک، روسو، هگل و دیگران بسیار مشاهده می‌کنیم؛ اما این کلمات به تمامی به ماهیت مردان بر می‌گردد و مخاطب فقط مردان هستند. به عبارت دیگر، حقوق انسانی جنس مونث- که نیمی از نژاد بشر را در بر می‌گیرد- نادیده گرفته می‌شود) «سوزان مولر آکین، زن از **دیدگاه فلسفه‌ی سیاسی غرب**،ترجمه ن. نوری زاده، قصیده سرا، ص ۱۲.(

۹۵ -این پیش فرض، پیش انگاشت و پیش داوری هرمنیوتیکی در خصوص قرآن، اولین بار به وسیله ی مصطفی ملکیان مطرح شد. صورت مکتوب آن به شرح زیر است:

»به عقیده‌ی من بحث دیگری که باید در فلسفه‌ی فقه به آن توجه کرد، این است که قرآن و روایات، حواشی و تعلیقاتی هستند بر آنچه که در جامعه‌ی عرب آن زمان وجود داشته است. من معمولاً این بحث را با این مثال بیان می‌کنم؛ فرض کنید که کسی عروه الوثقی را ببیند. بالای صفحه ی کتاب، متن صاحب عروه و پائین آن هم حواشی است. حال اگر کسی اصلاً متن عروه را نگاه نکند و تمام این حواشی را از اول عروه تا آخر بخواند، هیچ وقت نمی‌توان گفت که آن شخص، تصور درستی از فقه ما دارد، زیرا اینها مقطعند. علاوه بر آن، معلوم نیست به چه چیزی ناظر هستند. سوم اینکه بسیاری اوقات مبهم هستند. حال این شخص جز این چاره‌ای ندارد که متن را بخواند، تا این حواشی برایش کاملاً معنا پیدا کند.

در واقع نظر من نسبت به دین این است که هر آنچه در زمان ظهور اسلام و در جامعه‌ی عرب آن زمان وجود داشته، متن عروه است و آنچه که در قرآن و روایات آمده، حواشی عروه است. لذا ما نمی‌توانیم با مراجعه به قرآن و روایات، تکلیف خود را مشخص کنیم. زیرا قرآن و روایات، حواشی و تعلیقاتی هستند که شارع مقدس بر کل آنچه که در جامعه‌ی عرب آن زمان وجود داشته، زده است و علاوه بر آن، در جاهای زیادی فهم این حواشی با نظر به آن سیاقی که این حواشی ناظر به آن سیاقند، امکان پذیر است... کتاب جواد علی [تاریخ العرب قبل الاسلام] را ببینید. ۱۰ جلد این کتاب در رابطه با تاریخ جاهلیت است.

انصافاً در این کتاب، می‌بینیم عرب جاهلی حتی در معارف هم نظر داشته است، این کتاب به خوبی نشان می‌دهد که چقدر از اموری را که ما فکر می‌کنیم برای اولین بار در میان ما [یعنی در قرآن] ابداع شده، در میان اعراب جاهلی متعارف، مأنوس، و معهود بوده است... هر انسانی در یک بافتی سخن می‌گوید. نمی‌توان گفت ما فقط به سخنان او نظر می‌کنیم. حال آنکه باید توجه داشت این سخنان در چه بافتی گفته شده‌اند. به نظر من، معنای این سخنان، در آن بافت روشن می‌شود» (مصطفی ملکیان، **مشتاقی و مهجوری،گفت‌وگو در باب فرهنگ و سیاست**، نشر نگاه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۸۶، صص ۳۷۱-۳۶۹).

۹۶ -پیامبر گرامی اسلام، خود را ادامه دهنده‌ی ادیان ابراهیمی (یهودیت و مسیحیت) معرفی می‌کرد. اما او از سوی یهودیان زمانه‌اش، مورد چالش قرار گرفته بود. پیامبر اسلام، بسیاری از قوانین دین یهود را وارد اسلام کرد. بدین‌ترتیب، نگاه مردسالارانه و منفی دین یهود به زنها، وارد قرآن شد. به عنوان مثال، تورات به صراحت تمام از مسلط کردن مرد بر زن سخن گفته است. در عهد عتیق خداوند به حوا به دلیل اغوای آدم می‌گوید:

»الم و حمل تو را بسیار افزون کردانم، با الم فرزندان خواهی زائید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود، و او بر تو حکمرانی خواهد کرد) «**کتاب مقدس**، سفر پیدایش، باب سیم: ۱۶.(

بدین‌ترتیب، تسلط مرد بر زن وارد قرآن شد (نسأ، ۳۴).

تورات زنان را به عنوان موجوداتی اغواگر و فریب کار معرفی می‌کند. اولین مکر آنها، فریب دادن آدم توسط حوا بود که به اخراج آنها از بهشت منتهی شد. داستان‌های زیادی در این خصوص در عهد عتیق وجود دارد. به عنوان نمونه، همسر شمشون او را فریب داده و رازش را از زبانش در می‌آورد و در اختیار دیگران می‌گذارد. متعاقب این ماجرا، شمشون خون زیادی می ریزد و زن را به خانه ی پدرش باز می‌گرداند. وقتی هم که برای بردن زن خود باز می‌گردد، پدرش او را به همسری دیگری درآورده که این واقعه هم باعث خون ریزی بیشتری می‌شود (سفر داوران، باب چهاردهم و پانزدهم). معرفی زنان به عنوان مکار، نگاهی است که از تورات وارد قرآن شده است. حجاب هم از دین یهود وارد قرآن شد. مطابق روایت عهد عتیق، زنان در دوران سلیمان، علاوه ی بر

پوشش بدن، دارای برقع (روبند) بوده‌اند (کتاب مقدس، کتاب غزل‌های سلیمان، باب پنجم: ۸-۷). نامزد اسحاق، ربکا، در اولین دیدار وقتی اسحاق را از دور می‌بیند از خادم می‌پرسد او کیست؟ خادم به او می‌گوید اسحاق است: «با شنیدن این سخن، ربکا با روبند خود صورتش را پوشانید) «**کتاب مقدس**، سفر پیدایش، باب ۲۴: ۶۶- ۶۵.(

سخت گیری‌های دین یهود در این خصوص آنقدر بود که خداوند دختران آنها را به خاطر عدم رعایت حدود مجازات سختی می‌کند:

»و خداوند می‌گوید از این جهت که دختران صهیون متکبرند و با کردن افراشته و غمزات چشم راه می‌روند و به ناز می خرامند و به پای های خویش خلخالها را به صدا در می‌آورند، بنابراین خداوند فرق سر دختران صهیون را کل خواهد ساخت و خداوند زینت خلخالها و پیشانی بندها و هلالها را دور خواهد کرد، و کوشوارها و دستبندها و روبندها را،و دستارها و زنجیرها و کمربندها و عطردانها و تعویذها را، و انکشترها و حلقه های بینی را، و رخوت نفسیه و رداها و شالها و کیسه ها را، و آینه ها و کتان نازک و عمامه ها و برقع ها را، و واقع می‌شود که به عوض عطریات عفونت خواهد شد و به عوض کمربند ریسمان و به عوض موی های بافته کلی و به عوض سینه بند زنار پلاس و به عوض زیبایی سوختگی خواهد بود) «**کتاب مقدس**، کتاب اشیعاء نبی، باب سوم: ۲۵- ۱۶.(

یهودا عروس خود (تامار) را به دلیل چادر بر سر داشتن نمی شناسد، فکر می‌کند او فاحشه است. در واقع عروس پدر شوهرش را با چادر بر سر کردن فریب می‌دهد. یهودا با او همبستر می‌شود. او حامله می‌شود. وقتی به یهودا خبر می‌دهند که عروسش زنا کرده است، دستور می‌دهد او را بسوزانند. عروسش به او می فهماند که خودش با او زنا کرده است .یهودا دستور خود را لغو می‌کند. عروسش از این زنا دو فرزند به دنیا می‌آورد (کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب سی و هشتم: ۳۰- ۱۴.(

در عهد جدید- در رساله‌ی پولس به تیموتائوس- آمده است:

»زنان خویشتن را بیارایند به لباس مزین به حیا و پرهیز، نه به زلفها و طلا و مروارید و رخت کران بها، بلکه چنانکه زنانی را می شناسید که دعوای دین داری می‌کنند به اعمال صالحه، زن با سکوت به کمال اطاعت تعلیم گیرد، و زن را اجازت نمی‌دهیم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند) «**کتاب مقدس**، رساله‌ی اول پولس بهتیموتائوس، باب دوم: ۱۳- ۹.(

۹۷ -طی موج اول جنبش فمینیستی، سارا گریمکی در سال ۱۳۸۷، ضمن نامه‌ای به دوستش نوشته است:

»خداوند ما را برابر آفرید... او ما را کارگزارانی آزاد آفرید... او قانون گذار ما، پادشاه ما و داور ما است و تنها در مقابل او است که زن باید منقاد باشد«.
Schnier M. ed. (1972)Feminism: The Essential Historical Writings. New York: Random House. Pp. 37. 39 .

سارا گریمکی، در گام بعد، ترجمه و تفسیر مردانه ی انجیل ، که از آن علیه حقوق زنان استفاده می‌شد،را رد کرد و گفت:

»من هم مشتاقم به احکام آن گردن نهم، اما باید اعتراض خود را علیه ترجمه‌ی نادرست برخی عبارات توسط مردانی که این کار را انجام داده‌هستند و نیز علیه تفسیر تحریف شده ای که مردان مفسر ارائه کرده‌اند، مطرح سازم. می‌خواهم چنین بیندیشم که وقتی به ما اجازه داده شود افتخار آموختن زبان های یونانی و عبری را بیاموزیم، قرائت های متفاوتی از انجیل ارائه خواهیم کرد که تا حدی با آن چه امروز داریم، متفاوت است«.

Schnier M. ed. (1972)Feminism: The Essential Historical Writings. New York: Random House. p 40. 68.

یکی از مطالبات زنان در این دوران آن بود که زنان هم به مقام کشیشی برگزیده شوند .این خواست در برخی موارد با موفقیت همراه گردید. اما دیگران (به عنوان مثال:آنتوانت براون) این ایده را بسیار جلوتر بردند و خواهان حذف آیه های تحقیر کننده و فردست ساز انجیل شدند. درخواست باز تفسیر انجیل، انجیل زنان را در ۱۸۹۰ به دنبال آورد، که با واکنش تند کلیسا مواجه شد.

۹۸ -فیل زاکرمن، **درآمدی بر جامعه شناسی دین**،ترجمه‌ی خشایار دیهیمی، نشر لوح فکر، ص ۱۶۰.

۹۹ -برخی از نظریه پردازان بر این باورند که فرایند جهانی سازی، رشد بنیاد گرایی را تشدید کرده‌هستند. لخنر در این خصوص گفته است:

»در فرایند جهانی شدن، جوامع به عنوان واقعیاتی جهانی نهادینه شده‌هستند. آنها در مقام سازمانها، به طریق غیر دینی- سکولار عمل می‌کنند؛ آنها در ارتباطهایشان تابع قواعد غیر دینی هستند؛ به دشواری می‌توان سنت دینی یافت که معنایی متعالی به جوامع دنیاگرای امروزی نسبت دهد... براساس ضوابط اکثر سنت های دینی، تعاملات اجتماعی نهادینه شده به بت پرستی منجر می‌شوند. اما این امر بدان معناست که زندگی در جامعه نیز برای دین سنتی به نوعی چالش بدل شده است... دقیقاً به این دلیل که نظم جهانی یک نظم هنجاری نهادینه شده است، این امکان وجود دارد که نوعی جستجو برای دستیابی به یک بنیاد "غایی "آغاز گردد، برای واقعیتی متعالی و فراتر از این جهان، که این جهان را نیز می‌توان در ارتباط با آن با وضوح بیشتری تعریف کرد«.
Frank Lechner(1991) “Religion law and global order” in Robertson and Garrett(eds),pp. 276-277.

۱۰۰ -مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی در گزارشی تحت عنوان «تحولات شاخص‌های حوزه‌ی زنان و آموزش دختران در ایران طی یک دهه (۱۳۸۵- ۱۳۷۵)»، اعلام کرده:

»نسبت دختران برای ورود به آموزش عالی و شرکت کنندگان در کنکور سراسری و پذیرفته شدگان دختر از سال ۱۳۶۲ تاکنون افزایش چشمگیری یافته است و تعداد شرکت کنندگان زن در کنکور از ۴۲ درصد به ۶۵ درصد و میزان پذیرفته شدگان نیز از ۳۲ درصد به ۶۵ درصد ارتقاء یافته است«.

در سال ۱۳۸۷ نسبت ثبت نام کنندگان دختر به پسر در کنکور سراسری ۶۰ به ۴۰ بود. در سال ۱۳۸۸، ۶۱ درصد ثبت نام کنندگان دختر، و تعداد ۳۹ درصد پسرها هستند. در سال ۱۳۸۶، دختران ۶۵ درصد پذیرفته شدگان را تشکیل می دادند. در سال ۱۳۸۷، دخترها ۶۴ درصد پذیرفته شدگان کنکور را تشکیل می دادند.

۱۰۱ -جان هیک در بحث تجربه‌ی دینی و عرفانی، دقیقاً بر همین نکته انگشت گذارده است .می‌گوید:

»اندیشیدن به ذات الهی به شیوه‌ی زنانه به هستندازه ی شیوه ی مردانه از دیرباز در آیین هندویی موضوعی آشنا بوده است، که در آن خدایان مونث و مذکر به یکسان واقعیت لایتناهی برهمن را متجلی می‌سازند، که در ذات خود ورای شخصیت و جنسیت است. به لطف جنبش های طرفدار حقوق زن و زن گرا تفکر مسیحی در حال پذیرش این نکته است که تصویر سنتی منحصراً مذکر از خدا، با همه‌ی تداعی ها و معنای ضمنی پنهان و نیز آشکار آن نوعی تحریف بود، و اینکه الهیات ما باید بر اساسی جامع تر باز اندیشی شود. لیدی جولیان (متولد ۱۳۴۲ میلادی)، تقریباً ششصد سال جلوتر از زمانه ی خود از این جهت، پیشنهادهایی را درباره‌ی چگونگی دست یافتن بع این مقصود ارائه می‌کند. رادیکال تر از کوشش

هایی است که امروزه شماری از متألهان طرفدار حقوق زنان با وارسی مطاوی کتاب مقدس برای یافتن استثنائات اتفاقی برای ویژگی شدیداً مردسالارانه‌ی آنها به عمل آورده‌اند. من فکر می‌کنم بهتر است که صرحتاً این مردسالاری فراگیر را بپذیریم، آگاهانه آن را به عنوان چیزی که امروزه برای مسیحیان الزام آور نیست رد کنیم، و سپس با کمک افرادی نظیر لیدی جولیان راه نسبتاً تازه‌ای را بگشاییم» (جان هیک، **بعد پنجم، کاوشی در قلمرو روحانی**، ترجمه‌ی بهزاد سالکی، قصیده سرا، ص ۲۱۴.(

۱۰۲ -آرای عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری در این خصوص به طور مکتوب انتشار یافته است. اما تا حدی که من اطلاع دارم، نظریه‌ی مصطفی ملکیان در این خصوص، در آثار مکتوب وی، فقط در یک جا بازتاب یافته است. وی گفته است:

»و از همه مهم‌تر اینکه قرآن کلام خدا نیست، بلکه کلام حضرت محمدبن عبدالله(ص) است... قرآن کتابی نیست که مستقیماً از آسمان نازل شده باشد و کلمه به کلمه‌ی آن را خدا الهام یا القاء کرده باشد... آن چه مهم است این است که امروزه کلام الاهی قرآن را باید... کلام بشری پیامبر تلقی کرد» (مصطفی ملکیان، راهی به رهایی، ص ۵۰۰- ۴۹۹).